

دفاع از آل و اصحاب پیامبر ﷺ

(در مقابل افتراهای تیجانی گمراه و فتنه‌گر)

ردی بر کتاب «آنگاه هدایت شدم»

مؤلف:

دکتر ابراهیم رمیلی

ترجمه:

دکتر عبدالریم ملازاده

شناسنامه کتاب

نام کتاب:	دفاع از آل و اصحاب پیامبر ﷺ
نویسنده:	دکتر ابراهیم رحیلی.
مترجم:	دکتر عبدالرحیم ملازاده.
ناشر:	انتشارات حقیقت.
تیراژ:	۱۰۰۰۰.
سال چاپ:	۱۳۸۵ هـ. ش. برابر با ۱۴۲۷ هـ. ق.
نوبت چاپ:	اول.
آدرس ایمیل:	En_Haghighat@yahoo.com

سایتهای مفید اسلامی:

www.aqeedeh.com
www.ahlesonnat.net
www.isl.org.uk

فهرست موضوعات

۲۳	بخش اول: تعریف شیعه رافضی
۲۳	تعریف رافضه از نظر لغوی و اصطلاحی
۲۴	علت نامگذاری آنها به این نام
۲۵	نامگذاری آنها به شیعه در دوران معاصر و علت اشتباه بودن آن
۲۸	بخش دوم: پیدایش شیعیان رافضی و بیان نقش یهودیان در به وجود آمدن آن
۲۹	محکوم و تقبیح کردن ابن سبأ توسط علی ابن ابیطالب ﷺ
۳۰	اختلاف پیرامون به آتش کشیدن ابن سبأ و پیروانش به وسیله حضرت علی ﷺ
۳۳	مراحل پیدایش رافضی‌ها
۳۴	مرحله اول: دعوت ابن سبأ برای اندیشه رافضیان
۳۵	مرحله دوم: آشکار کردن اعتقادات و بیان علنی آنها
۳۶	مرحله سوم: نیرو گرفتن و افزایش قدرت آنها
۳۸	مرحله چهارم: انشعاب رافضیان از زیدیه
۴۰	بخش سوم: مختصری درباره مهمترین عقاید شیعیان رافضی
۴۰	بداء
۴۴	تحریف قرآن
۵۱	امامت و ائمه
۵۷	عقیده شیعه امامیه درباره یاران پیامبر ﷺ
۶۴	رجعت
۶۸	تقیه
۷۴	بخش چهارم: بدگویی رافضیان از امامان اهل سنت
۷۵	بدگویی آنها درباره امامان بزرگ اهل سنت اعم از تابعین و پیروانشان
۷۸	بدگویی آنها درباره امام ابوحنیفه (رحمه الله)
۷۹	دگویی آنها درباره امام مالک (رحمه الله)
۸۰	بدگویی آنها درباره امام شافعی (رحمه الله)

- ۸۰ بدگویی آنها درباره امام احمد (رحمه الله)
- ۸۱ بدگویی شان درباره شیخین (امام بخاری و امام مسلم)
- ۸۴ بخش پنجم: دیدگاه اهل سنت درباره شیعیان رافضی و عقایدشان
- ۸۴ اولاً: دیدگاه اهل بیت درباره رافضیان و سخنان ایشان در مذمت آنها
- ۸۴ سخن حضرت علی رضی الله عنه
- ۸۵ سخن حسن بن علی رضی الله عنه
- ۸۶ گفته حسین بن علی رضی الله عنه
- ۸۶ نظر امام زین العابدین
- ۸۷ نظر امام محمد باقر
- ۸۸ نظر امام زید بن علی
- ۸۸ نظر امام جعفر صادق
- ۹۰ ثانیاً: گفته‌های افراد منسوب به تشیع از میان امامان پیشین
- ۹۰ نظر مسیب بن نجبه و یارانش در این باره
- ۹۱ نظر شریک بن عبدالله
- ۹۲ گفته عبدالرزاق صنعانی
- ۹۳ ثالثاً: نظرات و اقوال علمای پیشین و عالمان پس از آنها
- ۹۳ نظر علقمه بن قیس نخعی (رحمه الله) (۶۲هـ)
- ۹۴ نظر عامر شعبی (رحمه الله) (۱۰۵هـ)
- ۹۵ نظر طلحه بن مصرف (رحمه الله) (۱۱۲هـ)
- ۹۵ نظر امام ابوحنیفه (رحمه الله) (۱۵۰هـ)
- ۹۵ نظر مسعر بن کدام (رحمه الله) (۱۵۵هـ)
- ۹۵ نظر سفیان ثوری (رحمه الله) (۱۶۱هـ)
- ۹۶ نظر امام مالک بن انس (رحمه الله) (۱۷۹هـ)
- ۹۶ نظر قاضی ابویوسف (رحمه الله) (۱۸۲هـ)
- ۹۷ نظر عبدالرحمن بن مهدی (رحمه الله) (۱۹۸هـ)

- ۹۷ نظر امام شافعی (رحمه الله) (۲۰۴هـ)
- ۹۷ نظر یزید بن هارون (رحمه الله) (۲۰۶هـ)
- ۹۷ نظر محمد بن یوسف فریابی (رحمه الله) (۲۱۲هـ)
- ۹۸ نظر ابوبکر عبدالله بن زبیر حمیدی (رحمه الله) (۲۱۹هـ)
- ۹۸ نظر قاسم بن سلام (رحمه الله) (۲۲۴هـ)
- ۹۸ نظر احمد بن یونس (رحمه الله) (۲۲۷هـ)
- ۹۸ نظر امام احمد بن حنبل (رحمه الله) (۲۴۱هـ)
- ۹۹ نظر امام بخاری (رحمه الله) (۲۵۶هـ)
- ۹۹ نظر ابو زرعه رازی (رحمه الله) (۲۶۴هـ)
- ۹۹ نظر عبدالله بن قتیبه (رحمه الله) (۲۷۶هـ)
- ۱۰۰ نظر امام طحاوی (رحمه الله) (۳۲۱هـ)
- ۱۰۰ نظر حسن بن علی بن خلف بریهاری (رحمه الله) (۳۲۹هـ)
- ۱۰۱ نظر ابو حفص عمر بن شاهین (۳۸۵هـ)
- ۱۰۱ نظر ابن بطه (رحمه الله) (۳۸۷هـ)
- ۱۰۲ نظر امام قحطانی (رحمه الله) (۳۷۸هـ)
- ۱۰۲ نظر ابوالقاسم اسماعیل بن محمد اصفهانی مشهور به قوام السنه (رحمه الله) (۵۳۵هـ)
- ۱۰۲ نظر ابوبکر بن العربی (رحمه الله) (۵۴۳هـ)
- ۱۰۳ نظر قاضی عیاض (رحمه الله) (۵۴۴هـ)
- ۱۰۳ نظر ابن الجوزی (رحمه الله) (۵۹۷هـ)
- ۱۰۳ گفته‌های شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) (۷۲۸هـ)
- ۱۰۹ نظر امام ذهبی (رحمه الله) (۷۴۸هـ)
- ۱۰۹ نظر ابن قیم (رحمه الله) (۷۵۱هـ)
- ۱۱۰ نظر ابن کثیر (رحمه الله) ۷۷۴هـ
- ۱۱۰ نظر ابو حامد مقدسی (رحمه الله) ۸۸۸هـ
- ۱۱۰ نظر محمد بن عبدالوهاب (رحمه الله) ۱۲۰۷هـ

- ۱۱۱ سخنان امام محمد شوکانی (رحمه الله) ۱۲۵۰هـ.
- ۱۱۲ نظر امام عبدالعزیز بن ولی الله دهلوی (رحمه الله) ۱۲۳۹هـ.
- ۱۱۳ اقوال اعضای هیئت کبار علمای عربستان
- ۱۱۵ بخش ششم: نقد کلی بر مؤلف و روش او در تألیف کتابهایش
- ۱۱۵ اولاً: جهل و نادانی تیجانی
- ۱۱۷ ثانیاً: غرور مؤلف
- ۱۲۱ ثالثاً: دروغ و نیرنگ او
- ۱۲۴ رابعاً: تناقض در گفتار مؤلف
- ۱۲۹ خامساً: پیروی از هوای نفس و حدس و گمان در حکم دادن
- ۱۳۵ سادساً: پیروی نکردن از اصول تألیف متعارف در نگارش کتابها
- ۱۴۰ سابعاً: پیروی نکردن از روشی که خود را ملزم به در پیش گرفتن آن کرده است
- ۱۴۷ رد بر مطالب و سخنان مؤلف در کتاب (آنگاه هدایت شدم)
- ۱۴۷ نامگذاری کتاب و بیان مخالفت آن با حق و حقیقت
- ۱۶۰ اجماع امامان و علمای مسلمان بر عدالت صحابه رضی الله عنهم
- ۱۶۳ اعتراف تیجانی به حیرت، سرگردانی و تردید
- ۲۳۰ طعن تیجانی بر اصحاب پیامبر با استناد به آیه
- ۲۳۹ طعن تیجانی درباره اصحاب پیامبر با استناد به آیه «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ»
- ۲۵۳ طعن تیجانی نسبت به اصحاب به وسیله استناد به حدیث حوض
- ۲۶۱ اتهام تیجانی به اصحاب پیامبر مبنی بر تغییر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۷۱ ادعای تیجانی مبنی بر اینکه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله حتی نماز را هم تغییر دادند
- ۲۸۱ ادعای تیجانی مبنی بر اینکه عمر در مقابل نص و برخلاف آن اجتهاد می کرد
- ۲۸۶ طعن تیجانی نسبت به اصحاب با استناد به این گفته انس «فلم نصبر»
- ۲۹۲ طعن تیجانی بر شیخین ابوبکر و عمر به خاطر شدت خوف آنها از خداوند.
- ۲۹۳ رد بر او از چند جهت
- ۳۰۰ طعن تیجانی نسبت به ابوبکر به خاطر اختلاف او با فاطمه بر سر ارث پیامبر

- ۳۱۰ طعن تیجانی نسبت به عایشه رضی الله عنها به سبب شرکت ایشان در جنگ جمل
- ۲۱۷ ادعای تیجانی مبنی بر اینکه پیامبر ﷺ با حدیث «من كنت مولا فلهذا علي مولا»
صراحتاً خلافت علی را اعلام کرده است
- ۳۱۷ ۱- نص بر خلافت علی
- ۳۲۷ اتهام تیجانی به ابوبکر رضی الله عنه مبنی بر اینکه او نسبت به فاطمه ظلم کرد و او را از ارث
محروم کرد بیان اینکه این مسأله در صفحات پیش گذشت و ردّ بر او در این ادعا
- ۳۲۷ بیان ادعای تیجانی مبنی بر وجود اجماع بر فضل و امامت علی و فقدان این اجماع
درباره ابوبکر
- ۳۵۰ استدلال تیجانی به حدیث (أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيُّ بَابُهَا) و ادعای اینکه این حدیث
یکی از اسباب هدایت و خودآگاهی او بوده و ردّ بر او
- ۳۶۶ استدلال تیجانی به حدیث «أنت مني بمنزلة هارون من موسى»
- ۳۷۱ استدلال تیجانی به حدیث «من كنت مولا فعلي مولا»
- ۳۷۳ بدون تردید ادعای تیجانی به چند دلیل کذب محض است:
- ۳۷۴ استدلال تیجانی به حدیث «علي مني و أنا من علي»
- ۳۷۷ استدلال تیجانی به حدیث «إن هذا أخی و وصیّی...»
- ۳۷۹ استدلال تیجانی به حدیث ثقلین
- ۳۸۸ ادعای تیجانی مبنی بر اینکه ابوبکر، عمر و عثمان با سنت پیامبر ﷺ مخالفت کردند
- ۳۹۵ طعن تیجانی نسبت به خالد بن ولید به علت کشتن مالک بن نویره
- ۴۰۱ استناد تیجانی به حدیث «مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح...» و حدیث «... مثل باب حطه...»
- ۴۰۳ استناد تیجانی به حدیث «من سرّه أن یحیا حیاتی...»
- ۴۰۷ ادعای تیجانی مبنی بر اینکه اصحاب پیامبر در مقابل نصوص اجتهاد می‌کردند و
بیان دروغ او در این باره
- ۴۱۷ ادعای تیجانی مبنی بر اینکه اصحاب با نص غدیر مخالفت کردند
- ۴۲۱ منابع و مصادر
- ۴۳۳ منابع و کتابهای شیعیان رافضی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

**إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ وَأَنْضَنَا،
وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا.**

کسی که خداوند او را هدایت دهد هیچ کس نمی‌تواند وی را به وادی ضلالت بکشاند و هر که را او گمراه کند کسی هدایتگر وی نخواهد بود. شهادت می‌دهم که معبود راستین فقط (الله) است و محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست، که خداوند او را برای رحمت و هدایت و خیر فرستاد تا دینش را بر سایر ادیان بشر چیره کند و با یاران خردمند و دانایش که ستاره‌های روشنی بودند او را یاری کرد و آنها را برای مؤمنان رحمت و در مقابل کافران محکم و استوار قرار داد، و فقط افراد مومن و پرهیزکار آنها را دوست خواهند داشت و تنها منافقان و گمراهان از آنان کینه به دل خواهند داشت.

اما بعد:

از زمانی که خداوند اسلام را آشکار کرد و به پیروانش عزت داد، دشمنان این دین با ادیان و آرای گوناگون همواره علیه آن و پیروانش توطئه می‌چینند. علت آن حسد، کینه، بغض و شکی است که دل‌هایشان ملامت از آن است. به همین دلیل روش‌هایشان در مبارزه با این دین گوناگون و حیل‌هایشان متعدد است به ویژه از زمانی که در جنگ نظامی رو در رو و در مقابل لشکریان اسلام شکست خورده‌اند. از جمله‌ی مکرها و حیل‌هایشان، ترور خلفا، حکام، (علماء و اندیشمندان)^۱ بوده است که اولین قربانیان آن سه نفر از خلفای راشدین یعنی عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم هستند. عمر به دست یک زردشتی کینه‌توز به قتل رسید، عثمان به وسیله یک توطئه یهودی شهید شد که رهبر آن عبدالله بن سبا یهودی^۲

۱- عبارت داخل پرانتز از مترجم است.

۲- بعضی از شیعیان و برخی از خاور شناسان به انکار این فرد یهودی پرداخته‌اند که به اسلام تظاهر می‌کرد اما انکارشان پایه درست و محکمی ندارد بلکه وجود این شخص مورد اتفاق جمهور مورخین است، حتی به روایت کتب شیعه امام جعفر صادق او را نفرین کرده است. (مترجم).

بود. علی نیز به دست یک بدعت‌گزار سرکش به قتل رسید که از پیروان (ذی الخویصره) بود که از پیامبر خدا ﷺ انتقاد می‌کرد و در روز حنین او را متهم به عدم رعایت عدالت در تقسیم غنایم نمود.^۱

از نمونه آن توطئه‌ها تلاش در ایجاد دو دستگی میان مسلمانان و تفرقه‌اندازی میان آنان به وسیله دروغ پراکنی، افتراء، دروغ بستن بر خلفا و حکام و تباه کردن قلوب عموم مردم علیه آنان با روش‌های گوناگون مکر و فریب است تا بتوانند عامه مردم را بفریبند. همچنان که ابن سبأ در دوران عثمان این کار را کرد و شهرهای مختلف را درنوردید و مردم را علیه او تحریک کرد و با تظاهر به امر به معروف و نهی از منکر از او و والیانش انتقاد می‌کرد که این امر سرانجام به شهادت عثمان ﷺ منجر شد که این اولین جرقه‌های فتنه بود که بعد از آن اختلاف، تفرقه، دو دستگی و کشتار در میان امت ادامه یافت.

اما خطرناک‌ترین روش این فتنه و مکر بزرگ دشمنان دین، سست کردن بنیان عقیده راستین در میان مسلمانان بود که به وسیله اظهار محبت این یهودی مکار به اهل بیت^۲ صورت گرفت. او ادعا می‌کرد که بعد از پیامبر ﷺ سزاوارترین مردم برای خلافت اهل بیت و نزدیکان او هستند که می‌توانند در امر امت سزاوار تصرف باشند. طولی نکشید که ادعای وصیت کرد مبنی بر این که پیامبر ﷺ خلافت را به علی واگذار کرده و نصی روشن درباره آن به جا گذاشته است و یاران پیامبر خلافت را غصب و با نادیده گرفتن حق علی به او ظلم کرده‌اند. لذا از سه خلیفه پیش از علی برائت جست و مردم را به این عقیده دعوت می‌کردند.

بعد از شهادت علی ﷺ به «رجعت» اعتقاد پیدا کردند و می‌پنداشتند که علی از دنیا نرفته است و قبل از قیامت باز خواهد گشت و از دشمنانش انتقام خواهد گرفت.^۳

۱- برای آگاهی از تفصیل این واقعه به کتاب البدایه والنهایه از ابن کثیر ۱/۱۴۱، ۱۹۲، ۳۳۸ مراجعه کن.

۲- مقصود اهل بیت پیامبر خدا ﷺ است، اگر چه حتی این کلمه را نیز تحریف و افراد معینی از اهل بیت را انتخاب کرده‌اند، که این خود برخلاف عرف و زبان عرب و شرع اسلام است، چون اهل بیت پیامبر شامل همه آنها از جمله همسران اوست. (مترجم).

۳- نگا: تاریخ طبری ۴/۳۴۰، (البدایه و النهایه) از ابن کثیر ۷/۱۷۴.

در نتیجه دعوت این یهودی در پس پرده محبت و دوستی اهل بیت انجام گرفت و مبنای عقیده‌ای شد که همان عقیده رافضیان^۱ است.

بنابراین علمای محقق فرقه شناس بر این باورند که: رافضیان جزو یهودیان هستند. اولین کسی که در اسلام بدعت رفض را ایجاد کرد، عبدالله بن سبا یهودی بود.

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) می‌گوید: دانشمندان بر این باورند که آغازگر (رفض) عبدالله بن سبا زندیق است که به اسلام تظاهر می‌کرد اما در باطن یهودی بود. او می‌خواست اسلام را به تباهی بکشانند، همچنانکه پولس نصرانی در مسیحیت فتنه ایجاد کرد. زیرا او هم در اصل یهودی بود و مسیحیت را فاسد و تحریف نمود.^۲

علمای قدیمی بزرگ شیعه، مانند اشعری قمی، کافی، کشی، نوبختی و علمای متأخرشان مانند مامقانی به این حقیقت اعتراف کرده‌اند و در نوشته‌هایشان این عبارت را آورده‌اند: «گروهی از یاران دانشمند علی علیه السلام، آورده‌اند که عبدالله بن سبا یهودی بود و اسلام آورد و ولایت علی علیه السلام را برگزید، او هنگامی که یهودی بود به همین امر را درباره یوشع بن نون بعد از موسی علیه السلام اعتقاد داشت و بعد از اسلام آوردن بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز شبیه آن را تکرار نمود و او اولین کسی است که امامت منصوص علی علیه السلام را اظهار نمود. به همین دلیل کسانی که مخالف شیعه بودند گفتند که: اصل رفض از یهودیت گرفته شده است»^۳.

آثار یهودیت در عقیده شیعه از تشابه فراوان میان آن دو واضح است. عقاید وصایت، رجعت، بداء و تقیه که از اصول عقیده شیعه است، نمونه‌هایی واقعی از ارتباط عقیده شیعیان با یهودیت است.

۱- کلمه رافضی به شیعیانی اطلاق گردید که از زید بن علی به خاطر احترامش به ابوبکر و عمر از او جدا شدند، و لذا زیدیان به آنها رافضی لقب دادند و امروزه به شیعیان اثنی عشری اطلاق می‌شود. (مترجم).

۲- مجموع الفتاوی ۴۸۳/۲۸.

۳- المقالات و الفرق: اشعری قمی ص ۲۱، رجال الکشی ص ۷۱، فرق الشیعه، نوبختی ص ۲۲ تنقیح المقال، مامقانی ۱۸۴/۲.

گستاخی و جسارت شیعیان نسبت به کتاب خداوند که به تحریف آن معتقدند، رواج دروغ به شکلی فوق العاده در میان آنها، نفاق، وارد کردن طعن نسبت به برگزیدگان این امت و متهم کردن آنها به ظلم و دشمنی، نداشتن میانه روی در دوستی و دشمنی، از جمله صفات شیعیان است که آنها را از یهود به ارث برده‌اند.

علما در گذشته و حال با عبارات متعددی این موضوع را خاطر نشان کرده‌اند که در اینجا مجال ذکر آن نیست.^۱ اما در اینجا هدف بیان این موضوع است: که این فرقه از بدعت‌گذارترین و گمراهترین فرقه‌های منتسب به اسلام است و علت آن پیدایش آن به دور از اسلام و دوری عقایدش از حقایق ایمان می‌باشد.

به همین دلیل دانشمندان مسلمان به شدت درباره آنها هشدار داده و چنان آنها را مورد ملامت و مذمت قرار داده‌اند که با هیچ فرقه‌ای چنین نکرده‌اند. علت این امر شناخت و آگاهی آنها از خطر بزرگ این فرقه برای اسلام و دوری آنها از دین است.

عمر شعبی می‌گوید: «شما را نسبت به آرای گمراه کننده هشدار می‌دهم، که بدترین این اعتقادات آنها رفض و تشیع است زیرا در میان آنها یهودیانی وجود دارند که با تظاهر به اسلام می‌خواهند گمراهی‌های خود را زنده نگه دارند، همچنان که پولس پسر چارل پادشاه یهودی تظاهر به مسیحیت کرد تا گمراهی‌هایش را زنده نگه دارد ... آنها به خاطر میل و یا ترس از خداوند مسلمان نشده‌اند، بلکه به خاطر انتقام از مسلمانان به اسلام تظاهر کرده‌اند»^۲.

از طلحه بن مصرف روایت شده است که گفت: «ازدواج با زنهای شیعه صحیح نیست و گوشت ذبح شده توسط آنان را نباید خورد چون آنها اهل رده (مرتد) هستند»^۳.

۱- مراجعه شود به: شرح اصول اعتقاد اهل السنه، لالکائی ۱۴۶۱/۸-۱۴۶۳، منهاج السنه، شیخ الاسلام ابن تیمیه ۲۳/۱-۲۷، و از پژوهش‌های معاصر مراجعه شود به: بذل المجهود فی اثبات مشابیهه الرافضه لليهود. عبدالله الجمیلی ۱۵۳/۱-۱۶۴.

۲- لالکائی، شرح اصول اعتقاد اهل السنه ۱۴۶۱/۸، خلال، السنه ۴۹۷/۱.

۳- ابن بطه: الابانه الصغری ص ۱۶۱.

از امام مالک درباره رافضیان سؤال شد او در پاسخ فرمود: «با آنها سخن مگو و از آنها روایت مکن، زیرا دروغ می‌گویند»^۱.

از ابو یوسف^۲ روایت شده است که می‌گوید: «من در پشت سر جهمی، رافضی، قدری و معتزله نماز نمی‌خوانم»^۳.

از امام شافعی روایت شده است که می‌گوید: «در میان فرقه‌ها، هیچ فرقه‌ای را در ادعایشان دروغ‌گوتر و در شهادت دروغ‌گستاختر از رافضیان ندیده‌ام»^۴.

قاسم بن سلام می‌گوید: «با مردم معاشرت کردم و با اهل کلام صحبت کردم. اما کیفیت‌تر، زشت‌تر، سست‌دلیل‌تر و احمق‌تر از رافضیان ندیده‌ام»^۵.

از امام احمد (ابن حنبل) درباره فردی پرسیده شد که ابوبکر و عمر و عایشه را ناسزا می‌گوید. امام گفت: که «او را مسلمان نمی‌دانم»^۶.

از امام بخاری روایت شده است که فرمود: برایم اهمیتی ندارد که پشت سر جهمی و رافضی نماز بخوانم یا پشت سر یهودی و مسیحی به آنها سلام نباید داد و به دیدارشان نباید رفت و با آنها ازدواج نباید کرد و آنها را نباید به شهادت و گواهی طلبید و گوشت حیوان ذبح شده توسط آنها را نباید خورد»^۷.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در منهاج السنه^۸ درباره شیعیان می‌گوید: خداوند گواه است و گواهی‌اش کافی است که در میان همه فرقه‌های منتسب به اسلام با همه بدعت و

۱- شیخ الاسلام ابن تیمیه آن را در منهاج السنه ۶۱/۱ نقل کرده است.

۲- شاگرد بزرگ امام ابوحنیفه و قاضی دولت عباسی.

۳- لالکائی، شرح اصول اعتقاد اهل السنه ۷۲۳/۴.

۴- ابن بطه: الابانه الکبری ۵۴۵/۲، لالکائی: شرح اصول اعتقاد اهل السنه ۴۵۷/۸.

۵- خلال السنه ۴۹۹/۱.

۶- همان منبع ۴۹۳/۱.

۷- خلق افعال العباد در ضمن کتاب (عقائد السلف) گردآوری: النشر ص ۱۲۵.

۸- منهاج السنه ۱/ ۱۶۰، این کتاب را آیت الله برقعی با نام (رهنمود سنت در اهل بدعت) خلاصه و ترجمه کرده که در خارج از ایران چاپ و منتشر شده است. (مترجم).

گمراهی شان هیچ فرقه‌ای، شرورتر، جاهل‌تر، دروغگوتر، ظالم‌تر، نزدیکتر به کفر، فسق و گناه و دورتر از حقایق ایمان، از رافضیان وجود ندارد.

گفته‌های دانشمندان در نکوهش رافضیان فراوان و مشهور است. من در اینجا نمونه‌هایی را ذکر کردم و مقدار بیشتری از آن را در بخش مستقلی در این کتاب گرد آورده‌ام و سعی کرده‌ام بر اساس زمان و مکان متنوع باشند تا اجماع امت بر نکوهش این فرقه دانسته شود.^۱

خطر شیعه در چند موضوع خلاصه می‌شود:

اول: آنها مردم را به عقیده خود دعوت می‌کنند و دعوتشان را در پرده محبت اهل بیت پوشانده‌اند و برای نشر افکار و عقاید فاسدشان از عواطف مسلمانان درباره اهل بیت سوء استفاده می‌کنند.

دوم: اینکه اساس دینشان تقیه است که مظهر دورنگی و نفاق خالص است و باید پرسید فرق تقیه و نفاق چیست؟ و آنها با اظهار موافقت، محبت و همدردی مسلمانان را می‌فریبند و عقاید حقیقی خود را اظهار نمی‌کنند. به همین دلیل بعضی از اهل سنت فریب آنها را خورده و با آنها هم‌کلام و همنشین شده و به سوی آنها تمایل پیدا کرده‌اند، تا جایی که بعضی از آنان در منجلاب عقیده‌شان گرفتار شده‌اند.

سوم: در روایت اخبارشان دروغ می‌گویند و به خاطر دفاع از عقیده خود دروغ را روا می‌شمارند و به همین دلیل کتابهایشان مملو از روایتهای ساختگی است که به دروغ به رسول خدا ﷺ و ائمه اهل بیت نسبت می‌دهند. آنان حتی به کتاب خدا زبان درازی کرده و به خاطر ترویج عقاید باطل و بدعت‌هایشان سخن از تحریف و تبدیل آن گفته‌اند و بعضی از عوام نیز فریب آنها را خورده و در اصول دین دچار اشتباه شده‌اند.

چهارم: رافضیان با شگردهای متنوع دعوت خود را به پیش می‌برند و با ریاکاری مردم را می‌فریبند و روشهای بسیار زیادی را به کار می‌برند. به طوری که در هر عصر و زمانه‌ای به آن شکلی می‌دهند و زمانی که مردم حقایق آن را شناخته و آنها را رسوا کنند به روش دیگری روی می‌آورند و دقیقاً مانند یهودیان دست به حيله دیگری می‌زنند.

از روش‌های بسیار مکارانه آنها گذاشتن القاب و کنیه‌هایی است که علمای اهل سنت بدان مشهور شده‌اند بر بعضی از علمای خودشان تا مردم را فریب دهند. در نتیجه مردم اقوال بعضی از رافضیان را به آن امام مشهور نسبت می‌دهند.

مانند: گذاشتن نام (السدی) بر یکی از علمای خودشان به نام: (محمد بن موران) تا با نام امام مشهور اهل سنت (اسماعیل بن عبدالرحمن السدی) اشتباه شود. اما دانشمندان با اطلاق (سدی بزرگ) بر امام اهل سنت و (سدی صغیر) بر عالم شیعه بین آن دو تمییز قائل شده‌اند. به هر حال بعضی از مردم در این باره دچار اشتباه شده و آن امام جلیل‌القدر را به تشیع متهم کرده‌اند که او از این تهمت میراست.^۱

همچنین اطلاق لقب (طبری) بر (محمد بن رستم) که یکی از علمای آنهاست و گذاشتن کنیه (ابوجعفر) بر او تا با امام جلیل‌القدر (محمد بن جریر طبری) در اسم و هم در کنیه و لقب همنام شود که این امر سبب فریب و اشتباه مردم شده است. تا جایی که امام حافظ احمد بن علی سلیمانی، امام طبری را به رفض و شیعه متهم کرده است. در حالی که او از مبراترین و دورترین مردم از تشیع است. ولی امام حافظ سلیمانی دچار لغزش شده و او را با عالم رافضی یکی دانسته است که امام ذهبی (رحمه الله) به این امر اشاره کرده است.^۲

همچنین نیز یکی از علمای خود که عبدالله نام داشته لقب (ابن قتیبه) اطلاق کرده‌اند تا نامش مشابه نام عبدالله بن مسلم بن قتیبه، از علمای بزرگ و ثقات اهل سنت شود و برای مکر و خدعه بیشتر این عالم شیعه کتابی تالیف کرده و برای کم کردن ارزش کتاب ابن قتیبه نام آن را (المعارف) را بر آن نهاده است تا با کتاب ابن قتیبه (رحمه الله) همنام شود.^۳

۱- سرگذشت آن در میزان الاعتدال ذهبی ۱/۲۳۶ و ۴/۳۲ دیده می‌شود. و امام دهلوی رحمه الله بر این اسلوب در کتاب خود مختصر تحفه اثنی عشریه اشاره نموده است.

۲- نگا: میزان الاعتدال ۳/۴۹۹.

۳- مراجعه شود به مختصر تحفه ی اثنا عشریه ص ۳۲، و بعضی از محققان معاصر نسبت کتاب (الامامه و السیاسه) را به ابن قتیبه انکار نموده اند، دکتر علی بن نفع العلیانی در تالیف خود (عقیده ی ابن قتیبه) ص ۹۰ می‌گوید: بعد از مطالعه کتاب الامامه و السیاسه با دقت تمام به این نتیجه رسیدم که مولف آن = یک رافضی خبیث است که =

از دیگر روشهای فریبکارانه‌شان این است که بعضی از کتابها را خود نوشته و به یکی از ائمه اهل سنت نسبت می‌دهند که در آن افتراهایی وجود دارد که سبب طعن بر اهل سنت می‌شود. مانند «المختصر» که منسوب به امام مالک است در حالی که آن را یکی از شیعیان نوشته و در آن ذکر کرده که مالک برده می‌تواند با آن لواط کند.^۱

از دیگر حیل‌هایشان این است که ابیاتی را به اشعار امامان اهل سنت اضافه می‌کنند تا او را شیعه جلوه دهند. همچنانکه بعضی از شیعیان پیشین این امر را درباره اشعار منسوب به امام شافعی انجام داده‌اند که امام سروده است:

یا ركباً قف بالمحصب من منی	واهتف بساکن ضیفها والناھض
آن فرد شیعی بر آن چنین افزوده است:	
قف ثم ناد بآنی لمحمد	وصیه و نیبه لست بیاغض
أخبرهم أنى من النفر الذی	لولاء أهل البيت لست بناقض
وقل ابن ادريس بتقدیم الذی	قدمتوه علی علی مارضی ^۲

رکیک بودن این ابیات اخیر دلیلی قاطع است که نشان می‌دهد این اشعار از امام شافعی (رحمه الله) نیست.

به همین دلیل و دلایل فراوان دیگر شیعیان از خطرناکترین، فتنه‌انگیزترین و گمراه‌ترین فرقه‌ها در میان امت اسلامی به شمار می‌آیند به ویژه اینکه عامه مردم از حقیقت و فساد اعتقاداتشان آگاه نیستند.

در دوران معاصر شیعیان برای فریب افرادی بی‌اطلاع از میان اهل سنت روشها و حیل‌های تازه‌ای در پیش گرفته‌اند و با عقیده فاسد و کهنه خود بر آنها تاثیر گذاشته‌اند.

=می‌خواسته آن را در میان کتب ابن قتیبه جا دهد، و بنده (مؤلف) معتقدم: بعید نیست که آن از تالیف ابن قتیبه رافضی باشد، خداوند داناتر است.

۱- مراجعه شود به: مختصر تحفه اثنا عشری ص ۳۴.

۲- مراجعه شود به: منبع سابق ۳۴-۳۵.

از جمله آنها ادعای دعوت به تقریب بین اهل سنت و شیعه و دعوت به فراموشی اختلافات بین فریقین را سر داده‌اند و این دعوت چیزی جز نیرنگی تازه برای دعوت به تشیع و نشر آن مفسد در میان اهل سنت نیست. زیرا شیعیان از هیچ کدام از عقاید خود دست برنخواهند داشت و کوتاه نمی‌آیند. اما به فضل و توفیق الهی نیز طولی نکشید که حقیقت این دعوت نیز آن ظاهر شده و شکست خورد که علت آن تلاشهای متوالی دانشمندان مخلص بود که نسبت به این مکر هشدار داده و حقیقت آن را برای مردم روشن کردند.

در سالهای اخیر و بعد از شکست دعوت به تقریب میان اهل سنت و شیعه، شیعیان با چهره حقیقی خود در روش فریبکارانه جدیدی ظاهر شده‌اند که نمایانگر آن مردی مجهول و ناشناخته است که در میان دانشمندان کسی او را نمی‌شناسد. او مدعی است که در آغاز سنی بوده و خداوند او را به عقیده تشیع هدایت کرده و دعوت به عقیده آنان را آغاز کرده است او که طعن‌های متعددی بر باورهای اهل سنت وارد کرده و تلاش می‌کند مردم را از عقائد اهل سنت دور سازد. او در این کار به زشت گویی فراوان درباره یاران گرامی پیامبر و متهم کردن آنها به کفر و ارتداد می‌پردازد و از طریق کتابهای فراوان مملو از اکاذیب و باطیل و گمراهی و فریبی که نوشته و آنها را منتشر کرده است، این کار را انجام داده است ...

نام این فرد دکتر محمد تیجانی سماوی است و ادعا می‌کند که اهل تونس است و بر جلد کتابهایش بعد از ذکر نامش نوشته شده است (دکترای فلسفه از دانشگاه سربون پاریس) همچنین شنیده‌ام که اکنون بعد از اخراج از تونس در بلژیک زندگی می‌کند. کتابهایش عبارتند از:

- | | |
|-----------------------|---------------------|
| ۱- آنگاه هدایت شدم | ثم اهتدیت |
| ۲- همراه با راستگویان | لاکون مع الصادقین |
| ۳- از اهل ذکر بپرسید | فاسالوا أهل الذکر |
| ۴- اهل سنت واقعی | الشیعه هم أهل السنه |

همه این کتابها دارای حجم متوسط بوده و چاپ عربی کتاب اولی ۲۲۳ صفحه، دومی ۳۴۸ و سومی ۳۵۴ و چهارمی ۳۲۷ صفحه است که توسط انتشارات (موسسه الفجر) در لندن منتشر شده‌اند.

من این کتابها را مطالعه کرده و از مطالعه آنها به این نتیجه رسیده‌ام که:

۱- مؤلف گذشته از اینکه جزو اهل علم نیست، بلکه نسبت به علوم شریعت و اهداف آن جاهل است، و در خوشبینانه‌ترین حالت [و با حسن ظن نسبت به شخصیت او] او از کسانی است که در مدارس فکری معاصر پرورش یافته که این از اسلوب او در بررسی مسائل، روش استدلال، چگونگی برخورد با نصوص و عدم تمییز بین احادیث صحیح و ضعیف روشن است. زیرا گاهی احادیث را فقط از راه عقل و یا به مجرد ذکر آن در کتب سنت، صحیح می‌داند!

آنچه نادانی و جهالت او را تأیید می‌کند، این است که او خود تصریح می‌کند که او کتاب بخاری و مسلم و بقیه کتب مشهور حدیث را در دسترس نداشته و با آنها آشنایی نداشته است. و هنگام بازگشت از عراق و ارتباط با بعضی از علمای شیعه که به پندار خود بعضی از طعن‌ها را بر صحابه وارد کرده‌اند که در صحیحین ذکر شده‌است با این کتابها آشنا شده است. به همین دلیل برای اطمینان از این موضوع و تأیید آن اقدام به تهیه کتابها کرده است. می‌گوید: (به پایتخت سفر کردم و در آنجا صحیح بخاری و مسلم، مسند امام احمد، صحیح ترمذی، موطا مالک و بقیه کتب مشهور را در آنجا خریداری کرده و منتظر بازگشت به منزل نشدم و در میان راه تونس و قفصه در اتوبوس کتاب بخاری را ورق زده و به دنبال (رزیه الخمیس) بودم.^۱

۲- مؤلف در عقیده تازه‌اش که به گمان خود هدایت شده است یک شیعی گستاخ است که با صراحت از عقیده شیعیان دفاع کرده و خود را به آن منسوب می‌داند و از عقیده اهل سنت و صحابه تبری جسته و صراحتاً از ارتداد همه آنها به جز تعداد اندکی سخن رانده است.

۱- ثم اهدیت: آنگاه هدایت شدم ص ۸۸

چنانکه می‌گوید: «بسیار مطالعه کردم تا اینکه قانع شدم که شیعه امامیه بر حق هستند. به همین دلیل شیعه شدم و به برکت الهی بر سفینه اهل بیت سوار شده و به ریسمان ولایت آنها چنگ زدم. زیرا بحمدالله در میان آنها صحابه که در نزد من ارتداد آنها ثابت شده است و جز اندکی نجات نیافتند، جایگزین خوبی یافتیم»^۱.

۳- مؤلف از نظر نقل معلومات از منابع، پرداختن به آرا و نظرات و مرتب کردن آنها در فصول مربوطه و ارتباطش با آنها از روش علمی تالیف و تصنیف پیروی نکرده است. زیرا کتابش جز در مواردی بسیار اندک از توثیق و نقل درست معلومات از منابع و ارجاع به مصادر و منابع مربوطه خالی است. حتی اگر گاهی به کتابی ارجاع می‌دهد آن ارجاع نیز ناقص بوده و مقصود را ادا نمی‌کند. اما در ذکر کردن آرا، آنها را زیر عنوانهای جداگانه‌ای آورده که با مطالب پیش و پس از خود هیچگونه ارتباطی ندارند. حتی فصلی را گشوده و عنوانی به آن داده است. اما در آن مسائلی دیگر را مطرح می‌کند که هیچ ارتباطی با عنوان فصل ندارند. لذا کتابهایش به مقاله‌های متنوعی شبیه است که بدون ترتیب و تهذیب گردآوری شده است، در لابه لای نقد روش مؤلف، نمونه‌هایی از آن را برای مثال آورده‌ام.

۴- محور اصلی مطالب کتابهای تیجانی مسأله صحابه است که کتابهای شیعیان نیز همواره چنین‌اند و موضوع آن عبارت از دو جنبه است:

الف) غلو شدید درباره علی و فرزندان او و استدلالات نمودن به مجهولات و منکراتی که هیچ بهره‌ای از ثبوت و صحت ندارد.

ب) نسبت دادن اتهام زشت و زننده به صحابه و در این‌باره عمده استدلالشان به کتابهای تاریخی است که بیشتر آنها دروغهایی است که به صحابه نسبت داده می‌شود و ساخته و پرداخته خود رافضیان و زنادقه است و اندکی از آن اخبار درست است که نمی‌توان آن را طعن به صحابه دانست.

۱- ثم اهدیت: آنگاه هدایت شدم ص ۱۵۶

مؤلف در این باره مطالب جدیدی را ذکر نکرده است بلکه او به طعن‌ها و افتراهای مذکور در کتابهای شیعیان را تکرار و ادعا کرده است که از راه بحث علمی جدی به آنها دست یافته است که در این مورد آشکارا دروغ می‌گوید بلکه حتی من تردید دارم که او به تنهایی این کتابها را نوشته باشد، زیرا در آنها تناقض‌های فراوانی وجود دارد که نمونه‌های آن را به طور مفصل در هنگام نقد مؤلف و اسلوب او خواهم آورد. لذا بعید نمی‌دانم که خوئی و صدر و دیگر علمای معاصر شیعه در اصل فکر نوشتن این کتب و تالیف آنها مشارکت کرده باشند، به ویژه اینکه مؤلف تصریح کرده است که بعد از اینکه در عراق با آنها ارتباط برقرار کرد و مقادیر زیادی از کتابهای شیعه را در اختیار او گذاشتند اقدام به بحث و تحقیق کرده است.

بنده به تأمل و تفکر در این کتابها و اشتباهات و گمراهی‌های فراوانشان پرداختم و شنیدم شیعیان بسیار تلاش می‌کنند تا با ترجمه و چاپ آنها به زبانهای متعدد آنها را در همه جا و به ویژه مناطق متعددی منتشر کنند که از وجود دانشمندان و عالمان خالی است تا به مردم هشدار دهند و آنها را متوجه باطل و بی‌اساس بودن آنها کنند. متأسفانه مردم ناآگاه آنها را می‌خوانند. به همین دلیل تصمیم به نقد این کتابها، نوشتن ردی بر آنها و کشف دروغگویی و فریبکاری نویسنده‌شان گرفتم تا امت را نصیحت و از سنت دفاع کرده باشم.

اگر چه ترجیح می‌دادم که یکی از علمای امت اسلامی این کار را به عهده می‌گرفت. اما مشغولیت علما به کارهای بزرگتر، مرا برآن داشت که با وجود ضعف و کاستیهایهایی که در خود می‌بینم برای این کار به‌پاخاسته و به خاطر دفاع از سنت و کسب ثواب بدون اینکه بر مقام علما گستاخی کنم، خود را بدانها شبیه کنم.

به همین دلیل شروع به مطالعه کتب چهار گانه کرده و موضوعهایی را که نیاز به نقد دارد جدا کردم. سپس آن ادله را گردآوری کرده و سخنان اهل علم را درباره هر مسأله‌ای گرد آوردم تا به طور کامل آن را رد کند، و من آنها را بر حسب موضوع و بدون توجه به کتب وارده ذکر کردم که آغازی بر نقد آنها در یک کتاب بر حسب ترتیب موضوع است.

سپس مصلحت در آن دیدم که بر هر یک از آن کتابها نقدی جداگانه نوشته شود، چون شنیدم آن کتابها در مناطقی منتشر شده و هنوز به مناطق دیگر نرسیده است، بنابراین نمی‌خواستم هنگام پرداختن و نقد برخی مسائل به انتشار آنها در سرزمینهایی کمک کنم که این شبهات هنوز به مردم آنجا نرسیده است، در ضمن این روش کار خوانندگان را نیز برای یافتن مسائل مطرح شده در هر کتاب جداگانه نیز آسان می‌کند.

کتابی که در استان شماسه ردی بر کتاب اول تیجانی به نام (آنگاه هدایت شدم) است که گمراه کننده‌ترین، و یاهو‌گوترین و فریبنده‌ترین کتاب اوست. به طوری که هر مسأله‌ای از آن را پیگیری کرده و سپس با دلیل درست و خبر موثق و حجت قانع‌کننده شبهات مطرح شده را رد کرده‌ام تا حق ظاهر و باطل نابود شود. زیرا باطل نابود شدنی است. سپاس برای خداوند به خاطر نعمت‌هایش که اول و آخر کار را آسان نمود. اما قبل از آغاز اصل بحث، مقدمه‌ای را که شامل مباحث مفید و سودمند است تقدیم می‌کنم که شامل شش بخش است:

بخش اول: تعریف شیعه رافضی

بخش دوم: پیدایش شیعیان رافضی و بیان نقش یهودیان در به وجود آمدن آن.

بخش سوم: مختصری درباره مهمترین عقاید شیعیان رافضی.

بخش چهارم: بدگویی رافضیان از امامان اهل سنت.

بخش پنجم: دیدگاه اهل سنت درباره شیعیان رافضی و عقایدشان.

بخش ششم: نقد کلی بر مؤلف و روش او در تألیف کتابهایش.

این کتاب را (الانتصار للصحبه و الال من افتراءات السماوی الضال) نام نهادم و از خداوند می‌خواهم همچنانکه با لطف و کرم خودش مرا در انجام این کار موفق کرد آن را عمل خالصی کند و بر من منت کند و آن را قبول نماید و برای کسانی که آن را می‌خوانند مفید و سودمند گرداند و با این کتاب مکر مکاران و شبهه‌های اهل بدعت را ویران کند که او شنوا و نزدیک و پذیرا است و شایستگی پذیرش دعا را دارد.

مدخل که شامل شش بخش زیر است:

بخش اول: تعریف شیعه رافضی

بخش دوم: پیدایش شیعیان رافضی و بیان نقش یهودیان در به وجود آمدن آن

بخش سوم: مختصری درباره مهمترین عقاید شیعیان رافضی

بخش چهارم: بدگویی رافضیان از امامان اهل سنت

بخش پنجم: دیدگاه اهل سنت درباره شیعیان رافضی و عقایدشان

بخش ششم: نقد کلی بر مؤلف و روش او در تألیف کتابهایش

بخش اول: تعریف شیعه رافضی

تعریف رافضه از نظر لغوی و اصطلاحی

رفض در زبان عرب به معنای ترک^۱ است، می‌گویند رَفَضْتُ الشَّيْءَ یعنی آنرا ترک کردم، و رافضه در اصطلاح یکی از فرق منتسب به شیعیان هستند که از ابوبکر، عمر و بقیه اصحاب پیامبر ﷺ جز اندکی از آنها برائت می‌جویند و آنها را تکفیر، لعن و دشنام می‌گویند.

امام احمد (رحمه الله) می‌گوید: رافضیان کسانی هستند که از یاران پیامبر تبری جسته و از آنها انتقاد کرده و آنها را لعن می‌کنند.^۲

عبدالله بن احمد (رحمهما الله تعالی) گفته است: که از پدرم درباره رافضیان پرسیدم پاسخ داد آنهایی هستند که به ابوبکر و عمر ﷺ ناسزا می‌گویند.^۳

ابوالقاسم التیمی [مشهور به حافظ سنت] در تعریف آنها گفته است: آنها کسانی هستند که ابوبکر ﷺ و عمر ﷺ را دشنام می‌دهند.^۴

رافضیان تنها فرقه منسوب به اسلام هستند که شیخین را لعن می‌کنند و این از رسوایی بزرگ الهی بر آنهاست.

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) می‌گوید: تنها رافضیان [و نه بقیه فرق] ابوبکر و عمر را دشنام می‌دهند و نسبت به آن دو بغض و کینه می‌ورزند.^۵

۱- بنگر به: القاموس المحيط، از فیروز آبادی ۳۳۲/۴، و مقایس اللغه از ابن فارس ۴۲۲/۲

۲- طبقات الحنابله: ابویعلی ۳۳/۱

۳- خلال: السنه شماره ۷۷۷، و محقق می‌گوید که سندش صحیح است.

۴- الحججه فی بیان المحججه ۴۳۵/۲

۵- مجموع الفتاوی ۴۳۵/۴

دلایل این امر در کتب رافضیان آمده است: آنان دوستی و محبت شیخین را حد فاصله بین خودشان و دیگران می‌دانند که به آنها ناصبی می‌گویند. درازی از محمد بن علی بن موسی روایت می‌کند که: به علی بن محمد رضی الله عنه درباره ناصبی نوشتم که آیا برای امتحانش چیزی بیشتر از مقدم قرار دادن جبت و طاغوت^۱ و اعتقاد به امامتشان لازم است؟ جواب آمد که اگر کسی بر این اعتقاد باشد او ناصبی است.^۲

علت نامگذاری آنها به این نام

جمهور اهل تحقیق معتقدند که سبب نامگذاری رافضه به این نام آن است که بعد از اینکه از شیخین تبری جسته و امام زید آنها را نهی کرده آنها زید بن علی را ترک کردند و بعد از اینکه در لشکر او بودند از دورش متفرق شدند، و آن هنگامی بود که او در سال ۱۲۱ هـ علیه هشام بن عبدالملک قیام کرد.

ابوالحسن اشعری می‌گوید: «زید بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب، علی را بر سایر یاران پیامبر در امر ولایت ترجیح می‌داد و خروج بر ائمه جور را جایز می‌دانست. هنگامی که در کوفه در میان کسانی که با او بیعت کرده بودند شنید که افرادی درباره ابوبکر و عمر بدگویی می‌کنند، کارشان را تقبیح کرد. در نتیجه بعضی از کسانی که با او بیعت کرده بودند، از دور او متفرق شدند. زیرا گفت: مرا رفض نمودید و رها کردید و گفته می‌شود آنها را به خاطر گفته زید که به آنها گفت (مرا رفض کردید) رافضه نامیده شدند.»^۳

۱- مقصودشان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما است و در تفسیر عیاشی ۱/۲۴۶- که از مهمترین کتب تفسیرشان است در ذیل آیه ی (الم تر الی الذین اتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت و الطاغوت) سوره نساء ۵۱/ این مطلب را ذکر نموده است.

۲- المحاسن النفسانیة، محمد آل عصفور درازی ص ۱۴۵

۳- مقالات الاسلامیین ۱/۱۳۷

قوام السنه^۱ و رازی^۲ و شهرستانی^۳ و شیخ الاسلام^۴ ابن تیمیه (رحمهم الله) همگی چنین نظری دارند. اشعری^۵ در قول دیگری گفته است: آنها به خاطر عدم پذیرش امامت شیخین رافضه نامیده شده‌اند.

نامگذاری آنها به شیعه در دوران معاصر و علت اشتباه بودن آن

امروزه رافضیان از این تسمیه ناخشنود شده و می‌گویند که مخالفانشان این لقب را به آنها داده‌اند، محسن امین^۶ می‌گوید: «رافضیه لقبی است که به کسی داده می‌شود که علی را در خلافت مقدم می‌دارد، و غالباً برای انتقام به کار گرفته می‌شود.» به همین دلیل امروزه خود را (شیعه) می‌نامند و در بین عوام با این نام مشهور شده‌اند، و بعضی از نویسندگان و اهل فرهنگ نیز تحت تاثیر آن قرار گرفته‌اند. لذا می‌بینیم که این لقب را برایشان به کار می‌برند. حال آنکه در حقیقت تشیع اصطلاح مشترکی است که برای همه انصار علی به کار می‌رود.^۷

فرقه‌شناسان و لغت‌شناسان گفته‌اند که شیعیان سه دسته‌اند:

غالیان: آنهایی که درباره علی علیه السلام غلو کرده و تا جایی که گاهی درباره او ادعای الوهیت و یا نبوت می‌کنند.

رافضه: آنهایی که ادعای وجود نص برای خلافت او کرده و از خلفاء پیشین و عموم اصحاب تبری می‌جویند.

۱- الحجه فی بیان الحجه ۴۷۸/۲

۲- اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین ص ۵۲

۳- الملل و النحل ۱۵۵/۱

۴- منهاج السنه ۸/۱ مجموع الفتاوی ۳۶/۱۳

۵- مقالات الاسلامیین ۸۹/۱

۶- اعیان الشیعه ۲۰/۱

۷- مقالات الاسلامیین، اشعری ۶۵/۱، الملل و النحل، شهرستانی ۱۴۴/۱

زیدیه: پیروان زید بن علی هستند که علی را بر سایرین ترجیح می‌دهند. اما دوستی و ولایت ابوبکر و عمر را نیز قبول دارند.^۱

پس اطلاق شیعه بر رافضیان بدون تقیید این اصطلاح نادرست است. زیرا زیدیه نیز داخل در این اصطلاح می‌شوند و آنها مخالفشان با اهل سنت کمتر و به حق نزدیکترند. بلکه نامگذاری آنها به (شیعه) موجب اختلاط آنها با شیعیان قدیم می‌شود که در دوران علی رضی الله عنه و بعد از او زندگی می‌کردند. زیرا آنها در برتری دادن شیخین بر علی رضی الله عنه اجماع داشتند و فقط علی را بر عثمان ترجیح می‌دادند. اگر چه آنان به خطا رفته‌اند اما در میان آنها بسیاری از اهل علم و منسوب به خیر و فضیلت وجود داشت.

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) می‌گوید: «بدین سبب شیعیان پیشین که همراه علی بودند و یا در آن زمان وجود داشتند هیچ اختلافی در برتری ابوبکر و عمر نداشته‌اند، اما اختلافشان در برتری علی و عثمان بوده است.»^۲

بنابراین تسمیه رافضیه به شیعه از خطاهای روشنی است که بعضی از معاصران به تقلید از رافضیان به آن دچار شده‌اند که آنها با تمام تلاش سعی در رهایی از این نام دارند و هنگامی که آنها مذمت فراوان گذشتگان این امت (سلف) و خشم آنها را بر خود دیدند، در صدد رهایی از این نام برآمدند تا با انتساب عمومی به تشیع باعث فریب و سرگردانی افرادی شوند که آنها را نمی‌شناسند.

از پیامدهای این امر، اشتباه بزرگی است که بعضی از دانشجویان که حقیقت این اصطلاح را نمی‌دانند بدان گرفتار شده‌اند و بین احکام شیعه و احکام رافضیها تفاوتی قائل نشده‌اند. از آنجا که اصطلاح شیعه در بین آنها به رافضیها اطلاق می‌شود چنین گمان کرده‌اند که سخنان علمای پیشین درباره شیعه، درباره رافضیان هم صدق می‌کند در صورتی که علما میان آنها و در کلیه احکام تفاوت قائلند.

۱- مقالات الاسلامیین، اشعری ۱/۶۹، ۱۳۷/۸۸، الملل و النحل، شهرستانی ۱/۱۴۵.

۲- منهاج السنه ۱/۱۳.

امام ذهبی در شرح حال (ابان بن تغلب) بعد از ذکر توثیق ائمه درباره او با وجود این که شیعه است می گوید: ممکن است پرسید که چگونه علما فردی را که اهل بدعت است مورد اعتماد دانسته‌اند. در حالی که مرز مورد اطمینان عدالت و محکم کاری [اتقان] است؟

پاسخ این است که: بدعت بر دو گونه است:

الف) بدعت کوچک: مانند زیاده روی در تشیع یا تشیع بدون غلو و انحراف و این در میان تابعی‌ها و پیروانشان با وجود دین و تقوی و صدق، فراوان است و اگر حدیث اینها پذیرفته نشود مقداری از آثار نبوی از دست می‌رود و این فساد روشنی است.

ب) بدعت بزرگ: مانند رفض کامل و غلو در آن و ایراد و عیب‌جویی درباره ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و دعوت به آن که افرادی که مرتکب بدعت بزرگ می‌شوند به آنها احترام گذاشته نمی‌شود و رأیشان پذیرفته نمی‌شود.

همچنین شعبی می گوید: «شیعه غالی در عرف و زمان سلف کسی است که درباره عثمان، زبیر، طلحه، معاویه و گروهی که با علی جنگیده‌اند به بدی سخن بگوید و از آنها بدگویی کند. غالی در زمان و عرف ما کسی است که این بزرگواران را تکفیر کند، و از شیخین تبری جوید. چنین فردی اهل ضلالت و افتراست. ولی ابان بن تغلب هرگز به شیخین تعرض نکرده است، شاید علی را افضل می‌دانسته است.»^۱

بنابراین واجب است که این رافضیان به نام حقیقی‌شان آنها خوانده شوند همان نامی که علما بدان عادت کرده‌اند و هرگز نباید به آنها شیعه اطلاق شود. زیرا این نام سبب توهم و اشتباه می‌شود و اگر به آنها صفت تشیع اطلاق شد باید قید آنرا ذکر کرد که بر خودشان دلالت کند مانند: (شیعه امامی) یا (شیعه اثنا عشری)، همچنان که روش علمای بوده است. و الله اعلم.

بخش دوم:

پیدایش شیعیان رافضی و بیان نقش یهودیان در به وجود آمدن آنها

اولین کسی که مردم را به اصول و عقاید رافضیان فراخواند یکی از یهودیان یمن موسوم به عبدالله بن سبأ بود که در دوران عثمان بن عفان رضی الله عنه تظاهر به اسلام کرد و سپس به مسافرت در سرزمینهای مختلف اسلامی جهت نشر این عقیده فاسد پرداخت. امام طبری در تاریخ خود در ضمن حوادث سال ۳۵ هجری درباره او می‌گوید:

«عبدالله بن سبأ یهودی اهل صنعا بود و مادرش سوداء نام داشت. در زمان عثمان رضی الله عنه اسلام آورد، سپس شروع به گردش در شهرهای مسلمانان نمود و سعی می‌کرد آنها را گمراه کند. او دعوتش را از حجاز آغاز نمود و سپس بصره و بعد از آن کوفه و شام را درنوردید، در شام آنچه را که می‌خواست نزد کسی نیافت. او را از آنجا طرد کردند، تا اینکه به مصر آمد، و مدتی طولانی در آنجا ماند و می‌گفت: جای تعجب است که عده‌ای می‌گویند عیسی باز می‌گردد ولی بازگشت محمد را تکذیب می‌کنند؟ حال آنکه خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾.

«آن کسی که قرآن را بر تو نازل کرده است تو را به معاد باز می‌گرداند».

پس محمد از عیسی به بازگشت سزاوارتر است، همچنین می‌گوید: این سخن مورد قبول واقع شد. سپس قضیه رجعت را وضع کرد و درباره آن سخن گفت، بعد از آن به آنها گفت: بی‌تردید هزاران پیامبر وجود داشته است و هر پیامبری دارای یک وصی بوده است و علی وصی محمد بوده است. سپس افزود که محمد خاتم الانبیا و علی خاتم الأوصیاست و افزود: چه کسی ظالمتر از کسی است که به وصیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عمل نکرده و حق پیامبر خدا را گرفته و امر امت را به دست گرفته است. آنگاه افزود: عثمان

به ناحق آن را به دست گرفته است و این وصیت رسول خداست، پس به این امر قیام نمایید و او را سرنگون کنید با بدگویی به امرای خود آغاز و به امر به معروف و نهی از منکر تظاهر نمایید و دل‌های مردم را به دست آورده و آنها را به این امر دعوت کنید. پس از آن داعیان‌ش را منتشر کرده و با کسانی که در شهرهای مختلف فاسد بودند، مکاتبه کرده و مردم را به صورت پنهانی به افکار خود دعوت می‌کرد.^۱

تاریخ رافضیان چنین آغاز شد و با عقایدی که ابن سبأ در میان گمراهان منتشر کرد عقلها و قلبهای بسیاری از آنها را فاسد کرد. این حيله همواره مؤثر بود تا اینکه به شهادت خلیفه سوم عثمان بن عفان رضی الله عنه به دست این گروه فاسد انجامید.

محکوم و تقبیح کردن ابن سبأ توسط علی ابن ابیطالب رضی الله عنه

هنگامی که علی بن ابیطالب رضی الله عنه به خلافت رسید، آن عقاید بیش از پیش رواج پیدا کرد تا اینکه این امر به گوش علی رسید. او شدیداً آن را تقبیح کرد و از ابن سبأ و پیروانش تبری جست.

ابن عساکر با سند صحیح از عمار دهنی روایت می‌کند که می‌گوید: از اباطفیل شنیدم که می‌گفت: مسیب بن لجه را دیدم که ابن سوداء را به نزد او آوردند و علی بر منبر بود، علی پرسید که چه شده است؟ گفت: او بر خدا و رسولش دروغ می‌بندد.^۲ از یزید بن وهب به نقل از علی رضی الله عنه روایت شده است که می‌گفت: چه تناسبی بین من و این مشک (کیسه) سیاه وجود دارد؟^۳

۱- تاریخ طبری ۳۴۰/۴

۲- تاریخ مدینه دمشق (نسخه خطی) ق ۱۶۷

۳- فتح الباری ۲۶۸/۷

همچنین از طریق یزید بن وهب از علی روایت شده است که علی ابن ابیطالب می‌گفت: چه ارتباطی بین من و این مشک سیاه وجود دارد در حالی که او درباره ابوبکر و عمر زبان درازی می‌کند.^۱

این روایتها با اسناد صحیح از علی ﷺ روایت شده است.^۲

اختلاف پیرامون به آتش کشیدن ابن سبأ و پیروانش به وسیله علی ﷺ

مورخان و فرقه‌شناسان گفته‌اند: ابن سبأ درباره علی ﷺ ادعای ربوبیت می‌کرد و علی، او و همراهانش را سوزاند.

جرجانی می‌گوید: سبأیه جزو رافضه بوده و به عبدالله بن سبأ منسوبند. او اولین فرد رافضی بود که کفر ورزید و می‌گفت که علی خدای جهانیان است در نتیجه علی او و یارانش را آتش زد.^۳

ملطی در هنگام پرداختن به سبأیه می‌گوید: «آنها پیروان عبدالله بن سبأ هستند، به علی ﷺ گفتند: أنت أنت: تویی تو. گفت: من کی هستم. گفتند: آفریننده و ایجاد کننده! حضرت علی از آنها خواست توبه کنند. اما آنها بازنگشتند. به همین دلیل آتش بزرگی برافروخت و آنها را سوزاند و این بیت را سرود:

لَمَّا رَأَيْتُ الْأَمْرَ أَمْرًا مُنْكَرًا أَجَجْتُ نَارِي وَ دَعَوْتُ قَنْبِرًا^۴

هنگامی که کار را بسیار منکر دیدم، آتشم را روشن کرده و قنبر را صدا زدم [تا آنها را در آتش بسوزاند].

۱- همان منبع

۲- شیخ سلمان العوده می‌گوید که این اسنادها را برای شیخ ناصرالدین آل‌بانی - جزاه الله خیرا - فرستادم تا آنها را بررسی کند. او آنها را بین صحیح، حسن و صحیح لغیره قرار داد. برگرفته از کتاب (عبدالله بن سبأ و اثره فی

احداث الفتنه فی صدر الاسلام) (ص) ۹۸

۳- التعریفات ص ۱۰۳

۴- التنبیه والرد علی أهل الا هواء والبدع ص ۱۸

ترجیح این رأی که امام علی علیه السلام آنها را سوزانده است. بعضی از مورخان بر این رفته‌اند که علی علیه السلام ابن سبأ را نسوزاند بلکه او را به مدائن تبعید کرد و او بعد از وفات علی علیه السلام ادعا کرد که علی از دنیا نرفته است و به کسانی که خبر وفات او را آوردند، گفت: اگر مغز او را داخل هفتاد کیسه برایمان بیاورید باز هم مرگ او را باور نخواهیم کرد.^۱ شاید قول درست، همان اولی باشد که با آثار وارده در صحیح بخاری مطابقت دارد: از عکرمة روایت است که زندیق‌هایی را پیش علی علیه السلام آوردند و او آنها را آتش زد، و این خبر به ابن عباس رسید و گفت: اگر من می‌بودم آنها را نمی‌سوزاندم چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «با عذاب الهی [مردم را] عذاب ندهید»، بلکه آنها را می‌کشتم. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هر کسی دینش را تغییر دهد او را بکشید».^۲

ابن حجر در شرح این حدیث بعد از ذکر روایتهای مربوطه به این سوخته‌شدگان می‌گوید: آنها کسانی بودند که بت می‌پرستیدند، و در بعضی از روایتها آمده است آنها کسانی بودند که مرتد شده و از اسلام برگشته بودند، علت این امر اختلافی است که در میان روایتها وجود دارد سپس می‌گوید: ابوالظفر اسفراینی در (الملل و النحل) معتقد است کسانی که علی آنها را سوزانده است گروهی از رافضیان بودند که درباره او ادعای الوهیت می‌کردند و آنها همان سبأیه هستند.

رهبرشان عبدالله بن سبأ یهودی بود که به اسلام تظاهر می‌کرد و این گفته‌ها را جعل کرده بود، و شاید اصل این مطلب روایتی باشد که ما در بخش سوم از حدیث ابوطاهر مخلص و روایت عبدالله بن شریک عامری آوردیم که می‌گوید: به علی گفته شد در اینجا افرادی مقابل درب مسجد وجود دارند که مدعی خدایی شما هستند، آنها را صدا زده و

۱- صحیح البخاری- کتاب (استتابه المرتدین.... فصل المرتد و المرتده) فتح الباری ۱۲/۲۶۷-۲۶۸ ح ۶۹۲۲

۲- الفصل فی الملل و النحل، ابن حزم ۵/۳۶، التبصیر فی الدین: اسفراینی ص ۱۲۳ الملل و النحل، شهرستانی

۱/۱۷۷، الانساب، سمعانی ۴۶/۷

گفت: وای بر شما! چه می‌گویید؟ گفتند شما پروردگار، خالق و روزی دهنده ما هستید! سپس بقیه روایت را آورده که بر اساس آن علی سه بار از آنها درخواست توبه کرد. اما آنها توبه نکردند. در نتیجه آنها را در آتشی انداخت که در کوره‌هایی روشن شده بود، و شعر مشهورش را سرود.

ابن حجر می‌گوید سند این روایت (حسن) است.^۲

بنابراین سوزانده شدن سبأیه توسط علی امری ثابت شده است خواه براساس روایت عکرمه در بخاری، یا بنا به رأی ابن حجر (رحمه الله) باشد.

سخن شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز بیانگر گرایش او به رای اول است. در اینجا هدف آشکار کردن عقیده رافضیان در آن زمان است که بیانگر غلوشان در حق علی علیه السلام بوده و اینکه علی علیه السلام برای مجازاتشان به شدت برخورد کرده است تا جایی که ابن عباس رأی خود را چنین اعلام کرد.

هم چنین علی همه عقایدی را که در لباس تشیع ظاهر شد، مانند تفضیل او بر صحابه و شیخین، نشر بدگویی از صحابه و تحقیر آنها در میان آن گمراهان را تقبیح و مردود دانست.

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) می‌گوید: هنگامی که بدعت‌های شیعی در دوران خلافت امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام رخ داد علی آنها را تقبیح و محکوم کرد، که آنها سه گروه بودند: غالیان، مُفَضَّلَه و دشنام دهندگان.

علی غالیان را به آتش افکند و سوزاند «روزی از درب [کنده] خارج شد، گروهی بر او سجده کردند، پرسید این چیست؟ گفتند: شما خدایید. سه بار از آنها خواست توبه کنند. اما آنها سر باز زدند. بار سوم به دستور او گودالهایی حفر کرده شد و در آنها آتش

۱- فتح الباری ۱۲/۲۷۰.

۲- همان منبع.

روشن کردند. سپس آنها را در آتش انداخت و آن شعر مشهور خودش را سرود» و سپس ابن تیمیه حدیث بخاری را که قبلاً ذکر شد، نقل کرده است.

دشنام‌دهندگان: زمانی که شنید فردی ابوبکر و عمر را دشنام داده است، او را فراخواند. اما او به طرف قرقیسیا فرار کرد، در نتیجه درباره او با والیانش صحبت کرد، او با آنها مدارا می‌کرد و از آنجا که علی در تعامل با امرایش مستبد نبود، آنان در همه اوامرش از او اطاعت نمی‌کردند.

مُفَضَّلَه (برتری‌دهندگان): علی درباره آنها می‌گوید اگر کسی پیش من آورده شود که مرا بر ابوبکر و عمر ترجیح می‌دهد بر او حد افترا جاری می‌کنم. این روایت را بیشتر از هشتاد راوی از او نقل کرده‌اند، سپس گفت: بهترین این امت بعد از پیامبرش ابوبکر است و سپس عمر...^۱

مراحل پیدایش رافضی‌ها

به هر حال عقاید رافضیان در دوران علی علیه السلام ظهور کرد ولی دامنه آن بسیار محدود بود و هیچ فرقه و گروهی بدان شناخته نشده بود تا اینکه دوران خلافت علی علیه السلام پایان یافت. شیخ الاسلام ابن تیمیه آن وقایع و اتفاقات بعد از آن را در پیدایش رافضیان چنین توضیح می‌دهد: «سپس در زمان علی افرادی ظاهر شدند که سخن از رفض گفتند و تا شهادت حسین علیه السلام دارای اجتماع و قدرتی نشده بودند، بلکه کلمه رفض تا قبل از خروج زید بن علی بن حسین بعد از قرن اول انتشار نیافته بود. از آنجا که او به ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه احترام می‌گذاشت، رافضه این عمل را ناروا می‌دانستند. به همین دلیل رافضه نامیده شدند. آنان معتقد بودند که محمد باقر امام معصوم است. اما بقیه شیعیان از زید پیروی کردند و با انتساب به او «زیدیه» نامیده شدند»^۲.

۱- مجموع الفتاوی ۱۸۴/۳۵-۱۸۵

۲- مجموع الفتاوی ۴۹۰/۲۸

خلاصه اینکه رافضیان در پیدایش خود مراحل را طی کرده‌اند تا اینکه با عقیده خود مستقل و از سایر فرقه‌های امت جدا شدند. می‌توان آن را به چهار مرحله اصلی تقسیم نمود.

مرحله اول: دعوت ابن سبأ برای اندیشه رافضیان

عبدالله بن سبأ مردم را به اصولی دعوت کرد که عقیده رافضیان بر آن بنا شد. مانند رجعت، جعل قول وصایت درباره علی علیه السلام و طعن نسبت به خلفای پیشین.

دو امر باعث ترویج این افکار گمراه‌کننده و دور از روح اسلام شد:

اولاً: ابن سبأ محیط مناسبی را برای دعوتش برگزیده بود، چون دعوتش را در سرزمینهای شام و مصر و عراق منتشر کرد و آن بعد از سفرهای متعدد در این شهرها بود. همچنانکه طبری آن را نقل نمود.

این دعوت در جوامعی رشد کرد که قادر به فهم درست اسلام نبودند و در علوم دینی و شناخت دین خدا هنوز ثابت قدم نشده بودند. علت آن تازه مسلمان بودن مردم آن سرزمینها بود. چون این کشورها در دوران عمر رضی الله عنه فتح شده بودند. به علاوه این سرزمینها از جامعه یاران پیامبر در حجاز دور بودند و از محضر آنها استفاده نکرده بودند. دوری آنها از جامعه ی صحابه در حجاز و عدم بهره برداری از فقه آنان است.

ثانیاً: ابن سبأ با انتخاب آن جامعه‌ها و به خاطر حيله و مکر بیشتر، دعوتش را به شیوه‌ای مخفی و پنهانی انجام می‌داد و آن را با هر کسی در میان نمی‌گذاشت، بلکه کسانی را برمی‌گزید که می‌دانست آنها از کم‌خردان و دارای اغراض خبیث بوده و فقط با هدف مکر و فریب به اسلام تظاهر می‌کردند. چون اسلام املاک ظالمانه آنها را ویران و تاج و تختهایشان را برانداخته بود. در اینجا سخن طبری را در این‌باره ذکر کردیم که گفت: فرستادگانش را منتشر کرده و با کسانی که در شهرها فساد بر پا کرده بودند نامه‌نگاری کرد و مخفیانه آنها را به رای خود دعوت می‌کرد و در توصیف آنها می‌گوید: (دنیا را پر از تبلیغات کردند، و به چیزی غیر از آنچه می‌خواستند تظاهر می‌کردند).^۱

مرحله دوم: آشکار کردن اعتقادات و بیان علنی آنها

مرحله دوم: آشکار ساختن این آرا و تصریح به آنها بود یعنی بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه و سرگرم شدن یاران پیامبر به خاموش کردن فتنه‌ای که بعد از آن رخ داد، این گمراهان در این شرایط فرصتی یافتند و آن باورهای فاسد در بینشان تقویت شد، اما با همه این احوال این افکار فقط به گروهی محدود می‌شد که ابن سبأ آنها را گمراه کرده بود و قدرت و نیرویی نداشتند. آنان جز در میان خودشان و کسانی که به مشارکت در کشتن عثمان رضی الله عنه مبتلا شده بودند، طرفدارانی نداشتند همچنین خوارج سرکش نیز در خون او شریک بودند و آنچه را که مورخان در خلال یک گفتگو، قبل از جنگ جمل نقل کرده‌اند، بر این امر دلالت دارد. طبری^۱ نقل می‌کند: ابن السوداء ... گفت: مردم دوست دارند که شما گوشه‌گیر می‌بودید و با گروههای بیگانه نبودید و اگر چنین می‌بود همه چیز شما را می‌ربود.

و در جاهای دیگری می‌گوید: ابن السوداء (ابن سبا) گفت: «بی‌تردید عزت شما در اختلاط با آنهاست، پس با آنها مدارا کنید.»^۲

این گفته را کسی که دارای قدرت و نیرو باشد، بر زبان جاری نمی‌کند. اما با وجود این، نقش سبایه و قاتلان عثمان را در ایجاد آتش جنگ بین صحابه نفی نمی‌کند، بلکه کسانی که به تحقیق درباره فتنه و حوادث آن پرداخته‌اند به این امر اعتراف کرده‌اند. ابن حزم می‌گوید: ... دلیل آن این است که آنها (یعنی طرفین جنگ جمل) با هم گرد آمدند و نجنگیدند. اما هنگامی که شب فرا رسید ترس و خوف قاتلان عثمان را فرا گرفت، دریافتند که تصمیم سپاه دسیسه علیه آنهاست. به همین دلیل شب را در لشکر طلحه و زبیر به صبح رساندند و در میانشان شمشیر تقسیم کردند و آنها نیز از خود دفاع کردند»^۳.

۱- تاریخ طبری ۴/۴۹۴

۲- الفصل فی الملل و الالهواء و النحل ۴/۲۳۹

۳- همان منبع

ابن کثیر می‌گوید: قاتلان عثمان در بدترین شبی قرار گرفتند و با همدیگر مشورت کرده و تصمیم گرفتند در تاریکی جنگ را شروع کنند.^۱

مرحله سوم: نیرو گرفتن و افزایش قدرت آنها

مرحله سوم: قدرت گرفتن و اجماع آنها تحت یک فرماندهی و آن بعد از شهادت حسین بن علی علیه السلام بود تا اینکه انتقام حسین را از دشمنانش بگیرند.

طبری در ضمن حوادث سال شصت و چهارم هجری می‌گوید: در این سال شیعیان در کوفه به حرکت در آمده و در [نخيله] پیمان بستند که در سال ۶۵ هـ برای رفتن به شام برای انتقام از خون حسین به راه بیفتند و در این باره مکاتبه کردند.^۲

آغاز کارشان چنان بود که طبری از عبدالله بن عوف بن احمر ازادی روایت می‌کند و می‌گوید: «هنگامی که حسین بن علی کشته شد و ابن‌زیاد از پادگانش در نخيله بازگشت و وارد کوفه شد، شیعیان با پشیمانی همدیگر را سرزنش می‌کردند، و به اشتباه خود در دعوت حسین و یاری نرساندن به او و در نتیجه، شهادت او در جوارشان پی بردند و دریافتند که اشتباه بسیار بزرگی مرتکب شده‌اند و گفتند که جز با کشتن قاتلان او یا کشته شدن در راه آن، این ننگ و عار از دامن آنها پاک نمی‌شود. به همین دلیل در کوفه نزد پنج نفر از رهبران‌شان رفتند که عبارت بودند از سلیمان بن صرد خزاعی که پیامبر را نیز دیده بود و مسیب بن نجبه فزاری که از بهترین یاران علی بود، و عبدالله بن سعد بن نفیل ازادی و عبدالله بن وال التیمی و رفاعه بن شداد بجلی. این پنج نفر در منزل سلیمان بن صرد گرد آمدند و آنها از بهترین یاران علی بودند و همراه آنها افراد و سایر سران شیعه نیز حضور داشتند.^۳

۱- البدایه و النهایه ۲۵۱/۷

۲- تاریخ طبری ۵۵۱/۵

۳- تاریخ طبری ۵۵۱/۵

این یک اجتماع عمومی بود که همه شیعیان را شامل می‌شد، و در نزد سلیمان بن سرد قریب به هفده هزار نفر گرد آمدند. سلیمان از کمی تعداد آنها ناخشنود شد. پس حکیم بن منقذ را فرستاد تا با صدای بلند خود در کوفه ندا دهد که (یا لثارات الحسین: به انتقام خون حسین به پاخیزید)، پیوسته ندا می‌داد تا این که اشراف اهل کوفه به [نخيله] آمده و در حدود بیست هزار نفر در آنجا جمع شدند.^۱

در این هنگام بود که مختار بن ابی‌عبیده ثقفی به کوفه رسید: (شیعیان را دید که پیرامون سلیمان بن سرد گرد آمده و او را بسیار تعظیم کرده و آماده جنگ هستند، هنگامی که مختار، نزدشان در کوفه مستقر شد مردم را به امامت و مهدویت محمد بن علی بن ابی طالب دعوت نمود که او همان محمد بن حنیفه بود و او را مهدی لقب داد. به همین دلیل بسیاری از شیعیان پیرو او شده و سلیمان بن سرد را ترک گفتند. در نتیجه شیعیان دو گروه شدند، اکثریت آنها همراه سلیمان خواستار خروج و گرفتن انتقام خون حسین علیه السلام بودند و دسته دوم با مختار خواستار خروج برای دعوت به امامت محمد بن حنیفه بودند. این امر بدون رضایت و خواست ابن حنیفه بود، بلکه برای ترویج و سوء استفاده از نام او در میان مردم و برای رسیدن به اهداف شوم خود بر او دروغ می‌بستند.^۲ این آغاز اجتماع شیعیان بود، سپس مورخان خروج سلیمان بن سرد و همراهانش را به طرف شام ذکر می‌کنند که در چشمه‌ای که (عین الورد) نام داشت با شامیان روبرو شده و در مدت سه روز جنگ بزرگی به پا کردند که ابن کثیر در شرح آن چنین می‌گوید: «پیران و جوانان مثل آن را ندیده بودند، و تا شب هنگام جز اوقات نماز چیزی مانع ادامه کارزار آنها نمی‌شد».^۳

۱- البدایه و النهایه، ابن کثیر ۲۵۴/۸.

۲- همان منبع ۲۵۱/۸.

۳- همان منبع ۲۵۷/۸.

و جنگ با کشته شدن سلیمان بن سرد (رحمه الله) و بسیاری از یاران او و شکست آنها پایان پذیرفت و بقیه به کوفه بازگشتند.^۱

هنگامی که بقیه لشکریان سلیمان به کوفه بازگشتند و خبر آنها به مختار بن ابی عبیده رسید، بر سلیمان و همراهانش ترحم کرده و گفت: اگر خدا بخواهد من امیری محفوظ و قاتل ظالمان و مفسدان هستم. پس آماده کارزار باشید.^۲

ابن کثیر می گوید: «قبل از بازگشت آنها، از طرف خداوند خیر شکست آنها را به مردم می داد، و شیطانی بر او می آمد و بر او وحی می کرد دقیقاً مانند همان شیطانی که به مسیلمه کذاب وحی می کرد».^۳

«سپس مختار امیرهایی به نواحی مختلف و شهرها و روستاهای خراسان و عراق فرستاده و پرچم ها برافراشت، سپس شروع به کشتن قاتلان حسین اعم از بزرگ و کوچک نمود».^۴

مرحله چهارم: انشعاب رافضیان از زیدیه

مرحله چهارم: انشعاب رافضه از زیدیه و بقیه فرق شیعه و اختصاص آن به نام و عقیده خاص خودشان است که این امر دقیقاً در سال ۱۲۱ هجری و هنگامی روی داد که زید بن علی بن حسین بر علیه هشام بن عبدالملک قیام نمود.^۵ بعضی از شیعیانی که در لشکرش بودند نسبت به ابوبکر و عمر بدگویی کردند، آنها را سرزنش و از این کار منع نمود و لذا او را ترک کردند از آن زمان به بعد آنها رافضه نام گرفتند و گروهی که با او ماندند، زیدیه نامیده شدند.

۱- تاریخ طبری ۹/۵ و ۵۹۸، البدایه و النهایه ۷/۸ و ۲۵۶

۲- البدایه و النهایه ۸/۲۵۸

۳- همان منبع

۴- البدایه و النهایه ۸/۲۷۱

۵- تاریخ طبری ۷/۱۶۰

شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: «اولین باری که در اسلام کلمه رافضه انتشار یافت هنگام خروج زید بن علی و در آغاز قرن دوم بود. از او درباره ابوبکر و عمر سؤال شد. او ولایت و دوستی آنها را اظهار کرد. در نتیجه گروهی او را ردّ و انکار کردند. به همین دلیل رافضه نامیده شدند»^۱.

همچنین می گوید: «از زمان قیام زید شیعیان به دو فرقه زیدیه و رافضی‌ها تقسیم شدند. هنگامی که از او درباره ابوبکر و عمر پرسیده شد او نسبت به آنها اظهار ارادت کرد. به همین دلیل گروهی او را رفض و ردّ کردند. او بدیشان گفت: مرا ردّ کردند. به همین دلیل به آن گروه رافضه می گویند. شیعیانی را که او را ردّ کردند به علت انتسابشان به زید بن علی، زیدیه می نامند»^۲.

از آن تاریخ به بعد، شیعیان رافضی از دیگر فرقه‌های شیعه جدا و شناخته شدند و از نظر نام و اعتقاد به فرقه مستقلی تبدیل شدند. خداوند داناترین است.

۱- مجموع الفتاوی ۳۶/۱۳

۲- منهاج السنة ۳۵/۱

بخش سوم:

مختصری درباره مهمترین عقاید شیعیان رافضی

رافضیان با عقاید مملو از کفر، ضلالت، شر و فساد از دورترین فرقه‌های منسوب به اسلام و عقاید صحیح اسلامی هستند. زیرا باورهای خاص رافضیان که با آن از امت اسلام جدا شده‌اند، همچنان که در نظر اهل تحقیق و علم واضح است، به طور کلی از حقایق اسلام دور و با آن بیگانه است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) که درباره مورد آنها بسیار آگاه است در کتاب ارزشمند خود (منهاج السنه) که آن را در رد بر رافضیان نوشته است می‌گوید: آنچه را که در این کتاب از مذمت شیعیان رافضی و دروغ‌گویی و نادانی آنان ذکر می‌کنم، اندکی است از آنچه می‌دانم و آنها شرارت فراوانی دارند که تفصیل آن را نمی‌دانم ... تا این که می‌گوید: خداوند می‌داند و آگاهی او کفایت می‌کند، که در همه فرقه‌های منتسب به اسلام با همه بدعت و گمراهی‌هایشان، بدتر، شرورتر، جاهل‌تر، دروغ‌گوتر، ظالمتر، نزدیکتر به کفر، فسق و گناه و دورتر از حقایق ایمان از آنها (رافضیان) وجود ندارد.^۱

در اینجا بخشی از عقاید رافضیان را که در آن با کتاب و سنت و بقیه امت مخالفت کرده‌اند ذکر می‌کنم و به آنچه در کتب معتمد و موثق خود آورده‌اند استدلال می‌کنم. همچنین اقوال علمای مشهورشان را که آنها را بزرگ می‌دارند به عنوان شاهد و سند ذکر خواهم کرد. تا این که خواننده محترم از کفر، گمراهی و فساد عقیده آنان آگاه شود. البته در این باره اختصار را رعایت خواهم کرد.

بداء: (بداء) در زبان عربی به دو معنی اطلاق می‌شود:

معنای اول: به ظاهر شدن بعد از پنهانی گفته می‌شود: بدأ الشيء بدوًا یعنی آشکارا

ظاهر شد^۲، و خداوند می‌فرماید: ﴿وَبَدَأَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ﴾^۳

۱- منهاج السنه ۱۶۰/۵

۲- مفردات القرآن، راغب اصفهانی ص ۱۱۳، القاموس المحيط فیروز آبادی ۳۰۲/۴

۳- سوره زمر آیه ۴۷.

«عذاب الهی بر آنها آشکار شد به گونه ای که گمان آن را نمی کردند»^۱.

معنای دوم: تغییر رأی که فرد بر آن بوده است، ابن فارس می گوید: می گوید: بدا لی فی هذا الامر بداء: یعنی رأیم که بر آن بود تغییر کرد^۲. و جوهری می گوید: «بدا له فی الامر بداء: یعنی برایش رأی تازه ای به وجود آمد»^۳.

براساس این دو معنی نسبت دادن بدا به خداوند روا نیست. زیرا لازمه آن جهل به سرانجام و حدوث علم است که خداوند از آن پاک و منزّه است.

ابن اثیر می گوید: بدا درست دانستن چیزی و آگاهی به آن بعد از ندانستن آن است و این امر درباره خداوند جایز نیست^۴.

رافضیان اطلاق نمودن بداء را بر خداوند جایز دانسته و بلکه در این باره مبالغات فراوانی کرده اند که قابل شرح نیست. تا حدی که این عقیده فاسد از قویترین عقایدشان است. در اصول کافی^۵ که از صحیح ترین کتابها نزد آنهاست، تحت عنوان (البداء) از زرارۀ بن اعین به نقل از یکی از ائمه روایت شده است: «خداوند به هیچ چیزی مانند بدا پرستش نشده است»^۶. از امام صادق روایت شده است که می گوید: «خداوند با هیچ چیزی مانند بدا مورد تعظیم قرار نگرفته است»^۷.

۱- نگا: تفسیر ابن کثیر ۵۷/۴.

۲- مقاییس اللغه ۲۱۲/۱.

۳- الصحاح ۷۷/۱.

۴- النهایه ۱۰۹/۱.

۵- کتاب اصول کافی از ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی است که در سال ۳۲۸ هـ وفات نموده و این کتاب از صحیح ترین کتب نزد آنهاست. آقا بزرگ تهرانی می گوید: (کافی در حدیث: مهمترین کتب اربعه مورد اعتماد است، در کتب منقول از آل رسول ... مثل آن نوشته نشده است. الذریعه ۲۴۵/۱۷، و عباس قمی گفته است: «آن مهمترین کتب اسلامی است، و مهمترین تصنیف امامیه که در امامیه نظیر آن وجود ندارد.» حاشیه الاحجاج، طبرسی ص ۴۶۹.

۶- اصول کافی ۱۴۶/۱.

۷- همان منبع ۱۴۶/۱.

دوباره از او روایت می‌کند: «اگر مردم می‌دانستند که چقدر اجر در سخن گفتن از بدا وجود دارد پیوسته از آن سخن می‌گفتند.»^۱

عقیده بدا مورد اجماع رافضیان بوده و امامشان شیخ مفید^۲ این اجماع را نقل کرده و به مخالفت آنان با سایر فرق اسلامی تصریح کرده است. می‌گوید: (امامیه) بر اطلاق لفظ بدا در وصف خداوند اتفاق دارند، اگر چه این امر سماعی است و نه قیاسی ... و معتزله و خوارج و زیدیه و مرجئه و اصحاب حدیث در همه آنچه ذکر کردیم برخلاف امامیه و علیه آن اجماع و اتفاق دارند.»^۳

عقیده بدا در نزد رافضیان از زشت‌ترین عقایدی است که سبب انتقاد مردم از آنان شده است. به همین دلیل برخی سعی کرده‌اند که با تاویل معنای بدا به اینکه لازمه آن جهل نیست و این که نسخ تکوین درست مثل نسخ در تشریح است آن را توجیه کنند تا از این رسوایی رهایی یابند. اما توانایی چنین کاری را ندارند. این در حالی است که کتابها و بر زبان علمایشان صراحتاً نسبت جهل و حدوث علم به خداوند داده شده است. که خداوند از آن مبرا است.

در تفسیر عیاشی^۴ [که از مهمترین کتب تفسیرشان است] در تفسیر آیه شریفه: ﴿وَإِذْ

وَأَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً﴾^۵

۱- همان منبع ۱۴۸/۱

۲- او محمد بن محمد بن نعمان مشهور به مفید متوفای سال ۴۱۳ هـ است، و طوسی درباره او گفته است که: «که ریاست امامیه در آن زمان به او سپرده شده بود.» فهرست: طوسی ص ۱۹۰. و یوسف بحرانی درباره‌اش می‌گوید: او از مهمترین مشایخ شیعه و رئیس و استاد آنهاست. «لولؤ البحرین ص ۳۵۸

۳- اوائل المقالات ص ۴۸، ۴۹

۴- عیاشی: محمد بن مسعود بن عیاش است، طوسی می‌گوید: عالمترین و فاضل‌ترین و ادیب‌ترین و فهمیده‌ترین اهل شرق و غرب است، رجال الطوسی ص ۴۹۷، و مجلسی درباره او می‌گوید: «از بزرگان = این طایفه و رئیس و بزرگ آنهاست.» مقدمه بحار الانوار ص ۱۳۰، و طباطبایی در تفسیرش می‌گوید: بهترین ارث ما در تفسیر، تفسیر منسوب به عیاشی است، مقدمه تفسیر عیاشی ۴/۱.

۵- البقره ۵۱

به نقل از امام محمد باقر آمده است که می‌گوید: «در علم و تقدیر سی شب بود، سپس برای خداوند بداء حاصل شد پس ده شب بر آن افزود، پس میعاد اول و آخر پروردگار چهل شب شد.»^۱

خوانندگان محترم، به این گفته آنها توجه کنید «در علم و تقدیر سی شب بود» تا نسبت حدوث علم را صراحتاً بر خداوند بدانید.

از روایات صریح نیز در این مورد روایت عالمشان صدوق^۲ است که آن را به امام جعفر صادق نسبت داده است «در حالی که او از آن میراست» که می‌گوید: بر خداوند همانند آنچه بدای اسماعیل فرزندم حاصل شده است هیچ بدایی به وجود نیامده است.^۳ صدوق در تفسیر آن می‌گوید: بر خداوند هیچ امری ظاهر نشده است چنان که برایش درباره اسماعیل [فرزندم که در زمان حیاتم او را از دست دادم] ظاهر شد.^۴ همچنان که این روایت‌های موجود در کتبشان بر نسبت جهل به خداوند دلالت دارد، اقوال علمای قدیم و جدیدشان نیز به آن اشاره دارد.

طوسی که در میانشان ملقب به شیخ طائفه شده است در توجیه این روایتها که خروج مهدی را ذکر می‌کنند، آنها را نقل کرده و سپس با عدم خروج او در موعد معین رسوا شده است. می‌گوید: توجیه این اخبار این است که بگویی اگر درست باشد، بر خداوند ممتنع نیست که ابتدا وقتی را معین کرده و هنگامی که تجدیدی حاصل شده و مصلحت تغییر کرده تاخیر آن را به وقت دیگری اراده کرده است و در آینده نیز همین گونه است.^۵

طوسی نیز صریحتر از این به خداوند نسبت جهل می‌دهد. او می‌گوید:

۱- ۴۴/۱

۲- او محمد بن حسن طوسی است، که حلی درباره او می‌گوید: قلم از توصیف فهم، علم و فقه ... او عاجز است.

مقدمه بحار الانوار ص ۶۸

۳- کمال الدین و تمام النعمه ص ۶۹

۴- همان منبع

۵- الغیبه ص ۲۶۳

سرور ما مرتضی (قدس الله روحه) وجه دیگری در این مورد (بدا) ذکر کرده و می‌گوید: (می‌توان آن را بر حقیقت آن حمل کرده و گفت بدا به معنای این است که برایش امری ظاهر شده است که قبلاً ظاهر نبوده است، و نهی او از چیزی که برایش ظاهر شده است که قبل از آن ظاهر نبوده است. زیرا امر و نهی که قبل از وجود ظاهر و قابل ادراک نیستند. اما می‌داند در آینده امر و نهی می‌کند. اما اینکه او آمر و ناهی است، درست نیست که علم به آن داشته باشد. مگر اینکه امر و نهی وجود داشته باشد و توجیه آن، دو وجهی است که در این آیه آمده است: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ﴾.

«شما آزمایش و امتحان می‌کنیم تا مجاهدان شما را بشناسیم.»^۱
 که این گونه آن را توجیه نمایی: تا اینکه بدانیم که شما جهاد می‌کنید. یعنی بعد از حصول آن دانسته می‌شود. مسأله بدا نیز چنین است و این توجیه بسیار خوبی است.^۲
 بدین ترتیب اعتقاد رافضیان درباره نسبت دادن جهل و عدم علم خداوند نسبت به عواقب و مصلحت امور جز بعد از واقع شدن آن بیان شد. گمان نمی‌کنم که هیچ عاقل و فهمیده‌ای بعد از این منقولات درست از کتب آنها، تصدیق کند که رافضیان از این رسوایی و عقاید باطل مبرا هستند.

تحریف قرآن

رافضیان معتقدند که قرآن کریم موجود در میان دو جلد که در دسترس همگان قرار دارد تحریف شده است و این قرآن فقط اندکی از قرآنی است که بر پیامبر ﷺ نازل شده است و ادعا می‌کنند کسانی که قرآن را تحریف کرده‌اند صحابه بوده‌اند و علت آن حذف رسوایی‌های وارده در قرآن درباره آنها و فضایل علی ﷺ و اهل بیت بوده است که در

۱- سوره محمد آیه ۳۱،

۲- نقل از مجمع البحرین، طریحی ۴۷/۱

قرآن وارد شده بود روایت‌های متعددی که مهمترین و مشهورترین کتبشان مملو از آن است بر این اعتقاد فاسدشان دلالت می‌کند.

در کتاب (بصائر الدرجات) از صفار^۱ به روایت امام محمد باقر آمده است که می‌گوید: «کسی نمی‌تواند ادعا کند همه قرآن ظاهر و باطن آن را غیر از اوصیا جمع کرده‌اند^۲. او دوباره می‌گوید: (فقط دروغگویان ادعا می‌کنند که همه قرآن را همچنانکه نازل شده است فردی جز علی بن ابیطالب و ائمه بعد از او گرد آورده و آن را جمع و حفظ کرده است)^۳.

در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق آمده است که می‌گوید: (اگر قرآن همچنانکه نازل شده است خوانده می‌شد، اسم ما را در آن می‌یافتی)^۴.

از امام باقر روایت می‌کند: «اگر در قرآن کم و زیاد نمی‌شد حق ما بر هیچ عاقلی پوشیده نمی‌ماند^۵». و در کتاب کافی مقدار ساقط شده قرآن بر حسب پندارشان آمده است، و از امام صادق روایت می‌کند: «قرآنی که جبرئیل علیه السلام برای محمد ﷺ آورده است هفده هزار آیه بوده است»^۶.

این سخن بدین معناست که دو سوم قرآن ساقط شده است زیرا آیات قرآن موجود از ۶۲۳۶ آیه تجاوز نمی‌کند.^۷

۱- محمد بن حسن صفار در سال ۲۹۰هـ فوت نموده، و نجاشی درباره اش می‌گوید: از مشهوران قم و عظیم القدر بود. مقدمه بحار الانوار ص ۸۹، کوچه باغی در بصائر الدرجات ص ۸ می‌گوید: (آن از اصول معتبر و معتمد در پیش اصحاب ما است.)

۲- ص ۲۱۳

۳- بصائر الدرجات ص ۲۱۳

۴- ۱۳/۱

۵- تفسیر عیاشی ۱۳/۱

۶- اصول کافی ۲/۶۳۴

۷- تفسیر ابن کثیر ۱/۷.

در کتاب سلیم بن قیس^۱ که در نزد آنها (ابجدیات تشیع) نامیده می‌شود آمده است که سوره احزاب به اندازه سوره بقره نور ۱۶۰ آیه، سوره حجرات ۶۰ آیه و سوره حجر ۹۰ آیه و... بوده است.^۲

روایات کتابهای شیعیان رافضی که به صراحت به تحریف قرآن اشاره می‌کند فراوان است. و در اینجا فقط مثالهایی را به عنوان استدلال ذکر کردم و علمای بزرگ و محققانشان خبر از تواتر و کامل و بی‌نقص بودن آن روایات داده‌اند.

شیخ مفید می‌گوید: اخبار از ائمه هدای آل محمد ﷺ به طور مستفیض وارد شده که در قرآن اختلاف است و ظالمان در آن حذف و آن را ناقص کرده‌اند.^۳

هاشم بحرانی (یکی از مفسران بزرگشان) می‌گوید: بدان حقیقتی که در آن هیچ شکی نیست، این است که بر اساس اخبار متواتر آتی و غیره قرآنی که در میان ماست بعد از رسول خدا ﷺ در آن تغییراتی رخ داده و آنهایی که آن را جمع کرده‌اند، کلمات و آیات زیادی را در آن تغییر داده‌اند.^۴

همچنین می‌گوید: این گفته (تحریف قرآن) بعد از پیگیری اخبار و آثار در نظر من چنان واضح و روشن است که می‌توان گفت از ضروریات مذهب شیعه و از بزرگترین اهداف غصب خلافت بوده است.^۵

نعمت الله جزائری می‌گوید: اخبار دال بر این امر (تحریف) بیشتر از هزار روایت است و گروهی مانند مفید و محقق داماد و علامه مجلسی ادعای وجود اجماع امامیه درباره آن را کرده‌اند.^۶

۱- سلیم بن قیس هلالی در سال ۹۰هـ وفات کرده و پنداشته‌اند که از اصحاب علی ﷺ بوده است، مجلسی در ثنای کتابش می‌گوید: (او یکی از بنیانگذاران شیعه و کتابش از قدیمترین تصنیفات در اسلام است.) و از امام صادق روایت شده است که: از شیعیان محبان ما کسی که کتاب سلیم بن قیس هلالی را نداشته باشد چیزی از امر ما را ندارد. (مقدمه بحار الانوار ص ۱۸۹).

۲- کتاب سلیم بن قیس ص ۱۲۲

۳- اوائل المقالات ص ۹۱

۴- مقدمه تفسیر برهان در تفسیر قرآن ص ۳۶

۵- همان منبع

۶- به نقل از فصل الخطاب ص ۲۴۸

این اقوال امامان و دانشمندان بزرگشان است که درباره تحریف قرآن ادعای تواتر روایاتشان می‌کنند. و معتقدند تعداد آن روایتها به هزاران می‌رسد که بعضی از علمایشان مدعی شده‌اند این عقیده جزو ضروریات مذهب و از بزرگترین اهداف غصب خلافت بوده است.

علاوه بر هزاران روایات موجود در کتابهایشان که بر تحریف قرآن دلالت دارد، اقوال علما و متفکرانشان و مجتهدانشان نیز این عقیده فاسد را تأیید می‌کنند. در اینجا شاید شایسته نباشد که به تفصیل، سخنانشان را نقل کنم. اما به ذکر سخنان علمای بزرگشان بسنده می‌کنم که وجود اجماع امامیه درباره تحریف قرآن را نقل کرده‌اند.

شیخ مفید پس از نقل اجماعشان در این امر و اختلاف آنها با فرقه‌های دیگر مسلمان می‌گوید: (امامیه) اتفاق دارند که ائمه ضلالت در تالیف قرآن خلاف کرده‌اند و از شأن نزول و سنت پیامبر، عدول کرده‌اند و معتزله و خوارج و مرجئه و اهل حدیث در همه آنچه ذکر کردیم بر خلاف امامیه رفته‌اند.^۱

از جمله دلایل قوی، برهانهای روشن و مثالهای زنده‌ای که دلالت قاطعی بر راسخ بودن این عقیده در میان رافضیان می‌کند و ادعای هر رافضی فریبکار و مکاری را در دست کشیدن ظاهری از پیامدهای شوم این عقیده باطل و سست می‌کند، کتاب نوری طبرسی^۲ از علمای بزرگ متاخرشان است در سال ۱۳۲۰هـ.ق از دنیا رفته است. او این کتاب را برای اثبات ادعای تحریف در نظر رافضیان تألیف کرده و آن را (فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب) نامیده است که دارای سه مقدمه و دو فصل است.

اول: ادله تحریف قرآن [بر اساس ادعای او]

دوم: رد اقوال کسانی که به صحت و عدم تحریف قرآن معتقدند.

طبرسی در این کتاب هزاران روایت آورده است که [به زعم خود] دلیل بر تحریف قرآن است. او فقط در دو بخش اخیر از فصل اول که دارای دوازده فصل است، ۱۶۰۲

۱- اوائل المقالات ص ۴۹

۲- حسین بن محمد تقی الدین نوری طبرسی، آقا بزرگ تهرانی درباره او می‌گوید: (امام ائمه حدیث و رجال در عصور متاخر و از بزرگترین علمای شیعه... است.) نقباء البشر ۲/۵۴۴-۵۴۵-۵۴۹

روایت آورده است. این غیر از روایت‌هایی است که در بخش‌های دیگر این فصل و مقدمات سه‌گانه و فصل دوم، ایراد کرده است.

نوری پس از عذرخواهی از کم بودن آنچه جمع‌آوری کرده است، می‌گوید: ما با وجود کمبود بضاعت در اینجا فقط روایاتی را ذکر می‌کنیم که دلیل بر صدق مدعا باشد.^۱ وی با تأیید و توثیق این اخبار می‌گوید: بدان که این اخبار از کتب معتبری نقل شده است که در اثبات احکام شرعی و آثار نبوی مورد اعتماد اصحاب ما است.^۲

نوری طبرسی در خلال بحثی طولانی و بررسی دقیق اقوال علمای خود با نقل‌های موثق می‌نویسد قول به تحریف و تغییر قرآن، و اعتقاد به ناقص بودن، عقیده علمای بزرگ و محققانشان است که مورد اعتماد و الگوی آنها در دین هستند. او پس از اینکه نام بسیاری از علمای آنها را که قائل به تحریف بودند، ذکر می‌کند که پنج صفحه از کتاب را با نامهای آنها پر کرده است^۳ می‌نویسد: «از همه آنچه که نقل نمودیم و ذکر آنچه گذشت [با وجود کوتاهی بنده در پیگیری] می‌توان ادعا نمود این امر در میان علمای پیشین و قدیمی بسیار مشهور بوده و مخالفان بسیار محدودی داشته است که از آنها سخن به میان خواهد آمد.»^۴

سپس گفته است این مخالفان عبارتند از: صدوق، مرتضی و شیخ طائفه طوسی. آنگاه می‌گوید: «آنان در میان قداما موافقانی ندارند.»^۵

سپس می‌گوید طبرسی صاحب کتاب (مجمع البیان) از آنها (مخالفان) پیروی کرده و می‌گوید: «جز این مشایخ چهارگانه شناخته شده هیچ احدی که هم‌مطراز آنها باشد مخالف این رأی نبوده است.»^۶

۱- فصل الخطاب ۲۴۹

۲- فصل الخطاب ۲۴۹

۳- همان منبع ۲۵-۳۰

۴- همان منبع ص ۳۰

۵- همان منبع ص ۳۲

۶- همان منبع ص ۳۴

آنگاه پس از بهانه‌تراشی برای بعضی از این علما درباره عدم قول به تحریف قرآن می‌گوید علت آن تقیه و مدارا با مخالفان بوده است. و طوسی در کتابش (التبیان) که قائل به عدم تحریف بوده می‌گوید: «بر کسی که در کتاب تبیان تأمل کند پوشیده نیست که روش او در آن کتاب، نهایت مدارا با مخالفین است. ... و او در وضعیتی بود که چنانچه مدارا نمی‌کرد بسیار تعجب برانگیز بود...»^۱

همچنین درباره توجیه گفته طبرسی نیز به همین نکته اشاره می‌کند، بعد از ذکر گفته‌اش می‌گوید: «اما طبرسی در سوره نساء به اخباری اعتماد کرده است که متضمن (إلی أجل مسمى) در آیه متعه می‌باشد.»^۲

نعمت جزایری در توجیه نظر علمای پیش از طبرسی پیشی گرفته و بعد از اینکه اجماع علمای امامیه در امر تحریف را نقل می‌کند، می‌گوید: آری! در این مورد مرتضی و صدوق و شیخ طبرسی مخالفت کرده‌اند و گفته‌اند: آن چه در میان دو جلد است قرآن است و بس، و در آن تغییر و تحریفی رخ نداده است... ظاهراً این گفته به خاطر مصلحت‌های زیادی بوده است. از آن جمله: جلوگیری از طعن و خرده‌گیری مخالفان و این که اگر تحریف در قرآن روا باشد چگونه عمل به قواعد و احکامش جایز است که در صفحات آینده پاسخ آن ذکر خواهد شد و این بزرگان در تالیفات خود اخبار فراوانی را نقل کرده‌اند که شامل وقوع آن امور [تحریف] در قرآن است و این که آیه چنین نازل شده سپس تغییر داده شده است.^۳

بنابراین، بر اساس تحقیقات طبرسی در فصل الخطاب، تحریف قرآن و اعتقاد به تغییر و تبدیل آن مورد اجماع همه علمای امامیه است و روایتهای پیشین و نقل شده از علمای آنها نیز بر آن دلالت دارد و هیچ عالمی از آنها تا زمان تالیف (فصل الخطاب) جز چهار نفر آنها به خاطر تقیه و مدارا با مخالفان آن را انکار نکرده است، همچنان که طبرسی و

۱- همان منبع ص ۳۴

۲- همان منبع ص ۳۴

۳- الانوار النعمانیة ۲/۳۵۸-۳۵۹

قبل از او نعمت الله جزائری به این امر تصریح کرده‌اند. بررسی های معاصر که در این مسأله انجام شده و با ذکر شواهد فراوانی از روایتهای دال بر وجود عقیده تحریف در کتب این چهار نفر، آن را مورد تایید قرار داده است که بر این امر دلالت می‌کند و این چهار نفر نیز موافق مضمون آن روایتها بوده‌اند و با سایر علمای امامیه در اعتقاد به تحریف و تبدیل قرآن موافق هستند، اگر چه به خاطر فریب اهل سنت و تقیه و نفاق خلاف آن را اظهار داشته‌اند.^۱

این همان رفتاری است که بعضی از رافضیان که مخالفت مردم با خودشان را دیده‌اند در پیش گرفته و اظهار می‌کنند که قرآن کامل است در حالی که عقیده فاسد تحریف قرآن به وسیله صحابه را در دل‌هایشان پنهان می‌دارند که پیشینیان‌شان بر آن بوده‌اند. این همان چیزی است که یکی از علمای بزرگ معاصر^۲ آنها اظهار داشته و می‌گوید: بی‌تردید علمای شیعه فقط به علت تقیه تحریف قرآن را انکار کرده‌اند.^۳

بدین وسیله اتفاق علمای قدیمی و معاصر شیعه امامی درباره این عقیده فاسد ظاهر می‌شود.

بر هیچ مسلمانی سزاوار نیست که فریب بعضی از گفته‌های معاصرانشان را بخورد. آنها با هدف فریب دادن مسلمانان و نفاق در اعتقادشان به نام تقیه که نه دهم دین آنهاست و دینشان جز با آن بر پا نمی‌شود، چنین تظاهر می‌کنند که از آن عقیده فاسد مبرا هستند.

آیا فریب خورندگان مغرور بیدار می‌شوند و یا این که بر دل‌هایشان قفل زده شده است؟

۱- مراجعه شود به: الشیعه و القرآن: احسان الهی ظهر ص ۶۸-۷۱ (و ایشان به دست تروریست های شیعه در

پاکستان ترور و به شهادت رسید و) ابدال المجهود فی اثبات مشابیه الرافضه لليهود) ۴۰۷-۴۰۵/۱

۲- احمد سلطان احمد از علمای بزرگ هندی است.

۳- تصحیف کتابین ص ۱۸ چاپ هند به نقل از (ردی بر دکتر عبدالواحد وافی) تألیف احسان إلهی ظهیر ص ۹۳

امامت و ائمه

شیعیان رافضی عقیده دارند که امامت رکن مهمی از ارکان اسلام و یکی از اصول ایمان است، و ایمان انسان جز با آن کامل و عملش مورد قبول واقع نمی‌شود.

کلینی از امام باقر روایت می‌کند که گفته است: اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز، زکات، و حج، روزه، ولایت. زراره می‌گوید: پرسیدم کدامیک برتر است؟ گفت: ولایت.^۱ هاشم بحرانی می‌گوید: بر اساس اخبار وارده، ولایت یعنی: اقرار به نبوت پیامبر ﷺ و امامت ائمه، التزام به محبت آنها و بغض و ورزیدن نسبت به دشمنان و مخالفان آنها، این اصل ایمان به توحید خداوند است که دین جز با همه اینها درست نبوده بلکه سبب به وجود آمدن دنیا، اساس تکلیف و شرط قبول اعمال اینهاست.^۲

مجلسی می‌گوید: بی‌تردید ولایت و اعتقاد داشتن به امامت ائمه (علیهم السلام) و قبول ولایت آنها از جمله اصول دین و از همه اعمال بدنی برتر و بلکه کلید آنهاست.^۳ مظفر [که از علمای معاصر آنهاست] می‌گوید: اعتقاد ما بر این است که امامت یکی از اصول دین است، و ایمان جز با اعتقاد داشتن به آن کامل نمی‌شود و در این مورد تقلید از پدران، خانواده و بزرگان هر اندازه هم که بزرگ باشند جایز نیست. بلکه واجب است همانند توحید و نبوت در آن اندیشیده شود.^۴

رافضیان به دادن قداست شرعی به عقیده امامت در دین خود، اکتفا نکرده‌اند، بلکه آن را به منزله جایگاه توحید دانسته و مدار ایمان و قبولی اعمال را بر آن دانسته‌اند. تا جایی در امامت و جایگاه آن غلو کرده‌اند که آن را ضرورتی جهانی برای استقرار زمین قرار داده‌اند، چه اینکه اگر کره زمین بدون امام بماند ساکنانش را فرو می‌بلعد!

۱- اصول کافی ۱۸/۲

۲- مقدمه البرهان فی تفسیر القرآن ص ۱۹

۳- او: محمد باقر مجلسی است که در سال ۱۱۱۱ از دنیا رفته است و از علمای بزرگ متاخر آنها بوده و تالیفات فراوانی داشته است. حرعاملی درباره او می‌گوید: عالمی است فاضل، ماهر، محقق، مدقق، علامه، فقیه، محدث، متکلم، ثقة امل الامل ۲/۲۴۸.

۴- مرآة العقول ۱۰۲/۷

صفار در کتابش (بصائر الدرجات) در عنوانی مستقل به نام (فصل: اینکه زمین بدون امام نمی ماند و اگر چنین می بود زمین برچیده می شد.) به ذکر روایات و اخباری می پردازد. آنگاه آنها را شرح می دهد.

از جمله در ضمن این باب مطلبی آورده و به امام باقر نسبت داده است که می گوید: (اگر امام یک ساعت از زمین برداشته می شد ساکنانش را چنان می بلعید که امواج دریا با غرق شدگان می کنند^۱). و از امام صادق روایت شده است که پرسیده شد: آیا زمین بدون امام می ماند؟ پاسخ داد: اگر بدون امام می ماند غرق می شد.^۲

شیعیان رافضی معتقدند که ائمه بعد از پیامبر ﷺ دوازده نفرند که خداوند آنها را برگزیده و برای امامت انتخاب کرده است. در کتاب (کشف الغمه) اربلی^۳ در روایتی منسوب به علی رضی الله عنه آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «ائمه بعد از من دوازده نفرند، که اولشان تو هستی ای علی و آخرشان قائم است که شرق و غرب زمین به دست او فتح می شود»^۴.

از زراره بن اعین روایت شده است که می گوید: از امام باقر رضی الله عنه شنیده ام که می گفت: ما دوازده امام هستیم، از آن جمله حسن و حسین و سایر ائمه از فرزندان حسین هستند.^۵ شیعیان امامیه می پندارند که امامت این ائمه با نص الهی ثابت شده است و پیامبر ﷺ ۱۲۰ بار به آسمان عروج کرد! و در هر بار به وصی بودن علی سفارش شده است! در کتاب (بصائر الدرجات) به روایت از امام صادق آمده است که می گوید: پیامبر ﷺ ۱۲۰ بار عروج کرده و در هر بار خداوند به پیامبرش به ولایت علی و ائمه بعد از او بیشتر از فرایض سفارش کرده است.^۶

۱- بصائر الدرجات ص ۵۰۸

۲- همان مصدر ص ۵۰۸

۳- او: علی بن عیسی اربلی است که در سال ۶۹۳ همه وفات کرده است. مجلسی راجع به او می گوید: او از اکابر شیعه و از بزرگان علمای قرن هفتم و ثقات است: مقدمه بحار الانوار ص ۱۴۵

۴- کشف الغمه ۵۰۷/۲

۵- الخصال، صدوق ص ۴۷۸

۶- بصائر الدرجات ص ۹۹

شیعیان رافضی درباره ائمه غلوهای غیر قابل توصیفی دارند که از هر حدودی تجاوز کرده است و به شکلهای گوناگون و متعددی می‌باشد که سرشتهای آن را نپذیرفته و عقلها و فطرتهای درست، آن را ناپسند می‌دانند و نصوص شرعی برخلاف آن است. از جمله غلو آنها، توصیف ائمه به صفات خدایی و خارج نمودن آنها از طبیعت بشری و رساندن آنها به مرتبه پروردگاری است، در (بصائر الدرجات) در روایتی که به علی علیه السلام نسبت داده شده است آمده است من چشم خدایم، من دست خدایم، من پهلوی خدایم، من دروازه الهی هستم.^۱

همچنین در روایت دیگری می‌گوید: «من علم خدایم، من قلب آگاه خداوندم، زبان ناطق او هستم. و چشم بینا، پهلوی، و دست خدایم». در کتاب (علم الیقین) تألیف عبدالله شبر^۲ به نقل از ابن عباس [که او از آن مبراست] آمده است: خداوند در روز قیامت حساب پیامبران را به محمد و حساب تمام بقیه مخلوقات را به علی واگذار می‌کند.^۳ سلیم بن قیس بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می‌بندد که او به علی گفته است: ای علی تو از من و من از تو هستم و گوشتم به گوشت تو و خونم به خون تو آغشته است. ... هر کس منکر ولایت تو باشد منکر پروردگاری خداوند شده است، ای علی تو بعد از من نشانه بزرگ خداوند در زمین هستی، تو بزرگترین رکن در قیامت هستی، هر کس در سایه تو باشد رستگار است! زیرا که حساب مخلوقات و بازگشتشان به سوی تو است، و ترازو و صراط از آن تو است، و جایگاه ایستادن از آن تو است، و حساب نیز از آن توست، هر کس به تو اعتماد کند رستگار است و هر کس مخالفت کند هلاک و بدبخت، خداوند گواه باش، خداوند گواه باش.^۴

۱- بصائر الدرجات

۲- همان منبع

۳- از کبار متاخران است که محمد صادق صدر درباره او می‌گوید: (از اعلام شیعه و از شخصیت‌های بارز و مورد توجه اهل علم ... بوده است)، مقدمه کتاب حق الیقین از محمد صادق صدر

۴- علم الیقین فی اصول الدین ۶۰۵/۲

۵- کتاب سلیم بن قیس ص ۲۴۴-۲۴۵

شیعیان رافضی ادعا می‌کنند که ائمه آنها دارای علم غیب هستند و هیچ چیزی از امور آسمان و زمین از ایشان پوشیده نیست، در کافی زیر عنوان (ائمه علم گذشته و آینده دارند و هیچ چیزی بر آنها پوشیده نیست) آمده است امام صادق گفته است: قسم به خدای کعبه (سه بار) اگر بین موسی و خضر می‌بودم به آنها می‌گفتم من از آنها داناترم و به آنها از آنچه در دستشان نبود خبر می‌دادم، زیرا که موسی و خضر نسبت به گذشته علم داشتند. اما آنچه را که در آینده و حال تا قیام قیامت است نمی‌دانستند، ما از رسول خدا ﷺ آن علم را ارث برده‌ایم.^۱ امام صادق می‌گوید: خداوند بخشنده تر، دلسوزتر و مهربانتر از آن است که اطاعت بنده‌ای را بر بندگانش فرض کند، سپس خبر آسمان را در صبح و شب از او مخفی دارد!^۲

شیخ مفید در کتاب (اوائل المقالات) می‌گوید: ائمه آل محمد ﷺ از درون بعضی از بندگان خبر دارند و از آنچه اتفاق می‌افتد قبل از روی دادن اطلاع دارند.^۳ از نشانه‌های غلو شیعیان رافضی درباره ائمه و برتر دانستن آنها بر بقیه پیامبران، رسولان و فرشتگان مقرب است.

در کتاب (علل الشرائع) صدوق در روایتی که به پیامبر نسبت داده است می‌گوید پیامبر به علی گفته است: خداوند پیامبران فرستاده شده‌اش را بر فرشتگان مقرب ترجیح داده است و مرا بر همه انبیا و رسولان برتری داده است، ای علی بعد از من برتری از آن ائمه بعد از تو است.^۴

عبدالله شبر می‌گوید: ایمان به این که پیامبر ما و خاندان معصوم او، از [همه] پیامبران، فرستادگان و فرشتگان مقرب الهی برترند، واجب است و علت آن وجود تواتر و کثرت اخبار در این مورد است.^۵

۱- اصول کافی ۲۶۱/۱

۲- همان منبع

۳- اوائل المقالات ص ۷۵

۴- علل الشرائع ص ۵

۵- حق یقین ۲۰۹/۱

خمینی می‌گوید: امام دارای مقامی برتر و درجه بزرگ و خلافت تکوینی است که همه ذرات هستی تابع ولایت و تحت سیطره اوست و از ضروریات مذهب ما این است که ائمه ما دارای مقام و مرتبه‌ای هستند که هیچ فرشته مقرب و پیامبری به آن نمی‌رسد.^۱

از انواع غلو رافضیان درباره ائمه ادعای نازل شدن وحی بر آنهاست، در کتاب بحار الانوار به نقل از امام صادق آمده است که می‌گوید: آنچه نزد ماست در شب و روز بدان اضافه می‌شود و اگر چنین نمی‌بود، آنچه در پیش ماست تمام می‌شد، ابوبصیر پرسید: فدایت کردم چه کسی بر شما فرود می‌آید؟ پاسخ داد، در میان ما افرادی هستند که بسیار با دقت می‌بینند و بعضی از ما در دل‌هایشان چنین و چنین گذاشته می‌شود، و از ما کسانی هستند که با گوش‌هایشان صدای یک زنجیر را در یک طشت می‌شنوند، گفت: فدایت شوم، چه کسی آن را برای شما می‌آورد؟ پاسخ داد: مخلوقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل.^۲

در (بصائر الدرجات) به نقل از امام صادق آمده است که می‌گوید: «روح مخلوقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل، و او با رسول خدا ﷺ بود و او را راهنمایی و ارشاد می‌کرد و بعد از او همراه او صیاست».^۳

از جمله غلو آنها درباره ائمه‌شان، اعتقاد آنها به عصمت امامان از هر نوع گناه و اشتباه بزرگ و کوچک است و سهو غفلت و فراموشی بر آنها جایز نیست.

شیخ مفید در این مورد اجماع امامیه را نقل می‌کند: «بی‌تردید ائمه برای تنفیذ احکام، اقامه حدود، حفظ شریعت و تأدیب مردم مانند پیامبرانند و مانند پیامبران معصوم بوده و ارتکاب هیچ گناه کوچکی برایشان جایز نیست مگر آنچه جوازش برای آنها ذکر شده است، و هیچ سهوی در امور دین برایشان روا نیست و هیچ حکمی را فراموش نمی‌کنند. این اعتقاد همه امامیه به جز کسانی است که از آنها مستثنی شده و به ظاهر روایتها چنگ زده‌اند که بر خلاف گمان اشتباهشان دارای تأویلهایی است».^۴

۱- الحکومه الاسلامیه ص ۵۲

۲- بحار الانوار مجلسی ۵۳/۲۶

۳- بصائر الدرجات ص ۴۷۶

۴- اوائل المقالات ص ۷۱۰۲

صدوق می گوید: اعتقاد ما درباره انبیا، پیامبران و ائمه این است که آنها معصوم و از هر عمل زشتی مبرا هستند و دچار گناهان کوچک و بزرگ نمی شوند و نسبت به خداوند نافرمانی نمی کنند و آنچه را به بدان دستور داده می شوند به جا می آورند، و هر کسی عصمت آنها را در هر حالتی انکار کند، آنها را نشناخته است و هر کس آنها را نشناسد کافر است.^۱

از میان معاصران، محمدرضا مظفر می گوید: ما اعتقاد داریم که امام مانند پیامبر است. ، واجب است که از همه زشتی ها و رذائل ظاهری و باطنی از کودکی تا مرگ، عمدی یا سهوی، پاک و مبرا باشد، همچنین باید سهو، اشتباه و فراموشی نداشته باشد.^۲

خمینی می گوید: ما معتقدیم مقامی که ائمه به فقها داده اند، همواره برایشان محفوظ است. زیرا که ما درباره ائمه تصور سهو یا غفلت نمی کنیم و معتقدیم که بر همه آنچه به مصلحت مسلمانان است احاطه دارند و می دانستند که این منصب بعد از وفات آنها از فقها گرفته نمی شود.^۳

بدین ترتیب شیعیان رافضی در گمراهی و ضلالت خود فرو رفته و شیطان همواره آنها را از ضلالتی به ضلالتی دیگر سوق می دهد که جوانب متعددی دارد و نشانه آن اعتقاد باطلشان درباره ائمه است که آنها را به درجه ای برتر از پیامبران و فرشتگان مقرب رسانده اند بلکه با این غلو شدیدی که برخلاف هدایت شریعت و حکمت عقل است، آنها را از طبیعت بشری خارج کرده و به مقام خدایی رسانده اند، و به همین دلیل امامان اهل بیت بیش از هر کسی از عقاید و دروغهای شیعیان رافضی بر آنها و نسبت دادن آن همه غلو به آنها، آزرده و رنجیده اند که سخنان آنان را در این باره نقل خواهیم کرد. إن شاء الله.

۱- منقول از: عقائد الاثنی عشریه، ابراهیم موسوی زنجانی ۱۵۷/۲

۲- عقائد الامامیه ص ۱۰۴

۳- الحکومه الاسلامیه ص ۹۱

عقیده شیعه امامیه درباره یاران پیامبر ﷺ

موضع‌گیری رافضیان درباره اصحاب پیامبر ﷺ مبتنی بر دشمنی، عداوت، کینه و بغض است این امر از طعن‌های فراوان آنها نسبت به اصحاب پیامبر هویدا است که آثار قدیم و جدیدشان مملو از آن است.

از جمله آن، اعتقاد به کفر و ارتداد اصحاب جز چند نفر معدود است که بعضی از روایت‌هایشان در کتب مورد اعتمادشان به آن تصریح کرده است. کلینی از امام باقر روایت می‌کند که گفت: مردم پس از وفات پیامبر ﷺ به جز سه نفر همگی مرتد شدند، گفتم: آن سه نفر چه کسانی بودند؟ گفت: مقداد بن اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی، (رحمه الله و برکاته علیهم) سپس بعد از اندکی بعضیها فهمیدند و اینها بودند که مرکز ثقل [مبارزه] بوده و از بیعت خودداری کردند. تا این که امیرالمومنین را به زور آوردند و به ناچار بیعت نمود.^۱

در کتاب (اختصاص) مفید از عبدالملک بن اعین نقل شده است که از امام صادق سوال نمود و همچنان ادامه می‌داد تا این که پرسید: بنابراین آیا مردم به هلاکت رسیدند؟ گفت: آری به خدا! ای ابن‌اعین! مردم اهل شرق و غرب به هلاکت رسیدند. گفت: بی‌تردید آنها راه گمراهی را پیمودند، آری به خدا همه آنها جز سه نفر، (سلمان فارسی و ابوذر و مقداد) گمراه شدند و بعد از آن عمار و ابو ساسان انصاری و حذیفه و ابو عمره به آنان ملحق و هفت نفر شدند.^۲

دانشمندان محققشان اجماع شیعه امامیه رافضیه را درباره تکفیر صحابه نقل کرده‌اند. شیخ مفید می‌گوید: امامیه، زیدیه و خوارج بر این امر اجماع دارند که ناکثین (عهدشکنان) و قاسطین (ستمگران) از اهل بصره و شام، همگی به علت جنگ با امیرالمؤمنین علی گمراه و کافر و ملعونند و بدین سبب در آتش دوزخ جاودان خواهند بود.^۳

۱- الروضه : کافی ۶/۸-۲۴۵

۲- الاختصاص ص ۶

۳- اوائل المقالات ص ۴۵

نعمت الله جزائری می گوید: امامیه قائل به وجود نص روشن درباره امامت علی هستند و صحابه را تکفیر و از آنها بدگویی کرده و امامت را به جعفر صادق و بعد از او به فرزندان معصومش رسانده‌اند و مؤلف این کتاب از این فرقه (که إن شاء الله ناجیه است) است.^۱

بدگویی شیعیان رافضی از صحابه فقط به متهم ساختن آنها به تکفیر و ارتداد محدود نمی‌شود. بلکه آنها معتقدند که یاران پیامبر بدترین مخلوقات الهی هستند که ایمان به خدا و پیامبر جز با برائت جستن از آنها و به ویژه خلفای سه‌گانه، ابوبکر، عمر و عثمان و امهات المومنین (همسران پیامبر)، ممکن نیست!

محمد باقر مجلسی می گوید: «عقیده ما درباره برائت این است که ما از بتهای چهارگانه یعنی ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه و زنه‌های چهارگانه یعنی عایشه، حفصه، هند و ام‌الحکم و همه اتباع و پیروانشان برائت می‌جوییم و معتقدیم آنها بدترین مخلوقات خداوند در روی زمین هستند و ایمان به خدا و پیامبرش و ائمه جز با برائت جستن از دشمنانشان کامل نمی‌شود.»^۲

بنابراین رافضیان معتقدند که سه خلیفه قبل از علی و امهات مومنین، در روز قیامت به بدترین شکلی عذاب داده می‌شوند و همراه با طاغوت‌های بشری و اشرار خواهند بود! در تفسیر قمی^۳ در شرح سوره فلق آمده است: «فلق، عبارت از حفره‌ای در آتش جهنم است که جهنمیان از شدت گرمی آن پناه می‌خواهند و از شدت گرمای آن از خداوند طلب رهایی می‌جویند، و هنگامی که نفس می‌کشند آتش جهنم آنها را می‌سوزاند و در آن حفره صندوقی از آتش وجود دارد که اهل آن حفره از گرمی آن صندوق پناه می‌خواهند و آن تابوت است. در آن تابوت شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین

۱- الانوار العمانیه ۲/۲۴۴

۲- حق‌الیقین ص ۵۱۹-فارسی- نقل از ترجمه عبارت از شیخ محمد عبدالستار تونسوی در کتابش: بطلان عقاید الشیعه ص ۵۳

۳- علی بن ابراهیم بن هاشم قمی متوفای سال ۳۰۷، نجاشی درباره او گفته است: در حدیث ثقه مورد اعتماد و صحیح‌المذهب و دارای تصنیفات فراوان است. مقدمه بحار الانوار ص ۱۲۸

وجود دارند، اما شش نفر از اولین عبارتند از: فرزند آدم که برادرش را کشت، نمرود که ابراهیم را در آتش افکند، فرعون موسی و سامری که گوساله را مورد پرستش قرار داد، آنکه یهودیان را یهودی و مسیحیان را مسیحی کرد، اما شش نفر از آخرین عبارتند از اول، دوم، سوم، چهارم، رهبر خوارج و ابن ملجم لعنت خدا بر آنها باد!^۱

منظورشان از اول و دوم و سوم: خلفای سه گانه قبل از علی علیه السلام و از چهارم، معاویه رضی الله عنه است که این رمزهایی است که رافضیان در هنگام بدگویی و ناسزا به صحابه در کتب خود به کار می‌برند، و در توضیح بیشتر این رمزها در روایت عیاشی که به دروغ و تزویر، آن را به امام صادق نسبت می‌دهد می‌گوید: «جهنم آورده می‌شود در حالی که دارای هفت درب است، درب اول برای ظالم که زریق است و درب دوم برای حبت^۲ و درب سوم برای سوم و چهارم و برای معاویه و پنجم: برای عبدالملک و ششم برای عسکر بن هوسر و درب هفتم برای ابوسلامه^۳ است و آنها برای پیروانشان در بهایی هستند.»

کینه شیعیان رافضی نسبت به بهترین یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای او بیش از این است. صدوق که از بزرگترین دروغگویان و افترازندگان است از ابوجارود روایت می‌کند که می‌گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: اولین کسی که داخل آتش می‌شود کیست؟ گفت ابلیس و یک نفر در طرف راست او و دیگری در طرف چپ اوست^۴. واضح است که منظور آنها از دو نفر، ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه است.

۱- تفسیر قمی ۴۴۹/۲

۲- شیخ احسان الهی ظهیر (رحمه الله) از یکی از علمای بزرگ رافضی در هند تفسیر این اصطلاح را نقل نموده که گفته است: روایت شده است که زریق تصغیر أزرق و حبت^۲ به معنای روباه است که قصد از اول ابوبکر است چون دارای چشمان آبی (ازرق) بوده و قصد از دوم عمر که کنایه از زیرکی و مکر است الرد علی علی عبدالواحد، وافی، ص، ۲۰۷

۳- محقق تفسیر عیاشی معانی این رمزها را تحقیق نموده و می‌گوید معنای عسکر بن هوسر: کنایه از بعضی از خلفای بنی امیه یا بنی عباس است، و قصد از ابوسلامه کنایه از ابوجعفر دوانیقی است، و احتمال دارد قصد از عسکر کنایه از عایشه و سایر اهل جمل باشند: حاشیه تفسیر عیاشی ۲۴۳/۲

۴- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ص ۲۵۵

نعمت الله جزائری می گوید: عمر در روز قیامت بیش از ابلیس در آتش شکنجه می شود. او می گوید: اما اشکال اینجاست که چرا علی علیه السلام دخترش ام کلثوم را به عقد عمر درآورد، آنهم زمانی که او خلیفه بود!، زیرا او مرتکب منکرات بزرگی شده بود و بیش از هر مرتدی از دین خارج شده بود، حتی در روایتی آمده است که شیطان با هفتاد زنجیر از آهن جهنم بسته و به سوی محشر کشانده می شود، نگاه می کند می بیند که ملائکه عذاب مردی را در پیش می کشند که ۱۲۰ زنجیر در گردن دارد، شیطان به او نزدیک می شود و می گوید: این بدبخت چه کار کرده است که عذابش از عذاب من بیشتر است، در حالی که من مردم را فریب داده و آنها را به هلاکت کشانده ام. عمر به شیطان می گوید: کاری نکرده ام جز اینکه خلافت علی بن ابیطالب را غصب کرده ام. ظاهراً علت شقاوت و عذاب بیشتر خود را کم شمرده و نمی داند که هر چه از کفر و سرکشی و استیلاهی اهل جور و ظلم در دنیا تا قیامت رخ داده است به علت این کار او بوده است.^۱

کینه اینها نسبت به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به ویژه ابوبکر و عمر به حدی رسیده است که لعن آنها را مباح دانسته اند بلکه آن را جزو اموری می دانند، که انسان را به خدا نزدیک می کند و درباره لعن آنها مبالغه هایی می کنند که وصف و شرح آن ممکن نیست.

ملا کاظم از ابو حمزه ثمالی روایت می کند او هم به دروغ از امام زین العابدین نقل کرده است که می گوید: هر کسی بر جبت و طاغوت یکبار لعنت بفرستد خداوند برایش هفتاد هزار ثواب می نویسد، و هزاران هزار بدی را از او پاک می کند و هفتاد هفتاد هزار هزار درجه بر او می افزاید و کسی در یک شب یک بار بر آنها لعنت بفرستد به همان اندازه برایش ثواب نوشته می شود، او می گوید: سرورمان علی بن حسین از دنیا رفت و بر محمد باقر وارد شدم و گفتم: ای سرورم، حدیثی از پدرت شنیده ام، گفت: بگو ای ثمالی! پس حدیث را برایش نقل کردم. گفت: آری ای ثمالی، دوست داری که بیشتر بیان کنم؟ گفتم: آری سرورم! گفت: هر کس که برایشان در هر روز یک لعنت بفرستد در آن

روز برایش تا شب گناهی نوشته نمی‌شود و کسی که در شب برایشان یک لعنت بفرستد در آن شب تا صبح برای او گناهی نوشته نمی‌شود.^۱

از ادعاهای مشهورشان در کتب اذکار، دعایی است به نام صَنَمی قریش [دو بت قریش] که منظورشان ابوبکر و عمر است و به دروغ و افترا این دعا را به علی علیه السلام نسبت می‌دهند. این ادعا بیش از یک و نیم صفحه است، از آن جمله: «خدایا بر محمد و آل محمد درود بفرست و به دو بت قریش و طاغوت و جبت آنها و دو دختر آن دو که با دستورت مخالفت کردند و وحی و نعمتهایت را انکار و نسبت به پیامبرت نافرمانی کردند و دین کتابت را تحریف کردند... الخ... لعنت بفرست... تا اینکه در پایان آمده است: بار خدایا در سرّ پنهانت و در ظاهر آشکارت لعنتی دائم و ابدی بر آن دو و دوستان و پیروانشان و کسانی که به سخنانشان اقتدا و احکامشان را تصدیق می‌کنند، بفرست (چهار بار بگو خداوندا به آنها عذابی بفرست که اهل آتش از آن پناه بخواهند... آمین یا رب العالمین).^۲

این دعا بسیار مورد توجه علمای آنهاست تا جای که آقا بزرگ تهرانی می‌گوید تعداد شرحهای آن به ده شرح رسیده است.^۳

آنچه ذکر شد عقایدی است که در کتب قدیمیشان و بر زبان علمای گذشته آنها جاری شده است. اما معاصران آنها نیز پیرو گذشتگان بوده و به افکار آنها چنگ می‌زنند، و در اینجا [به خاطر پرهیز از طولانی شدن مطلب] به ذکر نام رهبر بزرگشان خمینی اکتفا می‌کنیم که در کتاب (کشف الأسرار) می‌گوید: ما در اینجا کاری به شیخین نداریم، مخصوصاً از مخالفت‌هایی که با قرآن کردند و از بازیچه قرار دادن احکام الهی و آنچه از جانب خود حلال و حرام می‌کردند و ظلمی که نسبت به فاطمه، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و

۱- اجمع الفوائد: ملا کاظم ص ۵۱۳، نقل از (الشیعه و اهل البیت) از احسان الهی ظهیر ص ۱۵۷

۲- مفاتیح الجنان ص ۴-۱۱۳ و تحفه عوام مقبول ص ۵-۲۱۴، و این کتاب را گروهی از علمای بزرگ که از جمله ی آنها خمینی است تایید نموده اند که اسمشان روی جلد کتاب است.

۳- الذریعه الی تصانیف الشیعه ۱۹۲/۸

فرزندانش روا داشتند، سخن نمی‌گوییم. اما به جهل و نادانی آنها در احکام دین اشاره می‌کنیم.^۱

او درباره شیخین رضی الله عنهما می‌گوید: ما در اینجا ناچاریم شواهدی از مخالفت‌های صریح آن دو با قرآن بیاوریم تا ثابت کنیم که آن دو مخالف قرآن بودند.^۲

وی با متهم کردن آن دو به تحریف قرآن می‌گوید: خداوند هشت گروه را مستحق زکات کرده است، اما ابوبکر به اشاره عمر یک گروه را حذف کرد ولی مسلمانان چیزی نگفتند.^۳

همچنین می‌گوید: واقعیت این است که آنها قدر رسول خدا را ندانستند در حالی که پیامبر برای ارشاد و هدایت آنها زحمت کشیده و رنجها را تحمل کرد، و در حالی از دنیا رفت که کلمات افترا آمیز پسر خطاب که از منبع کفر و زندقه برمی‌خاست در گوشش بود.^۴

این عقیده شیعیان امامیه درباره یاران پیامبر است باید دانست آنچه را که من در اینجا می‌آورم قطره‌ای از دریاست، زیرا کتبشان مملو از ناسزا، بدگویی، دشنام و فحشهای زشت است که آزادگان و دینداران از گفتن آنها به کافرترین مردم ابا دارند، در حالی که شیعیان رافضی بدان خشنود می‌شوند. و زبانشان در بدگویی از اصحاب رسول خدا رضی الله عنهم، خلفا، وزیران، دامادهای او بسیار تند و تیز است. حتی این اعمال را جزو دین می‌دانند و در برابر انجام آنها از خداوند طلب ثواب می‌کنند. در حقیقت مسلمانان با آگاهی از حال این گروه و گمراهی، ضلالت و بد دینی آنها باید دو حالت را در پیش گیرند: اولاً: نعمت لطف، رحمت، کرم خداوند نسبت به خودشان به یاد آورند که آنها را از این گمراهی نجات داده است و این خود مستلزم شکر نعمت است.

۱- کشف الاسرار ص ۱۲۶

۲- همان منبع ص ۱۳۱

۳- همان منبع ص ۱۳۵

۴- همان منبع ص ۱۳۷

ثانیاً: از گمراهی و انحرافی که این قوم بدان مبتلا شده است پند و عبرت گیرند. کسی که کمی عقل داشته باشد آن را درک می‌کند. همانند تقرب آنها به خداوند به وسیله لعنت فرستادن بر ابوبکر و عمر در صبح و شب می‌پندارند که هر کس روزی بر آنها یک بار لعنت بفرستد، در آن روز برایش گناهی نوشته نمی‌شود!!

زیرا عموم عاقلان این امت و حتی بقیه پیروان ادیان آسمانی به طور ضروری از دین الهی می‌فهمند که خداوند هیچ امتی را به لعنت فرستادن بر هیچ کافری دستور نداده است، حتی اگر آن فرد از کافرترین مردم باشد، بلکه حتی لعن کردن ابلیس لعین و مطرود را هم که صبح و شب از رحمت الهی محروم است، برای کسی تقرب قرار نداده تا در دعاهاى خاص او را لعن کنند، چنان که شیعیان رافضی با لعن کردن ابوبکر و عمر به خدا تقرب می‌جویند. حتی من با اطلاعی که از بسیاری کتب امامیه دارم دعاهاى عمومی یا ویژه‌ای برای لعن ابوجهل، یا امیه بن خلف یا ولید بن مغیره حتی ابلیس هم که بیش از همه مردم به خدا و پیامبرش کفر می‌ورزیدند در کتب آنها ندیده‌ام، حال آنکه کتابهایشان مملو از روایات مربوط به لعن ابوبکر و عمر است. از جمله آنها دعای صنمی قریش است.

این امر برای هر عاقلی پندی است که اگر بنده‌ای از شرع خداوندی روی گرداند و پیرو هوی و بدعتها شود تا چه حد در وادی ضلالت خواهد افتاد و چگونه اعمال زشت در نظرش مزین و اعمال زشتش برایش نیکو جلوه پیدا می‌کند تا جایی که نیک و بد، حق و باطل را از هم تشخیص نمی‌دهد. بلکه در تاریکی‌ها غلتیده و در هستی شهوات به سر خواهد برد. و این همان چیزی است که خداوند در قرآن از آن خیر داده و حالت آنها را بیان کرده است. خداوند می‌فرماید:

﴿أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ

اللَّهُ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ﴾

«آیا آن که کردار بدش را در نظرش آراسته شد چنانکه نیکویش پنداشت [مانند مرد متواضع است] پس خدا هر که را خواهد گمراه می‌کند و هر کسی را که بخواهد هدایت می‌کند.»^۱

۱- قسمتی از آیه ۸ از سوره فاطر

خداوند می فرماید: ﴿الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾

(آنهايي [بودند] که کوشش شان در زندگي دنيا تباه شد و مي پنداشتند کاري نيکو مي کنند).^۱

خداوند مي فرمايد: ﴿قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا﴾

(بگو: هر کس در گمراهي باشد، خداوند رحمان او را به فزوني مدد مي رساند، تا آنگاه آنچه را به او وعده داده شده است بنگرد: يا عذاب و يا قيامت آنگاه خواهند دانست چه کسي را جايبگاه بدتر و سپاه ناتوانتر است؟)^۲

رجعت

شييعان رافضي معتقدند بعضي از مردگان [بعد از مرگشان] به دنيا باز مي گردند که اين امر در هنگام ظهور مهدي موعودشان است.

احمد احسائي^۳ در کتاب [رجعت] مي گويد: بدان که رجعت در اصل بازگشت مردگان به دنياست، گويي که از دنيا خارج شده و سپس بدان بازگشته اند.^۴

زنجاني از علمای معاصرشان مي گويد: رجعت عبارت است از گرد هم آمدن گروهی از اوليا و شييعان امام زمان، که قبلاً از دنيا رفته اند تا ثواب و پاداش ياری و مساعدت او با ظهور دولتش نصيبشان شود و نيز بازگشت گروهی از دشمنان اوست تا از آنها انتقام

۱- آيه ۱۰۴ از سوره كهف

۲- سوره مريم آيه ۷۵

۳- احمد بن زين الدين احسائي متوفای سال ۱۲۴۱هـ، از تبار علمای متاخر آنهاست، خوانساری درباره او مي گويد: «مترجم حکمای خداشناس و زبان عرفا و متکلمان، فيلسوفان عصر... نمونه اش در اين اواخر در فهم و معرفت پيدا

شده است.» روضات الجنان ۹/۱-۸۸ منقول از: الشيعة و التشيع، احسان الهی ظهير ص ۳۰۸-۳۰۷

۴- الرجعه ص ۴۱

بگیرد. تا قسمتی از عذاب را که مستحق آن هستند به دست شیعیانش بچشند، و با علو کلمه و عزت او، دچار خواری و ذلت شوند. رجعت در نزد ما [امامیه] مخصوص کسانی است که ایمان آنها خالص و یا کفرشان روشن است، اما درباره بقیه سکوت شده است.^۱ بنابراین رجعت در نزد آنها برای ائمه و برای کسانی از دوستان آنهاست که ایمان آنها خالص است و برای آن دسته از دشمنانشان است که کفرشان آشکار است که منظور آنها از این افراد یاران پیامبر ﷺ است و هدف از آن چنان که زنجانی در بالا گفت اظهار عزت و یاری ائمه و دوستانشان و انتقام از دشمنان ایشان است و روایت و گفته‌های علمای گذشته‌شان نیز بر این دلالت دارد.

در تفسیر قمی که به امام علی بن حسین (رحمه الله) نسبت داده شده است در ذیل

آیه شریفه: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ﴾^۲

می‌گوید: «پیامبر، امیرالمؤمنین و ائمه بازمی‌گردند».^۳

آنها گمان می‌کنند از جمله کسانی که برای عذاب بازمی‌شوند، ابوبکر و عمر هستند. نعمت الله جزائری بعد از ذکر لعن شیخین و اینکه این امر جزو ضروریات مذهب است، می‌گوید: در روایتها عجیب‌تر از این نیز وجود دارد، و آن این که زمانی که صاحب الزمان ظهور کند به مدینه می‌آید و آن دو را از قبرشان خارج کرده، و در مقابل همه ظلم‌هایی که قبل از آن دو رخ داده مانند کشته شدن هابیل به دست قابیل، و انداخته شدن یوسف توسط برادرانش به چاه، انداخته شدن ابراهیم در آتش به وسیله نمرود، اخراج موسی در حالت ترس، کشتن شتر صالح و عبادت آتش از طرف پرستان، شکنجه می‌شوند، آن دو بیشترین بهره را از آن عذاب خواهند برد.^۴

این روایت برای اثبات سبک عقلی این قوم و شدت کینه و بغضشان نسبت به برگزیده‌ترین افراد این امت بعد از پیامبر ﷺ یعنی ابوبکر و عمر کافی است. علمای آنها درباره بیان نام مردگانی که به دنیا بازمی‌گردند، سخن گفته‌اند:

۱- عقاید الامامیه الاثنی عشریه ۲۲۸/۲

۲- ترجمه آیه ۸۵ از سوره ی قصص

۳- تفسیر قمی ص ۱۴۷/۲

۴- الانوار النعمانیه ۱۴۱/۱

شریف مرتضی می‌نویسد: «بدان آنچه شیعه امامیه بدان معتقدند آن است که خداوند بزرگ در زمان ظهور امام زمان حضرت مهدی علیه السلام گروهی از پیروانش را که قبلاً از دنیا رفته‌اند به دنیا بازگرداند تا به یاری و کمک رساندن به او و دیدن حکومت او نائل شوند. همچنین گروهی از دشمنانش را به دنیا بازمی‌گرداند تا از آنها انتقام بگیرد. در نتیجه از مشاهده آشکار شدن حقیقت و برتری و پیروزی پیروان آن لذت می‌برند»^۱.

احسائی در بیان معنای رجعت می‌نویسد: «منظور از آن بازگشت امامان (ع)، پیروان و دشمنانشان به دنیاست که ایمان یا کفر خالص آنها ثابت شده باشند»^۲.

عقیده رجعت در نزد شیعیان رافضی دارای اهمیتی فوق العاده و مقامی بس والاست که روایتها و گفته‌های علمای آنها براین امر دلالت دارد.

در کتاب (علم الیقین) از امام صادق نقل شده است که می‌گوید: کسی که به رجعت و متعه ما ایمان ندارد، از ما نیست»^۳.

احمد احسائی می‌گوید: بدان که رجعت یکی از اسرار الهی است و ایمان به آن نتیجه ایمان به غیب است»^۴.

وی برای اثبات رجعت می‌گوید: در احادیث، ادعیه و روایات اهل بیت بسیار ذکر شده است، و کسی که آثار آنها را بررسی کند، علم قطعی پیدا خواهد نمود که رجعت در نظر آنها کامل‌کننده ایمان و شعار آنها ایمان به آن است»^۵.

بنابراین چنان که علمای امامیه نقل کرده‌اند عقیده رجعت و بازگشت مردگان در این دنیا قبل از قیامت، مورد اجماع و اتفاق شیعیان رافضی است.

۱- رجعت، احمد احسائی، ص ۲۹ همچنین، برای مشاهده سخنی مشابه این کلام که نویسنده کتاب (علم الیقین فی اصول الدین) از ابوعلی طبرسی نقل کرده است به جلد ۲ صفحه ۸۲۳ آن کتاب مراجعه نمایید.

۲- الرجعة، ص ۱۱

۳- علم الیقین فی اصول الدین، محسن الکاظمی ۸۲۷/۲ حر عاملی در مدح مولف می‌گوید: (عاملی فاضل و ماهر و حکیم و متکلم و محدث و فقیه، شاعر، ادیب، مؤلف برجسته‌ای در میان معاصران بوده است و دارای کتابهای فراوانی است که در میان علم الیقین را ذکر کرده است. ... بوده است.) امل الامل ۳۰۵/۲

۴- الرجعه ص ۱۱

۵- الرجعه ص ۲۴

شیخ مفید می‌گوید: امامیه درباره وجوب رجعت بسیاری از اموات به دنیا قبل از قیامت، اجماع دارند، اگر چه در میان آنها درباره معنای رجعت اختلاف وجود دارد.^۱ شریف مرتضی می‌گوید: اگر چنانچه جایز بودن رجعت و داخل شدن آن در تقدیر ثابت شود، پس راه اثبات آن اجماع امامیه درباره وقوع آن است. آنها در این امر اختلافی ندارند.^۲ حر عاملی در ضمن ادله‌ای که برای اثبات رجعت می‌آورد، می‌گوید: «ثبوت رجعت از ضروریات مذهب امامیه در نزد همه علمای معروف و مشهور است. بلکه همگان می‌دانند که آن عقیده خاص امامیه است. کسی را در میان امامیه نمی‌یابی که شناخته شده و دارای تصنیف و تالیفی باشد و رجعت را انکار و یا سعی در تاویل آن بکند.»^۳

احسائی می‌گوید: علما در ثبوت رجعت نقل اجماع کرده‌اند و این امر در نظر ما برای کشف قول معصوم علیه السلام حجت است.^۴

همچنین می‌گوید: «رجعت به وسیله اخبار آحاد ثابت نشده است تا امکان تاویل و یا رد آن وجود داشته باشد بلکه با اخبار متواتری ثابت شده است که اساس اعتقاد و عمل علماست علاوه بر این اکثریت آنها به اجماع امامیه که قطعی بوده و قابل تاویل نیست، اعتماد کرده‌اند: خداوند در هنگام قیام قائم علیه السلام بعضی از دوستان و دشمنانش را زنده می‌کند.»^۵

او همچنین می‌گوید: ای برادر چنانچه این امر را دانستی بدان که گمان نمی‌کنم بعد از این مقدمات و توضیحاتی که برایت آوردم درباره رجعت تردید کنی که شیعیان در همه زمانها بر آن اجماع کرده‌اند و مثل آفتاب در وسط روز در میانشان مشهور شده است تا

۱- اوائل المقالات ۴۸

۲- نقل از الرجعه از احسائی ص ۳۰.

۳- الإيقاظ من الهجعه فی اثبات الرجعه ص ۶۰.

۴- الرجعه ص ۲۴.

۵- الرجعه ص ۲۵ (هنگامی که خود قائم موعود افسانه باشد مسلما هر چه به او ربط دارد از او نیز افسانه‌ای تر خواهد بود. (مترجم).

اینکه درباره آن شعرها سروده و در همه اوقات بر مخالفان خود درباره آن احتجاج کرده و مخالفان نیز بر آنها در این مورد حمله کرده‌اند.

عبدالله شبر می‌گوید: «بدان که ثبوت رجعت مورد اجماع شیعیان راستین و فرقه ناجیه و از ضروریات مذهب آنهاست^۱». و سخنان آنها در تایید این اندیشه باطل که نقل اجماع علمای خود را در این باره نقل کرده‌اند بسیار فراوان است و در اینجا من به اندکی بسنده می‌کنم. بعضی از علمای بزرگشان درباره رجعت کتابهای خاصی نوشته‌اند. از آن جمله: حر عاملی که کتاب (الایقاظ من الهجعه فی اثبات الرجعه) و احسائی که کتاب (الرجعه) را نوشته‌اند. همچنین کتابهای دیگری نیز وجود دارد که از این عقیده فاسد دفاع کرده و آن نیز شبیه به صدها روایتی است که به دروغ به ائمه خود نسبت داده‌اند و ادعای تواتر آنها را دارند. در حالی که اهل بیت پیامبر ﷺ از آن پاک و مبرا هستند.

تقیه

تقیه از باورهای مشهور شیعیان رافضی است و در دین آنها دارای منزلت رفیع و موقعیت مهمی است و در فضیلت آن مبالغات بزرگی کرده‌اند، در کافی و محاسن به امام باقر نسبت داده‌اند که تقیه دین من و پدران من است و هر کس تقیه نکند دین ندارد^۲. و در همین دو کتاب آورده است که امام صادق می‌گوید: نه دهم دین، تقیه است و کسی که تقیه ندارد، دین ندارد^۳.

از امام باقر روایت می‌کنند که گفته است: نه، به خدا قسم! در نظر خداوند در روی زمین چیزی محبوبتر از تقیه وجود ندارد، ای حبیب: هر کس که تقیه کند خداوند او را عزت می‌دهد و هر کس که تقیه نکند خداوند او را ذلیل می‌کند^۴.

۱- حق البقین ۳/۲.

۲- اصول کافی ۲/۲۱۹، المحاسن، برقی ص ۲۵۵

۳- اصول کافی ۲/۲۱۷، المحاسن، برقی ص ۱۵۹

۴- المحاسن، برقی ص ۲۵۷

شیعیان رافضی برای این عقیده فاسد به آیه ۲۸ سوره آل عمران استدلال می‌کنند که خداوند می‌فرماید: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْلَةً﴾ (آل عمران: ۲۸)^۱

«مومنان نباید مومنان را رها کنند و به جای آنها، کفار را به دوستی گیرند و هر که چنین کند رابطه او با خدا گسسته است و او را [بهره‌ای] در چیزی از [رحمت] خدا نیست، مگر آنکه [ناچار شوید و] خویشتن را از [آزار و اذیت] ایشان مصون دارید و [به خاطر حفظ جان خود تقیه کنید]».

در این آیه و بقیه نصوص آنها درباره تقیه هیچ حجت و دلیلی وجود ندارد. شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله علیه) می‌گوید: این آیه استدلالی بر علیه آنهاست. زیرا مخاطبان اولیه این آیه مومنانی بودند که با پیامبر بودند به آنها گفته شد، نباید مومنان کافران را به جای مومنان به دوستی برگزینند. این آیه به اتفاق علما مدنی است^۲، بلکه تمام سوره آل عمران، بقره، نساء و مائده پس از هجرت نازل شده‌اند و مدنی هستند. واضح است که در دوران پیامبر ﷺ در مدینه هیچ مؤمنی ایمانش را مخفی نمی‌کرد و در نزد کفار تظاهر نمی‌کرد که او از آنهاست، آنگونه که شیعیان رافضی با اکثریت مسلمانان می‌کنند. زیرا رافضیان بیش از همه نسبت به اهل سنت اظهار محبت می‌کنند و هیچ کدام از آنها عقیده و باور خود را آشکار نمی‌کند، حتی فضایل یاران پیامبر و قصیده‌هایی را که در ستایش آنها و هجای شیعیان رافضی سروده شده است حفظ کرده و به وسیله آن به دوستی با اهل سنت تظاهر می‌کنند^۳. همان گونه که مومنان دین خود را در برابر مشرکان و اهل کتاب آشکار می‌کردند آنها دین خود را ظاهر نمی‌سازند. پس باید دانست که آنها از دورترین مردم به عمل به این آیه هستند.

۱- و از کسانی که به این آیه چنگ زده حسین بن محمد عصفور در کتاب «الانوار الوضیة» ص ۱۱۰ است.

۲- یعنی بعد از هجرت، در مدینه نازل شده است.

۳- این در دوران ابن تیمیه بوده است، و الان وضع تغییر نموده و روشهای شیطانی متعددی را در پیش گرفته‌اند.

مجاهد درباره این آیه: ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَدَّةً﴾.

می‌گوید: مگر آنکه در برابر آنها رفتار ساختگی در پیش گیرید.

تقیه بدان معنا نیست که باید دروغ گفت و یا چیزی بر زبان آورد که در دل نیست، زیرا این امر نفاق است. اما باید به اندازه توانایی باید به عمل چنگ زد. چنان که در حدیث صحیح آمده است که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مِنْكَراً فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أضعف الإيمان» «هر کس از شما منکری را دید باید با دستش آن را تغییر دهد، و اگر که نتوانست با زبانش و اگر که نتوانایی آن را نداشت با قلبش و این ضعیف‌ترین مرحله ایمان است.»^۱

اگر مومنی در میان کفار و فاسقان قرار گرفت و نتوانست به علت ناتوانی با آنها جهاد کند، با زبان و قلب خود با آنها چنین کند. اما نباید دروغ بگوید و با زبانش چیزی را نگوید که در دلش نیست، یا باید دینش را ظاهر کند یا پنهان دارد، اما در دین آنها موافقت نکند. بلکه در چنین حالتی باید مانند مومن آل فرعون و همسر فرعون باشد که در دینشان با آنان موافق نبودند و دروغ نمی‌گفتند و با زبانشان سخنی نمی‌گفتند که در دل بدان معتقد نبودند، بلکه ایمانشان را مخفی می‌کردند. پنهان داشتن ایمان و اظهار دین باطل با یکدیگر تفاوت دارند.^۲

واضح است که در این آیه برای شیعیان رافضی هیچ حجتی وجود ندارد بلکه عقیده تقیه آنها برخلاف اصل اسلام و قواعد شریعت است.

تقیه‌ای که در آیه آمده است این است که: اگر مسلمانی نتوانست دینش را در میان کفار ظاهر کند بدون این که دین آنها را اظهار کند و موافق آنها باشد، ایمان خود را مخفی می‌کند. اما شیعیان رافضی عقاید مخالفانشان را اظهار می‌کنند بدون این که بدان اعتقاد داشته باشند. از امام باقر روایت کرده‌اند که گفته است: اگر حکومت در دست آنها [مخالفان] باشد در ظاهر با آنها معاشرت ولی در باطن مخالفت کنید.^۳

۱- صحیح مسلم در کتاب ایمان فصل: کون النهی عن المنکر من الایمان ۱/۶۹ ح ۴۹

۲- منهاج السنه ۴/۶-۴۲۱

۳- اصول الکافی ۲/۲۲۰

بحرانی در شرح معنای تقیه در نظر شیعه امامیه می‌گوید: منظور از آن، اظهار موافقت با مخالفان و آرای آنها به خاطر ترس است.^۱

خمینی می‌گوید: معنای تقیه این است که انسانی به خاطر حفظ جان، آبرو یا مال برخلاف واقع سخنی بگوید یا این که مرتکب عملی خلاف شرع شود.^۲

خداوند در آیه مذکور از قرآن تقیه را در حالت ترس روا می‌داند. اما رافضیان تقیه را نه تنها در همه حال مباح می‌دانند، بلکه آنرا از جمله ی واجبات به شمار می‌آورند.

طوسی به نقل از امام صادق می‌گوید: هر کس که تقیه را حتی با کسانی که از آنها در امان است همواره در پیش نگیرد، از ما نیست تا این که با این عمل کسانی که از آنها می‌ترسد سرشت او شود.^۳

آنچه را که آیه برای پنهان نمودن دین در حالت اکراه ذکر کرده است چیزی جز این نیست که رخصت و اجازه‌ای باشد و ترک رخصت و چنگ زدن به عزم و عزیمت در شرع جایز و بلکه جهاد در راه خداوند است.

اما در نظر شیعیان رافضی تقیه کردن واجب است و از دیدگاه آنها کسی که تقیه نکند دین ندارد، و چنان که گذشت تقیه در نظر آنها نه دهم دین است.

از امام هادی درباره مسائل داود صرمی روایت کرده‌اند که به او می‌گوید: ای داود اگر به تو بگویم که تارک تقیه مانند تارک نماز است، راست گفته‌ام.^۴

از امام باقر روایت شده است که گفته است: شریف‌ترین اخلاق ائمه و بزرگان شیعیان ما، به کار بردن تقیه است.^۵

رافضیان در همه امور حتی در عبادت نیز تقیه را جایز می‌دانند.

۱- الکشکول ۲۰۲/۱

۲- کشف الاسرار ص ۱۴۷

۳- آمالی، طوسی ص ۲۲۹

۴- الاصول الاصلیه، عبدالله شبر ص ۳۲۰

۵- همان منبع ص ۳۲۳

صدوق به نقل از امام صادق آورده است که می‌گوید: هیچ کدام از شما که نماز فرضیه‌اش را در وقتش ادا کند و سپس در حالی که وضو دارد با آنها [مسلمانان] به خاطر تقیه نماز بخواند خداوند بیست و پنج درجه [ثواب] برایش می‌نویسد، پس به آن رغبت نشان دهید.^۱

صدوق می‌گوید: پدرم در نامه‌ای برایم نوشت که: جز پشت سر دو انسان نماز نخوان، یکی آنکه به دین و پرهیزکاریش ایمان داری و دیگری آنکه از شمشیر و قدرت و بدگویی او درباره دین می‌ترسی بنابراین به خاطر تقیه و مدارا پشت سر او نماز بخوان.^۲

از امام صادق روایت کرده‌اند که او در یوم الشکّ بر ابوالعباس سفاح وارد شد و در حالی که ابوالعباس سفاح در حال صرف ناهار بود ابوالعباس سفاح سؤال کرد که آیا امروز در نظر تو جزو ماه رمضان نیست. امام صادق گفت: روزه و افطارم همان روزه و افطار توست. ابوالعباس سفاح گفت: نزدیک بیا. پس نزدیک رفتم و با او غذا خوردم. در حالی که به خدا قسم می‌دانستم آن روز جزو ماه رمضان است.^۳

تضاد این عمل با اصل دین اسلام بر همه مسلمانان روشن است که اساس اسلام بر وجوب اخلاص در اعمال برای خداوند و پیروی از پیامبر ﷺ است و خداوند فقط اعمالی را می‌پذیرد که خالصانه برای او و براساس سنت پیامبرش ﷺ باشد.

از بیان آنچه گذشت دریافتیم که عقیده تقیه نزد شیعیان رافضی همان ریا و نفاق خالص با همه اشکال و صورتهای متعدد آن است که اسلام از آن و اهل آن مبرا است و آنچه رافضیان آن را به وجود آورده و به آن عمل با مسلمانان به نام تقیه رفتار می‌کنند، در حقیقت همان چیزی است که منافقان در دوران پیامبر ﷺ بر آن بودند، که خداوند آنها را رسوا کرده است خداوند در بیان حالشان می‌فرماید: ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا

ءَامِنًا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيْطَانِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ﴾

۱- من لایحضر الفقیه ۲۶۶/۱

۲- من لایحضر الفقیه ۲۶۵/۱

۳- الصراط المستقیم الی مستحق التقدیم، النباطی ۷۳/۳

«چنانچه مومنان را ملاقات کنند می گویند ما ایمان آورده ایم و هنگامی که با شیاطین خود خلوت می کنند می گویند ما با شما هستیم و در واقع فقط مؤمنان را مسخره می کنیم»^۱!

همچنین می فرماید: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى

الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾

«بی تردید منافقان خدا را می فریبند و بلکه خداوند است که آنها را می فریبد، و هنگامی که برای نماز بلند می شوند کسل هستند و در نظر مردم ریا کرده و خداوند را جز اندک یاد نمی کنند»^۲

بنابراین بر مسلمانان واجب است که از مکر و فریب شیعیان رافضی پرهیز کرده و بیدار و هوشیار باشند و به موافقت و دوستی ظاهری آنها دلخوش نباشند و از عقاید فاسد و پنهانی آنان که دینشان براساس آن بنا شده است غافل نباشند. مانند: عقیده تحریف قرآن، تکفیر صحابه، کینه دیرین آنان نسبت به امت اسلامی و علمایشان و بقیه عقاید فاسدی که در کتابهایشان وجود دارد همچنین آن افرادی از اهل سنت که فریب دوستی و موافقت ظاهری آنان را خورده اند بدانند که از روزی که شیعه امامیه شناخته شده اند دینشان بر مبنای نفاق و فریب قرار دارد و این روش، نمودار عقیده دیرینه آنهاست که نه دهم (۹/۱۰) دینشان تقیه است اگر کسی آنرا انجام ندهد دین ندارد، همچنان که کتابهایشان به طور مفصل در این باره سخن گفته اند، آیا فریب خورندگان به خود می آیند و افراد مغرور بیدار می شوند؟!

۱- آیه ۱۴ سوره بقره

۲- آیه ۱۴۲ سوره نساء

بخش چهارم: بدگویی رافضیان درباره امامان اهل سنت

از میان همه فرقه‌های امت اسلامی، شیعیان رافضی، به وسیله حقد و کینه فراوان، طعن شدید نسبت به علمای این اعم از صحابه تا علمای معاصر اهل سنت متمایز شده‌اند. این امر برای آگاهان به مؤلفات آنها واضح است.

حقیقت این است اگر کسی در عداوت و دشمنی شیعیان رافضی نسبت به گذشته این امت و علمای آن تامل کند درمی‌یابد که منبع این دشمنی، کینه بنیان‌گذاران و ایجادکنندگان این مذهب خبیث نسبت به اسلام و پیروان آن است. به طوری که برای از بین بردن دین اسلام اقدام به قرار دادن کینه نسبت به حافظان و علمای اسلام در دل پیروان کرده‌اند.

یکی از دلایل روشن و برهان‌های واضح بر صحت این امر آن است که دشمنی شیعیان رافضی به تناسب جایگاه شخص در اسلام و سابقه او در راه دین شدت می‌گیرد و لذا کسی که از گفته‌ها و کتب شیعیان رافضی اطلاع دارد، می‌بیند که بدگویی و طعنی را که درباره ابوبکر و عمر رضی الله عنهما روا داشته‌اند آن را درباره بقیه یاران پیامبر حتی آنهایی که با علی اختلاف پیدا کرده‌اند بر زبان جاری نکرده‌اند. علت این امر، جایگاه و مرتبت بزرگ آن دو بزرگوار در اسلام است، همچنان که بدگویی‌های آنها درباره یاران پیامبر به طور کلی، بسی بیشتر از کسانی است که بعد از آنها آمده‌اند، همچنین طعن آنها نسبت به علما و امامان اهل سنت بیشتر از کسانی است که پس از آنها قرار دارند.

عجیبتر از همه اینها این که شیعیان رافضی در حالی نسبت به برگزیدگان و بهترین ائمه اهل سنت بدگویی می‌کنند که آنها بزرگترین دوستداران و محبان علی (طبق موازین شرعی محبت صحیح) هستند، آنها این افراد را به نفاق متهم می‌کنند، در حالی که نسبت به خوارج که علی را تکفیر کردند و نواصب که او را فاسق خواندند، چشم‌پوشی کرده‌اند

و چنانچه نامی از آنها ذکر کنند به اندازه زشت‌گویی و مذمتی نیست که نسبت به ائمه اهل سنت روا می‌دارند.

بدگویی آنها درباره امامان بزرگ اهل سنت اعم از تابعین و پیروانشان

اگر چه سخن از بدگویی آنها درباره صحابه گذشت، اما در اینجا بعضی از بی‌ادبی‌های آنها را درباره ائمه و علمای اهل سنت که بعد از صحابه بهترین و برترین افراد این امت هستند ذکر می‌کنم.

از جمله این که نباطی^۱ در جلد سوم کتاب (الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم) خود برای طعن و بدگویی به راویان و علمای اهل سنت فصل خاصی را گشوده است و پس از بدگویی درباره گروه بزرگی از فقها و اصحاب در ضمن طعن و نکوهش امامان اهل سنت بعد از صحابه می‌گوید: «از آن جمله (مقاتل) است که جزری گفته است: او به اجماع محدثین دروغگو بوده است، و وکیع گفته است: او دروغگوست، و سعدی گفته است: او حسود بوده است... و از آن جمله (محمد بن سیرین) که مربی فرزند حجاج بوده است، و می‌شنیده که او علی را لعنت می‌کرد اما او را منع نمی‌کرد و هنگامی که مردم حجاج را لعنت می‌کردند از مسجد خارج شد و گفت: طاقت شنیدن لعنت را ندارم. از آن جمله (سفیان ثوری) است که از یاران هشام بن عبدالملک بود، و از آن جمله (زهری) که سفیان بن وکیع گفته است: او برای مردم، حدیث وضع می‌کرد، و به همراه عبدالملک علی را لعن می‌کرد، و الشاذکونی از دو طریق روایت کرده است که او غلامش را کشته است.

از جمله آنها (سعید بن مسیب) است او فقیه حجاز بود ابومعشر روایت کرده است که او از شرکت در تشییع جنازه علی بن حسین که فرزند نقل‌کننده و حافظ این دین و در

۱- زین الدین علی بن یونس نباطی متوفای ۸۷۷هـ، حرعاملی راجع به او گفته است. او عالم و فاضل و موفق و

متکلم و شاعر... بوده است امل الاصل ۱/۱۳۵

میان همه مسلمین مورد ستایش بود، خودداری کرد و گفته بود که به نظر من دو رکعت نماز بهتر از حضورم پیش علی بن حسین است. همچنین از جمله آنها (خالد واسطی است) که روایت کرده است که بهشت و جهنم خراب خواهند شد.

از جمله آنها (منصور بن معتمر) است که جزو نیروهای هشام بن عبدالملک بود همچنین (سعید بن جبیر) از آنهاست که جزو پیروان حجاج بود و از حسین تخلف ورزید.

همچنین از بزرگانشان (حسن بصری) است که با ابن اشعث قیام کرد. اما از قیام به همراه حسین خودداری کرد. او همراه با لشکریان حجاج بن یوسف به خراسان رفت. او درباره عثمان می گفت: کفار او را کشتند و منافقان او را تضعیف کردند.

بدین ترتیب همه مهاجرین و انصار را به نفاق متهم می کرد.

همچنین از جمله آنها (مسروق بن اجدع) و (مره همدانی) است که به همراه علی برای نبرد صفین خارج نشدند. بلکه سهم خود را از علی گرفتند و به قزوین فرار کردند. مسروق به نمایندگی از عبیدالله بن زیاد اداره یک پل را در بصره به عهده داشت که برای او حق تردد اخذ می کرد. از جمله آنها (کعب الأحبار) است که ابوذر او را با پسرش زد و زخمی کرد و به او گفت: یهودیت از قلبت خارج نشده است.

از جمله آنها (ابراهیم نخعی) است که از قیام کردن به همراه حسین خودداری کرد. اما به همراه ابن اشعث قیام کرد. همچنین جزو سپاه عبیدالله بن زیاد به سوی خراسان بود.

از جمله آنها (ابواسحاق) است که برای جنگ با حسین علیه السلام قیام کرد.

همچنین (شعبی) از آنهاست که به همراه ابن اشعث قیام کرد اما از قیام به همراه حسین خودداری کرد. الشاذکونی روایت کرده است که او ۱۰۰ درهم از اموال بیت المال را به صورت پنهانی به سرقت برد. همچنین شریح، مسروق و مره نسبت به شر نفرین او اطمینان نداشتند.

عطار به بهلول و او هم به ابوحنیفه اسناد می دهد که ابوحنیفه گفت: بر شعبی وارد شدم در حالی که در جلوی او شطرنج بود. ابوبکر کوفی از مغیره روایت می کند که شعبی

از اینکه نماز بخواند در حالی که شطرنج و نرد بازی می‌کند، ابایی نداشت. فضل بن سلیمان از نصر بن محارب روایت می‌کند او شعبی را دیده است در حالی که نرد بازی می‌کرد. هر گاه کسی از کنار او رد می‌شد که او را می‌شناخت او هم [به علت شرم و حیا] سرش را به داخل عبایش فرو می‌برد.

همچنین از جمله آنها خالد حداد است که ابوعاصم نیلی از او روایت می‌کند که او اولین کسی بود که (عشور) را وضع کرد. فقهای آنها مانند حماد بن زید و غیره روایت کرده‌اند که او می‌گفت: ما معتقدیم که علی مانند گوساله‌ای است که بنی اسرائیل آن را پرستیدند.

این اختلاف کسانی است که امور دینشان را از آنها گرفته‌اند و در استناد به اقوال آنها بدیشان استناد کرده‌اند و علمایشان روایت کرده‌اند که بیشتر احادیثی که به آنها نسبت داده می‌شود و از آنها روایت می‌شود، ساختگی و بدعت است.^۱

این بخش از آن مطلبی بود که نباطی درباره طعن نسبت به امامان اهل سنت و بی‌احترامی نسبت به آنها ذکر کرده است. بخشی از مطالبی که او ذکر کرده است، او خود آنها را دقیقاً از کتاب (الایضاح) ابن‌شاذان نقل کرده است.^۲

سپس می‌گوید: این مطالبی است که نباطی^۳ در طعن و بدگویی نسبت به ائمه اهل سنت نقل کرده است و بعضی از آنچه نقل کرده همان اموری است که در کتاب (ایضاح) ابن‌شاذان آمده است.^۴

نعمت الله جزائری در فصل: (ظلمت‌های هولناک در بیان احوال صوفیه و نواصب) می‌گوید: بدان که اسم تصوف برای گروهی از اهل حکمت گمراه و دور از راه حق به

۱- الصراط المستقیم إلی مستحقی التقدیم ۲۴۴/۳-۲۵۴

۲- نگا: الايضاح ، ص ۴۵-۴۷

۳- الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم ۲۴۴/۳-۲۵۴

۴- الايضاح ص ۴۵-۴۷

کار می‌رفته است، سپس بعد از آن برای گروهی از زندیقها به کار می‌رفت. بعد از اسلام برای گروهی از مخالفین مانند حسن بصری و سفیان ثوری و ابوهشام کوفی و امثال آنها به کار رفته است، که آنها در اموری با ائمه (ع) اختلاف داشته‌اند و در عصر ائمه با آنها مخالفت و بحث کرده‌اند. و می‌خواستند نور خدا را خاموش کنند، و خداوند نورش را کامل کرده با وجود اینکه کافران را ناگوار آید، و عده‌ای از آنها که معاصر علمای ما بوده‌اند، علمای ما با آنها مخالفت کرده و در مذمت و رد آنها کتابهایی نوشته‌اند.^۱

این عقیده شیعیان رافضی درباره بهترین افراد درباره بهترینها این امت بعد از صحابه و تابعین و پیروانشان است که فقط حاملان علم و سرمشق مردم در خیر و فضیلت بوده‌اند. در اینجا من به خاطر رعایت اختصار، نمونه‌هایی از زشت‌گوییهای آنها را ذکر کردم، البته کتب آنها مملو از بدگویی و بی ادبی نسبت به آن بزرگواران است. اما درباره ائمه مذاهب فقهی چهارگانه اهل سنت بر اساس مقام آنها نزد امت و استفاده مردم از علومشان، در طعن نسبت به آنها بسیار زیاده‌روی کرده‌اند، که نمونه‌هایی از آن عبارتند از:

بدگویی آنها درباره امام ابوحنیفه (رحمه الله)

نباطی^۲ در ضمن فصل ویژه‌ای برای طعن به ائمه اربعه با عنوان (به خطا رفتن هر یک از ائمه اربعه) می‌گوید:

اول: ابوحنیفه: غزالی گفته است: ابوحنیفه بر طبق مذهب خود وضع حدیث را جایز می‌دانسته است! و از یوسف بن اسباط روایت است که ابوحنیفه گفته است: اگر رسول خدا ﷺ مرا ملاقات می‌کرد به بسیاری از اقوال من عمل می‌کرد و درباره مجلس ابن مهدی آمده است: ابوحنیفه همراه مساور شراب می‌خورد و زمانی که از شراب خوری دست کشید، مساور او را سرزنش می‌کرد و بر او خرده می‌گرفت و در نتیجه مساور برای او این شعر را نوشت:

۱- الانوار النعائنه ۲/۲۸۱

۲- الصراط المستقیم ۳/۲۱۳

إِنَّ كَانُ فَهْهَكَ لَآيْتَمُ بَغِيرُ شَتْمِي وَانْتِقَاصِي

«اگر فقه تو فقط با ناسزاگفتن به من و گفتن عیب های من کامل نمی شود».

فَاقْعُدْ وَ قُمْ بِی حَيْثُ شِئْتُ مِنْ الْأَدَانِي وَ الْأَقَاصِي

«سپس بنشین و مرا هم در هر جا و جایگاهی چه دور یا نزدیک که می خواهی

بنشان».

فَلَطَّالُ مَا زَكَيْتَنِي وَ أَنَا مُقِيمٌ عَلَي الْمَعَاصِي

«چه بسیار که مرا پاک می خواندی حال آنکه من به گناه مشغول بودم».

أَيَّامُ تَعْطِينِي وَتَأْخُذُ فِي أَبَارِيقِ الرِّصَاصِ

«روزهایی که به من در کاسه های سربی شراب می دادی و خود نیز می گرفتی».

در نتیجه ابوحنیفه مالی را برای او فرستاد، او هم از او دست کشید^۱... و چه بسیار افترا و دروغهایی که به این امام نسبت می دهند. خداوند آنها را به سزای اعمالشان برساند.

بحرانی می گوید: اما ابوحنیفه می گفت که علی عليه السلام چنین گفته است و من خلافتش را می گویم، و در حکایات آمده است که می گفت من در همه اقوال و فتوهای جعفر بن محمد با او مخالفت کرده ام، جز درباره حالت سجده که نمی دانم آیا او چشمه اش را می بندد و یا باز می گرداند. تا این که خلافتش را گفته و برخلاف آن برای مردم فتوا صادر کنم.^۲

بدگویی آنها درباره امام مالک (رحمه الله)

نباطی در ضمن زشت گویی، درباره امام مالک می گوید: مالک از علی و عثمان و طلحه و زبیر یاد می کرد و می گفت: به خدا قسم آنان فقط به خاطر آبگوشت با هم

۱- الصراط المستقیم ۲۱۳/۳

۲- الکشکول از یوسف بحرانی ۴۶/۳

جنگیده‌اند. محمد بن حسن پیش مالک رفته تا از او حدیث بشنود، اما در خانه‌اش صدای موسیقی شنید، آن را ناروا دید. ولی مالک گفت: ما در آن اشکالی نمی‌بینیم. در حلیه الأولیا و غیره از ابن حنبل و ابوداود روایت شده است که جعفر بن سلیمان، مالک را زد و موهایش را تراشید و بر پشت شتری نشانده. روایت شده است که او با خوارج هم عقیده بوده است. از او درباره آنها پرسیده شد در پاسخ گفت: درباره گروهی که بر ما حکومت می‌کنند و عدل را پیا داشته‌اند چه بگوییم؟^۱

بدگویی آنها درباره امام شافعی (رحمه الله)

نباطی با بدگوی از او می‌گوید: از ابوبکر بن عیاش روایت شده است که گفت: خداوند روی ابن ادریس (شافعی) را سیاه کند. عمار بن زریق گفته است: در پیش ثوری نام شافعی برده شد او گفت: نه فقیه است و نه امانتدار. قاضی بن شهری گفته است: شافعی فقط زمانی سخن می‌گفت که نوجوان بی‌ریش زیارویی در کنارش می‌نشست ... نباطی اضافه می‌کند و می‌گوید: او به پیامبر ﷺ ما علاقه به امور حرام را نسبت داده است و گفته است: پیامبر زنی را دید و آن را پسندید و در نتیجه دستور داد تا شوهرش او را طلاق دهد.^۲

بدگویی آنها درباره امام احمد (رحمه الله)

کشی در شرح حال او می‌گوید: او از فرزندان ذی‌الثدیه است [کنایه از این که خارجی است] جاهل و شدیداً ناصبی است خیاطی کرده و جزو فقها به شمار نمی‌آید.^۳ نباطی می‌گوید: احمد در مسند جعفر گفته است: هیچ فردی سنی نیست مگر آنکه از علی بدش آید اگر چه اندک باشد^۴. و همچنین گفته است: خلیفه عباسی (الراضی بالله)

۱- الصراط المستقیم الی مستحیق التقدیم ۲۲۰/۳

۲- الصراط المستقیم ۲۱۷/۳-۲۱۹

۳- همان منبع ۲۲۳/۳

۴- همان منبع ۲۲۴/۳

درنامه‌ای به حنابله نوشته است: امیرالمؤمنین درباره گروهتان تامل کرده و مذهب امامتان برایش روشن شده است و آن را مثل ابلیس لعین یافته است که اعمال بد را برای حزب ممنوعش می‌آراید و زیبا جلوه می‌دهد و آنها را به انجام کارهای سخت وادار می‌کند و مغرور می‌کند.^۱

بدگویی‌شان درباره شیخین (امام بخاری و امام مسلم)

نباطی در بدگویی از آن دو می‌گوید: بخاری و مسلم بسیاری از اخبار صحیح را درباره فضایل اهل بیت کتمان کرده‌اند که بنا به شروط آن دو صحیح می‌باشند.^۲ بعد از اینکه مجموعه‌ای از احادیث ساختگی و ضعیف را آورده و پنداشته که بخاری و مسلم آنها را نادیده گرفته‌اند می‌گوید: اگر این احادیث با وجود شهرت آنها به شیخین نرسیده است به دلیل کوتاهی آن دو بوده است، پس آنها چگونه کتاب خود را ترجیح داده و آن را از بقیه کتابها بهتر می‌دانند و اگر به آن دو رسیده است و عمداً آنها را روایت و نقل نکرده‌اند پس این بزرگترین تهمت و انحراف از راه روشن و نشانه تعصب آنهاست.^۳ در طعن نسبت به امام بخاری می‌گوید: ما در نظر عامه [یعنی اهل سنت] پرآوازه‌تر و بهتر از او نداریم، او همانند مرده‌ای است که مشهور شده و به مقام و مرتبه بالایی دست یافته است، مانند سیاهی است که در مقابل ماه شب چهارده ظاهر شده است و او حق کتمان و از آن دوری می‌کرد و باطل را آشکار و به آن نزدیک می‌شد.^۴ اینها نمونه‌هایی است از آنچه در کتب امامیه درباره امامان اهل سنت آمده است که بیانگر شدت دشمنی و عمق بغض و کینه آنهاست.

۱- همان منبع ۲۲۵/۳

۲- همان منبع ۱۳۲/۳

۳- همان منبع ۲۳۲/۳

۴- الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم ۲۲۶/۳

خواننده باید بداند که من اینها را به عنوان مشتمت نمونه خروار آورده‌ام و عبارتهای فراوانی را رها کرده‌ام که در آن بدگویی درباره گذشتگان این امت آمده است که در آن عبارتهای زشت و فحشهایی درباره دین، شرف و آبروی آنها ذکر شده است ولی من به خاطر رعایت ادب، منع دینی و عدم نشر آن گناهها در میان مردم از نقل آنها خودداری کردم.

در اینجا سخن را با نقل سخنان مهمی از شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله علیه) در توضیح دیدگاه شیعیان رافضی درباره گذشتگان این امت و ائمه آن به پایان می‌آورم که تاکید است بر آنچه گذشت. او می‌گوید: امامیه ابوبکر، عمر، عثمان و عموم مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند و همچنین عموم امت محمد ﷺ اعم از متقدمین و متاخرین را تکفیر می‌کنند.

آنها هر کسی را که معتقد به عدالت ابوبکر و عمر و مهاجرین و انصار باشد یا همچنان که خداوند از آنها راضی بوده است او هم از آنان راضی باشد یا همچنان که خداوند دستور داده است برایشان طلب استغفار کند، کافر می‌دانند. به همین علت همه بزرگان امت از قبیل: سعید بن مسیب، ابومسلم خولانی، اویس قرنی و عطاء بن ابی رباح، ابراهیم نخعی، امام مالک، اوزاعی و امام ابوحنیفه و حماد بن زید، حماد بن سلمه و ثوری، امام شافعی و امام احمد بن حنبل، فضیل بن عیاض، ابوسلیمان دارانی، معروف کرخی، جنید بن محمد، سهل بن عبدالله تستری شوشتری و غیره را تکفیر می‌کنند و معتقدند که کفر اینها شدیدتر از کفر یهود و نصاری است، زیرا که یهود و نصای کفار اصلی هستند و بنا به اجماع گناه و کفر مرتد شدن از کفر اصلی بیشتر است.

همچنین می‌گوید: و اکثر محققان آنها معتقدند که: ابوبکر، عمر و اکثر مهاجرین و انصار و همسران پیامبر ﷺ مانند عایشه و حفصه و بقیه ائمه مسلمین و عموم مردم آنها، هرگز حتی یک لحظه نیز ایمان نیاورده‌اند. زیرا چنان که بعضی از علمای اهل سنت می‌گویند ایمانی که بعد از آن کفر باشد اساساً باطل است. بعضی از امامیه معتقدند که

عورت پیامبر ﷺ که به وسیله آن با عایشه و حفصه نزدیکی کرده است، باید آتش به آن برسد، تا بدینوسیله از گناه نزدیکی با زنان کافر پاک شود، زیرا جماع با کافر در نظر آنها حرام است.^۱

بخش پنجم:**دیدگاه اهل سنت درباره شیعیان رافضی و عقایدشان****اولاً: دیدگاه اهل بیت درباره رافضیان و سخنان ایشان در مذمت آنها**

دیدگاه ائمه اهل بیت پیامبر ﷺ درباره رافضیان و عقایدشان مانند سایر اهل سنت است، آنها به گمراهی و انحراف آنها از سنت پیامبر ﷺ و دور بودن آنها از حق معتقدند، و اهل بیت پیامبر به علت نسبت دادن آن عقاید فاسد از سوی رافضیان به آنها و دروغهای فراوانی که بر آنها بسته‌اند آنها را شدیداً مورد مذمت و انتقاد قرار داده‌اند و سخنان آنها درباره مذمت و نکوهش رافضیان و مبرا بودن از عقایدشان بسیار فراوان است.

سخن حضرت علی ﷺ

از جمله آنچه درباره برائت آنها از عقاید باطل رافضیان و اصالت عقیده اهل سنت آمده است این گفته علی ﷺ است که به صورت متواتر از او نقل شده است که او در بالای منبر کوفه گفت: بعد از پیامبر بهترین افراد امت ابوبکر و سپس عمر ﷺ هستند.^۱ همچنین از علی روایت شده است که گفت: هر کسی که مرا بر شیخین (ابوبکر و عمر) ترجیح دهد بر او حد افترا جاری خواهم کرد.^۲

۱- امام احمد در مسند خودش آن را آورده است: ۱۰۶/۱، و نیز ابن ابی عاصم آن را در السنه ص ۵۵۶ آورده و آلبانی در در ظلال الجنه آن را صحیح شمرده است و لالکائی نیز آن را آورده است: ۱۳۶۶/۷-۱۳۹۷، و ابونعیم در کتاب (الامامه) ص ۲۸۳، و محمد بن عبدالواحد مقدسی در النهی عن سب الاصحاب ص ۷۳ و ابوحامد مقدسی در رساله ی (فی الرد علی الرافضه) ص ۲۹۶، این حدیث را آورده‌اند، و شیخ الاسلام ابن تیمیه در ضمن سخنش از برائت علی ﷺ از شیعیان رافضی می‌گوید: از جهات متعددی به صورت متواتر روایت شده است که علی در منبر کوفه گفته و به حاضران شنوانده است که: بهترین این امت بعد از پیامبرش ﷺ ابوبکر و سپس عمر است، و با این، جواب فرزندش محمد بن حنیفه را داده است، همچنان که بخاری در کتاب صحیح خود آن را آورده است. منهاج السنه ۱۱/۱-۱۲، و بخاری در صحیح خود کتاب (فضایل الصحابه فصل قول النبی ﷺ لو کنت متخذاً خلیلاً). فتح الباری ۲۰/۷ ح ۳۶۷۱ آن را ذکر کرده اند.

۲- عبدالله بن احمد در السنه آن را تخرج کرده است. ۵۶۲/۲، و ابن ابی عاصم در فی السنه ص ۵۶۱، و ابوحامد مقدسی در رساله ی «فی الرد علی الرافضه» ص ۲۹۸ آن را آورده است.

در صحیحین (بخاری و مسلم) ذکر شده است که علی در هنگام تشییع جنازه عمر می‌گفت: محبوبترین چیز در نزد من که تو بعد از وفات خود به جا گذاشته‌ای این است که با اعمالی خدا را ملاقات کنم که تو آنها را انجام می‌دادی و به خدا قسم من یقین دارم که خداوند تو را با دو یارت (پیامبر ﷺ و ابوبکر ﷺ) قرار می‌دهد، زیرا من می‌شنیدم که پیامبر خدا بسیار می‌فرمود: من و ابوبکر و عمر رفتیم. و من و ابوبکر و عمر خارج شدیم، و من و ابوبکر و عمر داخل شدیم و من یقین دارم که خداوند تو را با آن دو قرار می‌دهد.^۱

همچنان که گذشت این آثار و روایتهای ثابت از علی با عقیده شیعیان رافضی درباره شیخین (ابوبکر و عمر) تضاد و برائت علی ﷺ از شیعیان رافضی و عقیده‌شان و همچنین دوست داشتن شیخین و بقیه اصحاب پیامبر ﷺ، دوستی با آنها، اقرارش به فضایل شیخین، و برتری دادن آنها بر خود دلالت دارد و اینکه علی کسی را که او را بر آن دو ترجیح دهد، تنبیه می‌کند و آرزوی او این است که خداوند را با اعمالی همچون اعمال عمر ملاقات کند. پس خداوند از او و سایر اصحاب پیامبر ﷺ که از آنچه اهل بدعت اعم از شیعیان رافضی و خوارج به آنها نسبت می‌دهند، مبرا هستند، راضی باد! بعد از سخنان علی گفته‌های فرزندان او و اهل بیته در برائت از شیعیان رافضی و عقیده‌شان آمده است که بر دفاع آنها از عقیده اهل سنت دلالت دارد. این گوشه‌ای از گفته‌های آنهاست:

سخن حسن بن علی ﷺ

از عمرو بن اصم روایت شده است که می‌گوید: به حسن گفتم: شیعیان می‌پندارند که علی قبل از قیامت مبعوث می‌شود پاسخ داد: به خدا قسم! که اینها دروغ می‌گویند و اینها شیعه نیستند، اگر ما می‌دانستیم که مبعوث می‌شود، همسرانش را به ازدواج در نمی‌آوردیم و دارایی‌اش را تقسیم نمی‌کردیم.^۲

۱- بخاری در کتاب (فضایل الصحابه، فصل مناقب عمر بن الخطاب) فتح الباری ۴۱/۷ ح ۳۶۸۵، و مسلم (کتاب

فضایل الصحابه، فصل من فضایل عمر ﷺ ۱۸۵۸/۴ ح ۲۳۸۹) آورده است.

۲- امام احمد در مسند ۱۴۸/۱ و در فضایل الصحابه ۱۷۵/۲ آورده و ذهبی در السیر، ۲۶۲/۳ نیز آورده است.

ابونعیم روایت می‌کند که به حسن بن علی علیه السلام گفته شد: مردم می‌گویند که شما خلافت را می‌خواهید، پاسخ داد: نیروهای عرب در دستم بود با هر که می‌خواستیم بجنگم، می‌جنگیدند و با هر که صلح می‌کردم صلح می‌کردند. من به خاطر خدا و حفظ خونهای امت محمد صلی الله علیه و آله آن را ترک کردم.^۱

گفته حسین بن علی علیه السلام

حسین درباره شیعیان عراق که با او نامه‌نگاری کرده و به او وعده همکاری داده و سپس او را رها کرده و او را به دشمن تسلیم کرده بودند می‌گوید: (بار خدایا اهل عراق مرا فریب داده و گول زدند و با برادرم آن کار را کردند. بار خدایا آنها را متفرق و یکایک آنها را نابود کن)^۲

نتیجه خیانت آنها شهادت او و همه افراد خانواده‌اش بود. کشته شدن او مصیبتی بزرگ و فاجعه‌ای عظیم بود که دل هر مسلمانی را به درد می‌آورد و مسئولیت آن به عهده همین شیعیانی است که امروزه هر سال با برپایی سوگواری‌های ساختگی و پر از بدعت در روز عاشورا برای کشته شدن حسین اظهار پشیمانی می‌کنند. خداوند رسوایشان کند! درباره ولایت اهل بیت چه بسیار دروغگو هستند و چه خیانتها و حيله‌های بزرگی از آنها سر می‌زنند!!

نظر امام زین‌العابدین

روایت شده است که او گفته است: ای اهل عراق! ما را در راه اسلام دوست بدارید، و از ما بت نسازید، زیرا همواره دوستی شما برای ما تبدیل به ننگی شده است.^۳

از او نقل شده است که گروهی از اهل عراق پیش او آمدند و درباره ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم به بدی سخن گفتند، وقتی که کلامشان به پایان رسید از آنها پرسید: به من بگویید آیا شما از مهاجرین اولیه هستید که از خانه و اموالشان رانده شدند و به امید

۱- حلیه الاولیا، ۳۷/۲

۲- السیر ذهبی ۳۰۲/۳

۳- لالکائی در شرح اصول اعتقاد اهل السنّة ۱۳۹۸/۷ و ابونعیم الحلیه ۱۳۷/۳ و ذهبی السیر ۳۹۰/۴

رسیدن به فضل و بخشش پروردگار هجرت کردند و به رضایت و بزرگداشت او چشم دوخته‌اند و خداوند و پیامبرش را یاری می‌کنند و آنان همان صادقان هستند؟ گفتند: نه! پرسید: آیا شما از کسانی هستید که پیشتر ایمان آورده‌اند و خانه هایشان را آماده کردند و کسانی را که به سوی آنها هجرت کرده دوست می‌داشتند و محبت چیزهایی را که تقدیم می‌کردند در دلشان راه نمی‌دادند و دیگران را بر خود ترجیح می‌دادند، اگر چه بدان نیاز می‌داشتند و هر که از بخل نفس در امان باشد از رستگاران است؟ گفتند: نه! گفت: پس من گواهم که شما از آنها هم نیستید که خداوند درباره آنها فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾

«و کسانی که بعد از آنها آمدند می‌گویند پروردگارا ما و برادرانمان را که قبل از ما ایمان آورده‌اند مورد عفو و بخشش قرار بده و در دل ما کینه‌ای نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند قرار مده، پروردگارا بی‌تردید تو بارأفت و مهربانی هستی.»^۱
بروید بیرون که خدا با شما چنین و چنان کند.^۲

نظر امام محمد باقر

از محمد بن علی روایت شده است که می‌گوید: فرزندان فاطمه اتفاق دارند که درباره ابوبکر و عمر بهترین سخنان را گویند.^۳

همچنین از او روایت شده است که به جابر جعفی گفت: «گروهی در عراق گمان می‌کنند که ما را دوست دارند، ولی از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بدگویی می‌کنند و ادعا می‌کنند که من به آنها دستور داده‌ام. به آنها بگو: من از آنها به خداوند پناه می‌برم و اظهار برائت می‌کنم و خداوند از آنها مبرا است. قسم به کسی که جان محمد در دست اوست اگر به

۱- سوره حشر آیه ۱۰

۲- ابونعیم در «حلیه» ۱۳۷/۳

۳- ابن عساکر در (تاریخ دمشق) ۳۵۵/۱۵ و ذهبی در (السیر) ۴۰۶/۴ و مقدسی در (الرد علی الرافضه) ص ۳۰۲

قدرت برسم با ریختن خونهای آنان نزد خداوند تقرب می‌جستم، اگر برای آن دو طلب استغفار و رحمت نکنم از شفاعت محمد ﷺ بی‌بهره شوم. بی‌تردید دشمنان خداوند از آن دو غافلند.»^۱

از بسام صیرفی روایت شده است که می‌گوید: از امام باقر درباره ابوبکر و عمر پرسیدم. پاسخ داد: به خدا قسم! که من آن دو را دوست دارم و برایشان طلب استغفار می‌کنم و هر کدام از اهل بیتم که دیده‌ام آن دو را دوست می‌داشت.^۲

نظر امام زید بن علی

از زید بن علی روایت شده است که می‌گوید: ابوبکر امام شکرگزاران بود، و سپس

این آیه را تلاوت نمود: ﴿وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^۳

«و خداوند به شکرگزاران پاداش خواهد داد».

سپس گفت: برائت جستن از ابوبکر برائت جستن از علی است^۴ همچنین می‌گوید: «تبری جستن از ابوبکر و عمر برائت جستن از علی ﷺ است، اگر خواستید این یا آن را تقدیم و تاخیر کن.»^۵

نظر امام جعفر صادق

از عبدالجبار بن عباس همدانی روایت شده است زمانی که آنها می‌خواستند از مدینه سفر کنند جعفر بن محمد به پیش آنها آمد و گفت: ان شاء الله شما جزو نیکان شهر خود

۱- محمد بن عبدالواحد مقدسی در (النهی عن سب الاصحاب) ص ۷۵، و بیهقی در (کتاب الاعتقاد) ص ۳۶۱، و

ابوحامد مقدسی در: الرد علی الرافضه ص ۳۰۳

۲- ابن سعد در (الطبقات ۳۲۱/۵ و ابن عساکر در تاریخ دمشق) ۳۵۵/۱۵، و ابن کثیر در (البدایه و النهایه)

۳۲۱/۹، ذهبی در «السير» ۴۰۳/۴ ابوحامد مقدسی در (الرد علی الرافضه) ص ۳۰۴

۳- سوره آل عمران/۱۴۴

۴- لالکائی در شرح (اصول اعتقاد اهل السنه) ۱۳۰۲/۷، و ابن عساکر در (تاریخ دمشق) ۳۲۴/۶ ب و ذهبی در

السير ۳۹۰/۵

۵- محمد بن عبدالواحد مقدسی در (النهی عن سب الاصحاب) ص ۷۵

هستید، پس به همشهریهای خود بگویید هر کس که بپندارد که من معصوم و واجب الطاعه هستم که اطاعت از من فرض است بی تردید من از او بیزار و بری هستم و هر کس گمان کند که من از ابوبکر بیزارم من از خود او بیزارم^۱. از سالم بن ابی حفصه روایت شده است که می گوید: از امام باقر و فرزندش جعفر درباره ابوبکر و عمر پرسیدم، پاسخ داد: ای سالم! آن دو را دوست داشته و از دشمنانشان بیزار باش، آن دو ائمه هدایت بودند. سپس گفت: ای سالم! آیا انسان جدش را لعنت می کند؟ ابوبکر جد من است، شفاعت محمد ﷺ در روز قیامت نصیبم نباشد اگر آن دو را دوست نداشته و از دشمنانشان بیزار نباشم^۲. و همچنین می فرماید: «من همان امید شفاعتی را که از علی دارم، از ابوبکر نیز دارم دو نسل من به ابوبکر می رسد^۳». و می گوید: «از او درباره ابوبکر و عمر پرسیده شد، گفت: تو از من درباره کسانی می پرسی که آنها از میوه های بهشت خورده اند؟» و می گوید: «خداوند از کسی که از ابوبکر و عمر بیزار باشد بیزار است^۴». ذهبی در تعلیق بر این خبر می گوید: «معتقدم که این خبر از جعفر صادق متواتر است و من به خدا شهادت می دهم که او در گفته اش صادق بوده و برای کسی دو رنگی و نفاق نمی کند. خداوند رافضیان را رسوا کند»^۵.

اینها گفتار ائمه پاک و طاهر اهل بیت هستند که رافضیان ادعای ولایت و امامت آنها را کرده و عقاید خود را به آنها نسبت می دهند و این اقوال دیدگاه آنها را درباره رافضیان و باورهایشان توضیح داده و بیانگر بیزاری آنها از رافضیان و همه عقاید کفرآمیز و

۱- ذهبی در «السير» اعلام النبلاء ۲۵۹/۶

۲- عبدالله بن احمد در کتاب (السنه) ۵۵۸/۲، لالکائی در شرح «اصول اعتقاد اهل السنه» ۱۳۰۱/۷ و ذهبی در السير ۲۵۸/۶

۳- ذهبی در شرح حال جعفر بن محمد می گوید: مادرش او فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر البیہمی است، و مادرش اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی بکر است، و بدین سبب گفته است که من از دو پشت به ابوبکر صدیق می رسم: سیر اعلام النبلاء ۲۵۵/۶ لالکائی در شرح اصول اعتقاد اهل السنه ۱۳۰۱/۷، و ذهبی در السير ۲۵۹/۶

۴- ذهبی در السير اعلام النبلاء، ۲۶۰/۶

۵- سیر اعلام النبلاء ۲۶۰/۶

بدگویی از صحابه و امهات المومنین که بدانها می‌چسبانند است. و اینکه ائمه اهل بیت ظاهراً و باطناً در هر مسأله بزرگ و کوچکی براساس عقیده اهل سنت بوده‌اند، و دوستی و دشمنی آنها براساس عقیده اهل سنت بوده و از آن پیروی می‌کرده‌اند و هر کس که به آنها چیزی غیر از این نسبت داده باشد دروغگوست و به آنها ظلم کرده است. خداوند آنها را مورد رحمت و وسیع خود قرار داده و رافضیان را رسوا کند که چه بسیار بر آنها افترا بسته‌اند و چقدر با این کار خود آنها را مورد اذیت و آزار قرار داده‌اند.

ثانیاً: گفته‌های افراد منسوب به تشیع^۱ از میان امامان پیشین

لالکائی از لیث بن ابی‌سلیم آورده که می‌گوید: من شیعیان اولیه را ملاقات کردم. هیچ کدام از آنها هیچ احدی را بر ابوبکر و عمر ترجیح نمی‌دادند.^۲

نظر مسیب بن نجبه و یارانش در این باره

از سلمه بن کهیل آمده می‌گوید: «ما با مسیب بن نجبه فزازی و همچنین بسیاری از شیعیان دیگر، در این مسجد بیست سال هم‌مجلس بودیم، هرگز نشنیدم که احدی از آنها درباره اصحاب رسول خدا ﷺ جز به نیکی یاد کند، و فقط درباره برتری علی و عثمان یعنی افضلیت میان آن دو اختلاف داشتیم.^۳» شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «بدین علت است که شیعیان اولیه که از اصحاب علی بوده و یا در آن زمان بوده‌اند در تفضیل ابوبکر و عمر هیچ نزاعی نداشته‌اند، اما جدالشان در تفضیل بین علی و عثمان بوده است و این مورد اعتراف کبار علمای شیعه اعم از متقدمان و متاخران بوده است».^۴

۱- در اصطلاح علمای سابق تشیع یعنی تقدیم علی بر عثمان بدون تعرض به شیخین، ابوبکر و عمر رضی الله عنهم و در سخن ذهبی ذکر شد که: این تابعین و تبع تابعین با دین و تقوایی که داشتند وجود داشت.

۲- شرح اصول اعتقاد اهل السنه ۱۳۰۲/۷ و ذهبی در السیر ۲۵۵/۶

۳- لالکائی در شرح اصول اعتقاد اهل السنه ۱۳۶۸/۷

۴- منهاج السنه ۱۳/۱

نظر شریک بن عبدالله

لالکائی از ابراهیم بن اعین روایت کرده که می‌گوید: به شریک^۱ گفتم: نظر تو درباره کسی که بگوید کسی را افضل نمی‌دانم چیست؟ گفت: «این احمق است، آیا ابوبکر و عمر برتری داده نشده‌اند؟»^۲

از سلیمان بن ابی‌شیخ آمده که می‌گوید: عبدالله بن مصعب زبیری شریک را ملاقات کرده و به او گفت: شنیده‌ام درباره ابوبکر و عمر به بدی سخن می‌گویی؟ شریک پاسخ داد: به خدا قسم من از شخصیت زبیر چیزی را کم نمی‌کنم. چگونه چیزی از شخصیت ابوبکر و عمر بکاهم^۳. از حفص بن غیاث روایت شده است که می‌گوید: من از شریک شنیدم که می‌گفت: «پیامبر خدا ﷺ در حالی از دنیا رفت که مسلمانان ابوبکر را بهترین یافتند و اگر می‌دانستند در میانشان فردی از او برتر وجود دارد و او را بر نمی‌گزیدند بی‌تردید ما را فریب داده‌اند. سپس ابوبکر عمر را برگزیده و آنچه از حق و عدالت که مشهور است بپا داشت و هنگامی که وفاتش فرارسید خلافت را به شورای شش نفره سپرد که بر عثمان اتفاق کردند، اگر می‌دانستند در میانشان برتری و بهتری وجود دارد و او را بر نمی‌گزیدند بی‌تردید پس ما را فریب داده‌اند، در حالی که چنین نیست.»^۴

علی بن خشرم می‌گوید: یکی از اصحاب ما از اهل حدیث به من گفت این را به عبدالله بن ادریس عرض کردم. ابن‌ادریس گفت: تو این را از حفص شنیده‌ای؟ گفتم: آری، گفت: شکر خدا که این سخن از زبان او خارج شده است به خدا قسم که او شیعی است، اگر چه شریک نیز شیعی است.^۵

۱- او: شریک ابن عبدالله نخعی، قاضی ابوعبدالله مشهور است متوفای سال ۷۷ است، ذهبی درباره‌اش می‌گوید: در

او تشیع سبکی طبق روال همیشگی او وجود دارد. سیر اعلام النبلا ۸/۲۰۰-۲۰۲

۲- شرح اصول اعتقاد اهل السنه ۷/۱۳۶۹، ذهبی در (السیر) ۸/۲۰۵

۳- ذهبی در (السیر) ۸/۲۰۶

۴- همان مصدر ۸/۲۰۹

۵- ذهبی در (السیر) ۸/۲۰۹

ذهبی می‌گوید: «معتقدیم: این نمونه تشیع همان است که در آن ان شاء الله اشکالی وجود ندارد، جز از نظر خرده گیری به کسانی که با علی علیه السلام جنگیده‌اند، که فاعل آن باید ادب شود.»^۱

گفته عبدالرزاق صنعانی

از سلمه بن شیبب روایت شده است که می‌گوید: از عبدالرزاق^۲ شنیدم که می‌گفت: دلم هرگز آرام نمی‌شد که علی علیه السلام را بر ابوبکر رضی الله عنه ترجیح دهم. خداوند عثمان و علی را رحمت کند! هر که آنها را دوست نداشته باشد، مؤمن نیست. بهترین عمل من دوستی آنهاست.^۳

از عبدالرزاق نقل شده است که می‌گوید: «من شیخین را برتر می‌دانم چون خود علی آن دو را بر خود ترجیح می‌داده است و در بی‌ادبی و حقارت این کافی است که با علی مخالفت کنم.»^۴

لالکایی از ابی السائب عتبه بن عبدالله همدانی آورده است که می‌گوید: روزی در حضور حسن بن زید، (دعوتگر طبرستان) بودم و در حضورش شخصی بود که از عایشه به زشتی یاد می‌کرد به غلامش دستور داد که گردنش را بزند، علویون به او گفتند: این از شیعیان ماست. گفت: پناه بر خدا! این شخصی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله بدگویی می‌کند.

خداوند می‌فرماید: ﴿الْحَيِّثُ لِلْحَيِّثِينَ وَالْحَيِّثُونَ لِلْحَيِّثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ

لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ

كَرِيمٌ﴾.

۱- همان مصدر

۲- عبدالرزاق بن همام بن نافع حمیری، ابوبکر صنعانی است، این جوزی می‌گوید: او حافظ مصنف و مشهور شناخته شده بود و در آخر عمرش دچار نابینایی شد و در او تشیعی وجود داشت. تقریب التهذیب ص ۳۵۴

۳- ذهبی در (السیر) ۵۷۴/۹

۴- همان مصدر

«زنان خبیث برای مردان خبیث و مردان خبیث برای زنان خبیث هستند و زنان خوب برای مردان خوب و مردان خوب برای زنان خوب هستند اینها از آنچه [دیگران] می‌گویند، مبرا هستند. برایشان آمرزش الهی و رزق و روزی ارزشمندی وجود دارد».^۱

اگر عایشه خبیث باشد، پس پیامبر ﷺ [العیاذ بالله] نیز خبیث است، او کافر شده است و گردنش را بزیند، پس گردن او را زدند در حالی که من حاضر بودم.^۲

ثالثاً: نظرات و اقوال علمای پیشین و عالمان پس از آنها

بقیه ائمه دین و علما و مسلمانانی که گفته‌شان تا زمان ما در میان امت ارزشی دارد و در میان امت اسوه و الگو هستند نسلی بعد از نسل و عصری بعد از عصر از عهد صحابه تا دوران معاصر با وجود اختلاف زمانی و مکانی، تنوع مذاهب و علومشان اعم از محدثین و مفسرین و فقها و مورخین و محققان در فرقه‌ها و مقالات بر مذمت رافضیان و گمراهی آنها تأکید کرده‌اند و اینکه آنها دورترین مردم از حق و حقیقت بوده و از گمراهترین و منحرفترین فرقه‌ها بوده و به کفر و الحاد نزدیکتر و برای دین و مردم خطرناکترند.

همچنین سخن محققان درباره عقاید رافضیان مورد اتفاق است که می‌گویند: در میان فرقه‌های منسوب به اسلام، جاهل‌تر و دروغگوتر و بی‌عقل‌تر و نادان‌تر و ظالم‌تر و گستاخ‌تر به حدود الهی و خوارکننده‌تر و خردکننده‌تر در دنیا و آخرت، از رافضیان وجود ندارد و امت اسلامی به بدتر از آنها مبتلا نشده است. نمونه‌هایی از گفته‌هایشان را می‌آوریم:

نظر علقمه بن قیس نخعی (رحمه الله) (۶۲هـ)

عبدالله بن احمد از شعبی از علقمه روایت کرده که او می‌گوید: (این شیعیان همانگونه درباره علی رضی الله عنه غلو کرده‌اند که مسیحیان درباره عیسی بن مریم مبالغه کردند).^۳

۱- سوره نور آیه ۲۶

۲- شرح اصول اعتقاد اهل السنه ۱۲۶۹/۷

۳- السنه عبدالله بن احمد ۵۴۸/۲ و محقق می‌گوید: اسنادش صحیح است

نظر عامر شعبی (رحمه الله) (۱۰۵ هـ)

آثار فراوانی در مذمت رافضیان از او نقل شده است [که او بهترین کسی است که آنها را می شناسد]^۱ و از جمله این آثار آنست که عبدالله بن احمد و دیگران از او روایت کرده اند که گفته است: «من قومی احمق تر از شیعیان ندیده ام»^۲ و می گوید: (اگر شیعیان رافضی از پرندگان می بودند کرکس [که به لاشخوری معروف است] می شدند^۳). همچنین می گوید: (من در همه این فرقه ها تأمل و با آنها صحبت کرده ام ولی بی خردتر از چوبیان ندیده ام).^۴

همچنین او می گوید: (اگر بخواهم خانه ام را پر از طلا و نقره کنند تا دروغی بر علی ببندم این کارها را انجام می دهند و اگر شیعیان از پرندگان می بودند کرکس و اگر از حیوانات می بودند الاغ می شدند).^۵

او می افزاید: من شما را از فرقه ها گمراه برحذر می دارم که بدترین آنها رافضیانند، زیرا در میان آنها یهودیانی هستند که لباس اسلام را به تن کرده تا اینکه گمراهی های خود را بدان وسیله زنده نگه دارند، همچنانکه ول بن چاول پادشاه یهود خود را مسیحی خواند تا اینکه گمراهی هایش را نگه دارد، سپس می گوید: به خاطر ترس و امید به خداوند مسلمان نشده اند بلکه بخاطر انتقام از مسلمانان تظاهر به اسلام کرده اند.^۶

۱- شیخ الاسلام ابن تیمیه آنرا ذکر کرده است منهاج السنه ۲۲/۱

۲- السنه ، عبدالله بن احمد ۵۴۹/۲ و خلال (السنه) ۴۹۷/۱ و لالکایی ، شرح السنه ۱۴۶۱/۷

۳- از نامه های رافضیان چوبیان (خشبیه) بوده که می گفتند ما با شمشیر جز همراه با امام معصوم نمی جنگیم پس با چوب بجنگید. منهاج السنه ۳۶/۱

۴- عبدالله بن احمد (السنه) ۵۴۸/۲

۵- لالکایی (شرح السنه) ۱۲۶۷/۷

۶- همان منبع ۱۴۶۱/۸ خلال در (السنه) ۴۹۷/۱

نظر طلحه بن مصرف (رحمه الله) (۱۱۲هـ)

ابن بطه از او روایت می‌کند که گفته است: با زنان رافضیان نباید ازدواج کرد و گوشت ذبیحه آنها خورده نمی‌شود زیرا آنها مرتد هستند.^۱
از حسن بن عمرو از طلحه بن مصرف روایت است که او می‌گوید: اگر من الآن با وضو نمی‌بودم به شما خبر می‌دادم که رافضیان چه می‌گویند.

نظر امام ابوحنیفه (رحمه الله) (۱۵۰هـ)

ابن عبدالبر از حماد بن ابی‌حنیفه روایت می‌کند که شنیده‌ام از ابوحنیفه گفته است: عقیده جماعت بر این است که ابوبکر و عمر و عثمان و علی را برتر بدان و بر هیچ‌کدام از یاران رسول خدا ﷺ خرده گیری مکن.^۲

نظر مسعر بن کدام (رحمه الله) (۱۵۵هـ)

لالکایی روایت می‌کند یکی از رافضیان مسعر بن کدام را دید و با او سخنی گفت: مسعر به او جواب داد: از من دور باش که تو شیطان هستی.^۳

نظر سفیان ثوری (رحمه الله) (۱۶۱هـ)

مومل بن اسماعیل از سفیان روایت می‌کند که می‌گوید: (رافضیان مرا ترک کردند چون من فضایل علی را ذکر نمی‌کنم).^۴

۱- الابانة الصغرى ص ۱۶۱

۲- الانتقاد فی فضایل الثلاثة الاثمه الفقهاء ص ۱۶۳

۳- لالکایی در (شرح السنه) ۱۳۵۷/۸

۴- سفیان (رحمه الله) از اهل کوفه بود که رفض و تشیع در آن شهر منتشر بود و معتقد بود نشر فضایل علی ﷺ تقویت بدعت آنهاست بدلیل اینکه عطاء بن مسلم از او روایت می‌کند که به او گفته است: (وقتی در شام هستی فضایل علی را یاد کن و هنگامی که در کوفه هستی فضایل ابوبکر و عمر را) سیر الاعلام النبلا ۲۶۰/۷.

این رأی اوست اما انصاف اینست که در هر جا فضایل صحیح و درست روایت شود تا جلو غلو گرفته شود.

(مترجم)

۵- سیر اعلام النبلا ۲۵۳/۷

از محمد بن یوسف فریابی روایت است که می‌گوید: شنیدم مردی از سفیان درباره کسی می‌پرسد که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را لعنت کند؟ پاسخ داد که قسم به خداوند چنین فردی کافر است. پرسید: آیا بر او نماز بخوانیم! گفت: هرگز! هرگز! و هیچ احترامی ندارد. بعد از آن مردم بسوی او رفته و بین من و او مانعی ایجاد شد، از یکی از کسانی که نزدیکش بود سؤال کردم چه می‌گوید: گفت: پرسیدم: با او که شهادتین را می‌گوید چکار کنیم؟ گفت: با دستهایتان او را لمس نکنید، با چوب او را بلند کرده تا اینکه او را در قبر بگذارید.^۱

نظر امام مالک بن انس (رحمه الله) (۱۷۹هـ)

خلال از امام مالک روایت می‌کند که او گفته است: کسی که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را لعن کند، هیچ بهره‌ای از دین ندارد و یا می‌گفت: هیچ سهمی در اسلام ندارد.^۲ و همچنین فیء به این سه گروه تعلق می‌گیرد، و هر کس که یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله را لعن کند از این سه گروه نیست و نصیبی در غنیمت (فی) ندارد.^۳ اشهب بن عبدالعزیز می‌گوید: از مالک درباره رافضیان پرسیده شد، پاسخ داد: با آنها سخن مگو و از آنها نیز روایت مکن زیرا آنها دروغ می‌گویند.^۴

نظر قاضی ابویوسف (رحمه الله) (۱۸۲هـ)

لالکابی از ابویوسف روایت می‌کند که گفته است: من پشت سر جهمی و رافضی و معتزله (قدریه) نماز نمی‌خوانم.^۵

۱- همان منبع ۲۵۳/۷

۲- السنه خلال ۴۹۳/۱، ابن بطه در (ابانة الصغری) ص ۱۶۲

۳- شرح اصول اعتقاد اهل السنه ۱۲۶۸/۷-۱۲۶۹

۴- شیخ الاسلام ابن تیمیه در منهاج السنه ۶۱/۱ ذکر نموده و می‌گوید: که ابن بطه در ابانة الکبری آورده که من در جز چاپ شده آنرا ندیدم.

۵- شرح (اصول اعتقاد اهل السنه) ۷۳۳/۴

نظر عبدالرحمن بن مهدی (رحمه الله) (۱۹۸هـ)

بخاری از عبدالرحمن بن مهدی روایت می‌کند که گفته است: آن دو، دو دین جداگانه هستند (جهمیه و رافضیان).^۱

نظر امام شافعی (رحمه الله) (۲۰۴هـ)

ائمه از او نقل کرده‌اند که گفته است: من از میان فرقه‌ها هیچ گروهی را دروغگوتر در ادعای خود و شهادت به دروغ دادن بدتر از رافضیان ندیده‌ام.^۲

نظر یزید بن هارون (رحمه الله) (۲۰۶هـ)

مومل بن واهاب می‌گوید: از یزید بن هارون شنیدم که می‌گفت: از هر صاحب بدعتی که به بدعت خود دعوت نکند روایت می‌شود جز رافضیان که دروغ می‌گویند.^۳

نظر محمد بن یوسف فریابی (رحمه الله) (۲۱۲هـ)

لالکایی از او روایت می‌کند که گفته است: من رافضیان و جهمیان را جزو زندیقها می‌دانم.^۴

از موسی بن هارون روایت شده است که می‌گوید: شنیدم از فریانی درباره کسی پرسیده شد که ابوبکر و عمر را دشنام می‌دهد؟ گفت: او کافر است... پرسید: آیا بر او نماز خوانده می‌شود؟ گفت: نه، پرسیدند با او چکار باید کرد در حالی که او لا اله الا الله می‌گوید؟ پاسخ داد: با دست خود او را لمس نکنید بلکه با چوب او را بلند کنید و او را در قبر بگذارید.^۵

۱- خلق افعال العباد (جزء مجموعه «عقائد السلف» گرد آوری شده علی سامی الشاد و عماد الطالبي ص ۱۲۵

۲- ابن بطه در (الابانة الكبرى) ۵۴۵/۲ و لالکایی در (شرح السنه) ۱۴۵۷/۷

۳- شيخ الاسلام ابن تيميه منهاج السنه ۶۰/۱ و آنرا به ابن بطه نسبت داده است که در جزء چاپ شده آن ندیدم شاید که در قسمت دست نویس باشد

۴- شرح اصول اعتقا اهل السنه ۱۴۵۷/۸

۵- خلال (السنه) ۴۹۹/۱ ابن بطه در (الابانة الصغرى) ص ۱۶۰

نظر ابوبکر عبدالله بن زبیر حمیدی (رحمه الله) (۲۱۹هـ)

در کتاب خودش (اصول السنه) بعد از اینکه وجوب احترام و بزرگداشت صحابه را ذکر کرده، می‌گوید: (ما جز به استغفار برای آنها وظیفه دیگری نداریم. هر که آنها را دشنام دهد یا بر آنها خرده‌گیری کند یا از یکی از آنها بدگویی کند، او بر سنت نبوده و در غنیمت (فی) حقی ندارد).^۱

نظر قاسم بن سلام (رحمه الله) (۲۲۴هـ)

خلال از عباس دوری روایت می‌کند که می‌گوید: من از ابو عبیده قاسم بن سلام شنیدم که می‌گفت: با مردم معاشرت کردم و با اهل کلام سخن گفتم، و... اما کثیف‌تر و زشت‌تر سست‌دلیل‌تر و احمق‌تر از رافضیان ندیده‌ام، من مسئول قوه قضائیه در مرزهای جهاد (ثغور) شدم، سه نفر، (دو جهمی و یک رافضی) را از آنجا دور کردم و گفتم امثال شما نباید با مجاهدان مرزها همنشین شوند و آنها را اخراج کردم.^۲

نظر احمد بن یونس (رحمه الله) (۲۲۷هـ)

لالکایی از عباس دوری نقل می‌کند که گفته است: از احمد بن یونس شنیدم که می‌گوید: ما ذبیحه رافضی را نمی‌خوریم، و آنها در نظر من مرتد هستند.^۳

نظر امام احمد بن حنبل (رحمه الله) (۲۴۱هـ)

خلال چند روایت از او در مذمت رافضیان نقل کرده است، از آن جمله است: از عبدالملک بن عبدالحمید روایت است که گفت: شنیدم ابو عبدالله می‌گفت: هر کس مانند رافضیان اصحاب رسول خدا را دشنام دهد، بیم آن دارم که کافر باشد، سپس گفت: هر کس اصحاب رسول خدا را دشنام دهد از دین خارج شده است.^۴ از عبدالله بن احمد روایت شده است که گفت: از پدرم درباره کسی پرسیدم که یکی از یاران رسول الله را

۱- اصول السنه الحمیدی ص ۴۳

۲- السنه، خلال ۱/۴۹۹

۳- شرح اصول اعتقاد اهل السنه

۴- السنه خلال ۱/۴۹۳ و ۴

دشنام دهد، پاسخ داد: او را بر اسلام نمی‌بینم^۱. از اسماعیل بن اسحاق روایت شده است از امام احمد درباره فردی که همسایه او رافضی است سوال شد آیا بر او سلام کند؟ گفت: خیر! و اگر سلام نمود جواب داده نشود.^۲

نظر امام بخاری (رحمه الله) (۲۵۶هـ)

در کتاب خلق افعال العباد می‌گوید: من اهمیت نمی‌دهم که پشت سر جهمی و رافضی نماز بخوانم، یا پشت سر یهودی و مسیحی. بر آنها نه سلام داده می‌شود و نه به عیادت مریضشان بروید، با آنها ازدواج نکنید و شهادت آنها را قبول نکنید، و ذبیحه آنها را نخورید.^۳

نظر ابوزرعه رازی (رحمه الله) (۲۶۴هـ)

خطیب از او روایت کرده است که می‌گوید: (اگر کسی را دیدی که از یاران رسول خدا ﷺ بدگویی می‌کند، بدان که زندیق است، زیرا در نزد ما پیامبر ﷺ حق است و قرآن حق است و این قرآن و سنت را اصحاب رسول خدا ﷺ به ما رسانده‌اند، و آنها می‌خواهند شاهدان ما را باطل کرده تا کتاب و سنت را باطل کنند، و آنها بیشتر سزاوار بطلان بوده و زندیق هستند.^۴

لالکایی از طریق عبدالرحمن بن ابی حاتم روایت می‌کند: از پدرش و ابوزرعه درباره رافضیان و جهمیه پرسید، ... آن دو در ضمن جواب گفتند: جهمیه کافر هستند و رافضه اسلام را رفض (ترک) کردند.^۵

نظر عبدالله بن قتیبه (رحمه الله) (۲۷۶هـ)

او در کتابش (تاویل مختلف الحدیث) بعد از سخن درباره اهل کلام و روش آنها در تفسیر قرآن که دلالت بر جهل آنها می‌کند می‌گوید: و شگفت تر از این تفسیر، تفسیر

۱- السنه الخلال ۴/۱ و ۴۹۳

۲- السنه الخلال ۴/۱ و ۴۹۳

۳- خلق الافعال العباد ضمن اعتقاد السلف ص ۱۲۵

۴- الکفایه ص ۴۹

۵- شرح اصول اعتقاد اهل السنه ۱/۱۷۸

رافضیان از قرآن است، و ادعای علم باطن آنهاست، و آنچه که جفر نام نهاده‌اند که آن پوست گوسفندی است که امامشان بر آنها همه علم مورد نیاز را و همه آنچه را که تا قیامت رخ خواهد داد نوشته است! تا اینکه می‌گوید: آنها از همه اهل بدعت متفرق‌تر و دسته‌دسته‌تر هستند و در میان اهل بدعت و فرقه‌ها کسی را سراغ نداریم که جز آنها برای بشری ادعای خدایی کرده باشد. عبدالله بن سبا برای علی ادعای ربوبیت کرد. علی یاران او را با آتش سوزاند و گفت:

لما رایت الأمر أمراً منکراً أجت ناری و دعوت قنبراً

و جز آنها کسی را سراغ نداریم که برای خود ادعای نبوت کرده باشد، زیرا مختار بن ابی عبیده برای خود ادعای پیامبری نمود...^۱

نظر امام طحاوی (رحمه الله) (۳۲۱هـ)

او در کتاب عقیده خود می‌گوید: «ما اصحاب رسول خدا ﷺ را دوست می‌داریم و در محبت آنها غلو و زیاده‌روی نمی‌کنیم و از هیچکدام از آنها اظهار براهت نمی‌کنیم و از کسانی که بغض آنها داشته و به چیزی غیر از نیکی از آنها یاد می‌کنند، بغض خواهیم ورزید و جز با نیکی از آنها یاد نخواهیم کرد و محبت آنها دین، ایمان و احسان است و بغض آنها کفر، نفاق و طغیان است».^۲

نظر حسن بن علی بن خلف بربهاری (رحمه الله) (۳۲۹هـ):

می‌گوید: «بدان که همه فرقه‌ها بد بوده و دعوت به شمشیر می‌کنند و بدتر و کافرتر از همه رافضه و معتزله و جهمیه هستند. زیرا مردم را بسوی تعطیل صفات الهی و زندقه سوق می‌دهند».^۳

۱- تاویل مختلف الحدیث ص ۷۶-۷۹

۲- العقیده الطحاویه با شرح آن از ابن ابی العز

۳- شرح السنه ص ۵۴

نظر ابو حفص عمر بن شاهین (۳۸۵هـ):

در کتاب (اللطیف...) می‌گوید: بهترین افراد بعد از رسول خدا ﷺ ابوبکر و عمر و عثمان و علی هستند و یاران رسول خدا ﷺ همگی از بهترین‌ها و نیکان هستند، و من به محبت همه آنها معتقد بوده و از کسانی که آنها را لعنت کرده و یا گمراه دانسته و یا اعتقاد به خیانت و تکفر... آنها داشته باشند، تبری می‌جویم، همچنانکه از همه بدعتها مانند: قدریه و ارجاء و رفض و نصب (دشمنی با اهل بیت) و اعتزال تبری می‌جویم.^۱

نظر ابن بطه (رحمه الله) (۳۸۷هـ)

در کتاب (الابانة الكبرى) می‌گوید: اما رافضیان از همه بیشتر تفرقه، اختلاف و دو دستگی داشته، و هر یک برای خودش مذهبی اختیار کرده و مخالفانشان لعن کرده و کسی را که از آنها پیروی نکند، تکفیر می‌کند، و همه می‌گویند که نماز، روزه، جهاد، نماز جمعه، نماز عیدین، نکاح، طلاق و خرید و فروش جز با وجود امام درست نیست، هر کس که امام نداشته باشد دین ندارد، و هر کس امامش را نشناسد دین ندارد... اگر ارزش علم نبود، همان علمی که خداوند درجه‌اش را بالا برده و ارزش آن را گرامی داشته و از نجاستهای گمراهان حفظ کرده تا گفته‌های قبیح و مذاهب فاسد آنها با آن آمیخته نشود، که از ذکر آن مو بر تن آدمی راست می‌شود و جانها از شنیدن آن پریشان می‌شود و عاقلان زبانها و گوشهای خود را از آن حفظ می‌کنند از گفته‌هایشان چیزهایی نقل می‌کردم که برای عاقلان پند و عبرت می‌بود.^۲

^۱ - اللطیف لشرح مذهب اهل السنه ص ۲۵۲-۲۵۱

^۲ - الابانة الكبرى ۵۵۶/۲

نظر امام قحطانی (رحمه الله) (۳۷۸هـ):

درباره آنها می‌گوید:

إن الشيعة شر من وطىء الحصى
مدحوا النبي و خونوا لآصحابه
حبوا قرابته و سبوا صحبه
من كل انس ناطق او جان
و رموهم بالظلم و العدوان
جدلان عند الله منتفضان^۱

رافضیان از هر انسان ناطق و جنی که قدم بر روی زمین گذاشته است بدترند، ستایش پیامبر کرده و اصحاب او را خائن می‌دانند و به آنها تهمت ظلم می‌زنند. نزدیکان پیامبر را دوست می‌دارند. یارانش را لعن می‌کنند. این دو موضوع نزد خداوند متعارض و متناقض هستند.

نظر ابوالقاسم اسماعیل بن محمد اصفهانی مشهور به قوام السنه (رحمه الله)

(۵۳۵هـ)

او می‌گوید: نماز خواندن در پشت سر آن عده از خارجیان و رافضیان که معتقد به تکفیر صحابه هستند و نیز قدریه را که مخالفان را تکفیر می‌کنند، جایز نمی‌دانم و احکام قاضیان آنها را قبول نداشته و آنها را ظالم می‌شماریم و کسانی که معتقد به کشیدن اسلحه علیه مخالفان و مباح دانستن خون هستند شهادتشان مورد قبول نیست.^۲

نظر ابوبکر بن العربی (رحمه الله) (۵۴۳هـ):

در کتاب (العواصم من القواصم) می‌گوید: هرگز مسیحیان و یهودیان در اصحاب موسی و عیسی‌آنگونه سخن نمی‌گویند چنانکه رافضیان درباره اصحاب محمد ﷺ سخن می‌گویند و ادعا می‌کنند که همگی بر کفر و باطل اتفاق کرده‌اند.^۳

^۱ - نونیه القحطانی ص ۲۱

^۲ - الحجّة فی بیان الحجّة لقوام السنّة ۵۱۱/۲

^۳ - العواصم من القواصم ص ۱۹۲

نظر قاضی عیاض (رحمه الله) (۵۴۴هـ)

او می‌گوید: و همچنین ما قاطعانه شیعیان غالی را به خاطر این گفته شان که می‌گویند «ائمہ از انبیا برترند.» کافر می‌دانیم.^۱

نظر ابن الجوزی (رحمه الله) (۵۹۷هـ)

او می‌گوید: غلو رافضیان در محبت علی علیه السلام آنها را واداشته است تا احادیث فراوانی در فضیلت او جعل کنند که اکثر این احادیث ساختگی به ضرر او بوده و او را آزار می‌دهد... و آنها در فقه مذهبی دارند که آن را ابداع کرده و دارای خرافاتی هستند که مخالف اجماع امت است... و در مسائل بسیاری که شرح آن به درازا می‌کشد، با اجماع مسلمانان مخالفت کرده‌اند که ابلیس اعمالشان را برایشان مزین کرده است که مستند به هیچ اثر، روایت و قیاسی نیست بلکه دلیل آن وقایع و حوادث است قبح و زشتی‌های رافضیان قابل شمارش نیست.^۲

گفته‌های شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) (۷۲۸هـ)

شیخ الاسلام ابن تیمیه از آگاهترین افراد نسبت به رافضیان و عقایدشان است. در رد آنها دارای کتاب عظیمی بنام (منهاج السنه) است که در این زمینه بی‌نظیر است و نویسندگان بعد از او در رد بر رافضیان مدیون این اثر او هستند. همچنانکه او دارای رسائل عظیم مفید دیگری است که در بطلان شبهه‌های رافضیان و اباطیل آنها، نوشته است که از خداوند می‌خواهم اجر و پاداشش را به بهترین وجهی که به یک مدافع سنت می‌دهد به او بخشد.

خواننده محترم این است شمه‌ای از سخنان او در مذمت رافضیان و رسوایی‌هایشان [که باید با آب طلا نوشته شود] این سخنان این تابع سنت چون گوهرهای تابناکی است که شدت خطر آنها را شناخته و برای رافضیان شلاق عمری است که بینی و کله‌های آنها را قطع می‌کند و به خاک می‌مالد.

^۱ - الشفا بتعريف حقوق المصطفى ص ۱۰۷۸/۲

^۲ - تلبیس ابلیس ص ۱۳۶ و ۱۳۷

او در (منهاج السنة) می‌گوید: خداوند دانا است و او بهترین دانایان است که در همه فرقه‌های منسوب به اسلام با همه بدعت‌ها و گمراهی‌هایی که دارند، هیچ فرقه‌ای از رافضیان جاهل‌تر و دروغ‌گوتر و ظالم‌تر و نزدیک‌تر به کفر و فسق و گناه و دور از حقایق ایمان نیست.^۱

همچنین می‌گوید: این رافضیان یا منافقند و یا جاهل هستند. رافضی و جهمی یا منافق است و یا جاهل و نادان به آنچه که بر پیامبر ﷺ نازل شده است در میان آنها عامل به آنچه بر پیامبر نازل شده و با ایمان به او وجود نخواهد داشت. مخالفت آنها به آنچه که بر پیامبر ﷺ نازل شده است و دروغ بستن آنها بر ایشان هرگز بر کسی پوشیده نخواهد بود جز بر کسانی که در جهالت و هوی پرستی غرق شده باشد.^۲

همچنین می‌گوید: نفاق و زندقه در میان رافضیان بیش از هر فرقه‌ای است و هر کدام از آنها ناگزیر به شعبه‌ای از نفاق گرفتارند.^۳ و می‌گوید و به این ترتیب درمی‌یابیم آنها بدترین و شرورترین فرقه‌ها هستند... و همچنین اکثر ائمه [مراجع] آنها زندیق‌هایی هستند که به خاطر نابودی اسلام تظاهر به رفض [تشیع] می‌کنند.^۴

و درباره جهالت و ضلالت آنها نیز می‌گوید: این طایفه گمراه‌ترین افراد از راه راست و مستقیم هستند. زیرا ادله یا نقلی و یا عقلی است، و اینها گمراه‌ترین افراد در علوم معقول و منقول و در مذاهب و تقریر اقوال آنها هستند و آنها بیش از هر کسی به افرادی شبیهند که خداوند درباره آنها فرموده است: ﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي-

أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾

«اگر ما می‌شنیدیم و تعقل می‌کردیم از دوزخیان نمی‌بودیم».^۵

^۱ - منهاج السنة ۱/۱۶۰

^۲ - منهاج السنة ۱/۱۶۱

^۳ - همان منبع ۲/۴۶

^۴ - مجموع الفتاوی ۲۸/۴۸۲-۴۸۳

^۵ - سوره ملک آیه ۱۰

و اینها از دروغگوترین افراد در نقلیات و از جاهلترین افراد در عقلیات هستند، از نقلیات اموری را باور می‌کنند که علما و دانشمندان در باطل بودن آنها شکی ندارند، و اموری را که کاملاً واضح و روشن است و در میان امت به صورت بزرگترین تواتر نسل به نسل منتقل شده است، تکذیب می‌کنند.^۱

همچنین می‌گوید: رافضیان در اصل نه اهل علم هستند و نه اهل تخصص از راه نظر، مناظره و شناخت ادله و آنچه از راه منع و تعارض به دست می‌آید، همچنین آنها جاهلترین افراد در شناخت منقولات و احادیث و آثار و تمییز بین صحیح و ضعیف هستند.^۲

همچنین می‌گوید: برای هر عاقل و دانایی واضح است که در میان علمای مشهور مسلمان، فردی رافضی وجود ندارد، بلکه همگی متفق بر تجهیل و تضلیل رافضیان بوده و نوشته هایشان همگی بر این امر گواهی می‌دهد و آثار همه فرقه‌ها در این مورد به وضوح سخن گفته و هیچ کسی آنها را به ذکر رافضه و ذکر جهالت و ضلالت آنها را مجبور نکرده است و خداوند می‌داند که من با پیگیری، بحث و کنجکاوی فراوانی که درباره شناخت اندیشه‌ها و مذاهب دارم. در میان امت کسی را که به راستگویی مشهور باشد و به مذهب امامیه منسوب باشد نیافتم مگر اینکه گفته شود، که باطنا آنرا باور داشته است.^۳

سپس می‌افزاید: «آیا از میان یاران بزرگوار شافعی و احمد و اصحاب مالک، کسی رافضی بوده است؟ بلکه بی‌تردید درمی‌یابیم که همه آنها شدیداً رافضی‌گری را تقبیح کرده اند، شاید بعضی از پیروان ائمه میل به نوعی اعتزال داشته باشند. اما کسی نشنیده است که یکی از آنها متهم به رفض باشد، و علت این امر دوری رفض تشیع از روش اهل علم است.^۴

^۱ - منهاج السنة ۸/۱

^۲ - منهاج السنة ۵۸/۱

^۳ - منهاج السنة ۱۳۰-۱/۴

^۴ - منهاج السنة ۱۳۵/۴

درباره شهرت آنها به دروغگویی می‌گوید: «علمای نقل، روایت و اسانید اتفاق دارند که رافضیان دروغگوترین فرقه‌ها هستند و دروغ در میان آنها قدیم و ریشه‌دار است، و به همین دلیل ائمه اسلام آنها را بخاطر دروغگویی فراوان از فرق دیگر متمایز کرده‌اند»^۱ سپس آثاری در این مورد از پیشینیان امت آورده است.

همچنین می‌گوید: منظور این است که بدانیم علما و دانشمندان همگی متفقند که دروغ در میان رافضیان بیشتر از بقیه فرق اسلام است^۲ و می‌گوید: در میان فرق منسوب به اسلام پرافتراتر و دروغگوتر از آنها نسبت به خداوند و تکذیب‌کننده‌تر به حق از منتسبان به تشیع وجود ندارد. به همین دلیل در میان هیچ طایفه‌ای غلو و زیاده‌روی به اندازه آنها وجود ندارد.^۳

همچنین می‌گوید: «خلاصه اینکه: هر کس آثار و نوشته‌ها و گفته‌های رافضیان را مطالعه کرده باشد درمی‌یابد که آنها از دروغگوترین مخلوقات خداوند هستند^۴ و درباره دشمنی آنها با مسلمانان و همکاری آنها با کفار و مشرکان می‌گوید: اسلام‌شناسان می‌دانند که رافضیان همیشه به دشمنان دین‌گرایش داشته‌اند و هنگامی که آنها [فاطمیان] حکومت مصر را در دست داشتند وزیرانشان گاهی یهودی و گاهی مسیحی ارمنی بود و مسیحیان بدین سبب تقویت شده و کلیساهای زیادی در زمان آن رافضیان منافق ساختند و در میان دو قصر شعار می‌دادند که هر کس که ابوبکر و عمر را لعن کند و دشنام دهد یک دینار جایزه می‌گیرد»^۵.

همچنین می‌گوید: «شیعیان رافضی، مغولها و حکومتشان را دوست داشتند زیرا به وسیله آنها برایشان عزتی فراهم شد که در میان دولت اسلامی نداشتند و شیعیان رافضی

^۱ - منهاج السنه ۵۹/۱

^۲ - منهاج السنه ۶۶/۱

^۳ - منهاج السنه ۳۴/۲

^۴ - منهاج السنه ۴۶۷/۲

^۵ - مجموع الفتاوی ۶۳۷/۲۸

با مشرکان و یهودیان و مسیحیان علیه مسلمانان همکاری می‌کردند. آنها از مهمترین عوامل دخول مغولها به سرزمین مشرق از سوی خراسان، عراق و شام هستند. همچنین بیش از همه مردم جهت استیلای مغولان بر سرزمین اسلامی، کشتن مسلمانان و هتک حرمت زنانشان با آنان همکاری می‌کردند و داستان این العلقمی و امثال او با خلیفه و جریان آنها در حلب با امیر آن شهر چنان مشهور است که همگی آن را می‌دانند.^۱

همچنین می‌گوید: «شیعیان رافضی با مسیحیان، یهودیان و مشرکان علیه اهل بیت پیامبر ﷺ و امت مومنش همکاری می‌کنند. همچنانکه با ترکان و مغولها در بغداد و شهرهای دیگر در قتل عام اهل بیت پیامبر ﷺ و خاندان رسالت یعنی بنی‌عباس و مومنان دیگری از اهل بیت و ایجاد خرابی و ویرانی همکاری می‌کردند که زبان از بیان شر و زیان این گروه برای اسلام قاصر و ناتوان است».^۲

ابن تیمیه (رحمه الله) با ذکر برخی از حماقتهای آنان که بر شدت گمراهی و کم عقلی آنها دلالت دارد می‌گوید: «از جمله حماقتهای آنها تشبیه کردن کسانی است که از آنها متنفر و بیزارند به حیوانات یا جمادات که آن حیوان یا آن شیء را آنگونه شکنجه می‌دهند که می‌خواهند با فرد مورد تنفرشان انجام دهند. مثلاً گوسفند قرمز رنگی را عایشه، حمیراء (قرمز رنگ) می‌نامند و با آن به گونه‌ای رفتار می‌کنند و آرزو می‌کنند که با او چنین کنند. به همین دلیل آن را شکنجه داده و موهایش را می‌کنند و ادعا می‌کنند با این کار عایشه را شکنجه می‌دهند. یا اینکه پوستی را پر از روغن کرده و شکمش را پاره کرده و روغن از آن خارج می‌شود سپس آن را می‌خورند و گمان می‌کند این همان پاره کردن شکم عمر و خوردن خون او است!!

و یا اینکه بعضی از آنها دو الاغ را به نام ابوبکر و عمر نامگذاری و سپس آن دو را شکنجه می‌کنند و گمان می‌کنند با این کار ابوبکر و عمر را آزار می‌دهند.

^۱ - مجموع الفتاوی ۲۸ / ۸ - ۵۲۷

^۲ - مجموع الفتاوی ۲۵ / ۳۰۹

برخی نیز نامهای آنها را بر کف پای خود می‌نویسند تا جایی که بعضی از حکام به پای کسانی که مرتکب چنین کاری می‌شدند شلاق می‌زدند و می‌گفتند شما ابوبکر و عمر را زده‌اید و ما نیز پاهایتان را می‌زنیم تا اثر آن نامها را از بین ببریم.

بعضی از آنها سگ‌هایشان را ابوبکر و عمر می‌نامند و آنها را لعنت می‌کنند. اگر کسی سگش را ابوبکر می‌نامید او را (بکیر) می‌نامیدند او از این امر ناراحت می‌شد و با کسی که او چنین خطاب می‌کرد درگیر می‌شد و می‌گفت چرا مرا با نام دوزخیان صدا می‌زنید؟

بعضی از آنان ابولولو مجوسی و کافر را که غلام مغیره بن شعبه بود که عمر را به قتل رساند تعظیم می‌کنند و می‌گویند برای خونخواهی ابولولو به پاخیزید. آنان فردی را بزرگ می‌دارند که به اجماع مسلمانان کافر و آتش‌پرست است. زیرا عمر را به قتل رسانده است.^۱

همچنین می‌گوید: «بعضی از آنها می‌گویند که عورت پیامبر ﷺ که با آن با عایشه و حفصه نزدیکی کرده است، بی‌تردید آتش بدان خواهد رسید تا به خیالشان بدینوسیله از گناه نزدیکی با کفار پاک شود».^۲

با این وجود شیخ الاسلام ابن تیمیه در منهاج السنه می‌گوید: «آنچه در این کتاب درباره مذمت شیعیان رافضی، بیان دروغ‌گویی، نادانی و جهالت آنها آورده‌ام مشتق از خروار است که من درباره آنها می‌دانم. آنها شرارتهای فراوانی دارند که تفصیل همه آنها بر من روشن نیست».^۳

خداوند شیخ الاسلام ابن تیمیه را مورد رحمت گسترده خود قرار دهد که امت اسلامی را نصیحت و دشمنی شیعیان رافضی را با بزرگان اسلام برای همگان بیان نمود و در این زمینه زحمات زیادی متحمل شده است و برای نسل‌های بعد از خود به صورت مفصل و

^۱ - منهاج السنه ۴۹/۱-۵۰

^۲ - مجموع الفتاوی ۴۸۱/۲۸

^۳ - منهاج السنه ۱۶۰/۱

یا مختصر درباره نکوهش این فرقه و بطلان شبهه‌های آنها فروگذار نکرده است. اگر متعهد نمی‌شدم که اقوال علما را درباره نکوهش شیعیان رافضی را از آغاز تا دوران معاصر ذکر کنم. به نقل کلام او بسنده می‌کردم و نیازی به سخن دانشمندان دیگر نبود.

نظر امام ذهبی (رحمه الله) (۷۴۸هـ)

او در حاشیه‌ای بر برخی از احادیث جعلی و ساختگی درباره فضایل علی علیه السلام می‌گوید: علی علیه السلام سروری عظیم‌الشان است و خداوند او را از اینکه مردم به وسیله دروغ و امور ساختگی، مناقب او را ثابت کنند بی‌نیاز کرده است. اما شیعیان رافضی عادت کرده‌اند که فقط به امور باطل استناد و استدلال کنند و فضایی را که برای دیگران اثبات شده است نادیده بگیرند و به همین دلیل آنها همواره به امور ساختگی و دروغین استناد و احتجاج کرده و احادیث صحیح را تکذیب می‌کنند و اگر اندکی احساس ترس کنند تقیه در پیش می‌گیرند و صحیحین و سنت را بزرگ می‌دارند و رافضی‌گری و تشیع را لعنت و آن را تقبیح می‌کنند. آنان با نفرین کردن خودشان کاری می‌کنند که یهودیان و مجوسیان با خود نمی‌کنند و انواع جهالت و نادانی نه تنها در میان عوامشان بلکه در بین فضلا و مراجع آنها بسیار فراوان است.

نظر ابن قیم (رحمه الله) (۷۵۱هـ)

در (إغاثة اللفهان) می‌نویسد: شیعیان رافضی به الحاد و کفر تظاهر کرده و در پوشش عشق به خاندان رسول خدا و دوستی آنها نسبت به بزرگان صحابه و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوستان و حامیان او بدگویی می‌کنند.^۱

در کتاب (المنار المنیف) می‌گوید: اما اموری که شیعیان رافضی درباره فضایل علی علیه السلام جعل کرده‌اند بی‌شمار است. حافظ ابویعلی خلیلی در کتاب (الأرشاد) می‌گوید: شیعیان رافضی درباره فضایل علی علیه السلام و اهل بیت تقریباً سه هزار حدیث جعل کرده‌اند و این امر را بعید ندان، زیرا اگر تو در آنچه که نزد آنهاست تحقیق کنی درمی‌یابی که او راست می‌گوید.^۲

^۱ - إغاثة اللفهان ۷۵/۲

^۲ - المنار المنیف ص ۱۰۸

او در همان کتاب پس از ذکر عقیده شیعه امامیه درباره مهدی می‌گوید: اینها برای بشریت تبدیل به ننگ و امر خنده داری شده‌اند که هر عاقلی به آنها می‌خندد.^۱

نظر ابن کثیر (رحمة الله) ۷۷۴ هـ

در شرح حال شیعیان رافضی می‌گوید: اینها فرقه‌ای پست و رذیل هستند که به امور متشابه چنگ زده و امور محکمی را که نزد علمای مسلمان ثابت شده است نادیده می‌گیرند.^۲

او به بیان مهدی از دیدگاه اهل سنت می‌پردازد و می‌نویسد: مهدی ظهور خواهد کرد و ظهور او از سوی سرزمین مشرق خواهد بود نه از سرداب سامرا چنانکه جاهلان شیعه رافضی می‌پندارند و خیال می‌کنند که او الان در آنجا بوده و آخر زمان منتظر خروج او هستند که این نوع هذیان و فریب بزرگ شیطانی است که برای اثبات آن از کتاب، سنت، عقل و استحسان هیچ مدرک، دلیل و برهانی ندارند.^۳

نظر ابو حامد مقدسی (رحمة الله) ۸۸۸ هـ

او در کتابش (الرد علی الرافضة) بعد از بیان بعضی از عقایدشان می‌گوید: هر مسلمان متفکر و اندیشمندی می‌داند که در این فصل درباره عقاید فرقه رافضه با اختلافاتی که با هم دارند، از قبیل کفر صریح، عناد و جهل زشت و قبیح آوردیم موجب می‌شود که هیچ انسان آگاهی، در تکفیر و حکم خروج آنها از دین اسلام و گمراهی‌شان تردید نداشته باشد.^۴

نظر محمد بن عبدالوهاب (رحمة الله) ۱۲۰۶ هـ

او در رساله (الرد علی الرافضة) در تعلیق بر عقیده رجعت در نزد آنها می‌گوید: «ای انسان مومن! بنگر به سبک رأیی و حماقت این نادانان، که چیزهایی جعل می‌کنند که

^۱ - المنار المنيف ص ۱۵۲ چاپ اول: تحقیق عبدالفتاح ابو غده

^۲ - البدایه و النهایه ۲۵۱/۵

^۳ - النهایة فی الفتن والملاحم ۵۵/۱.

^۴ - رساله فی الرد علی الرافضة ابو حامد المقدسی ص ۲۰۰

عقل بدیهی و نقل درست به بطلان آن گواهی می‌دهد، و لازمه این گفته آنها، تکذیب ثوابت و آیات قطعی و احادیث است، و اگر آنها عقل داشتند سخنانی را نمی‌گفتند که مورد مسخره کودکان قرار گیرند و اهل یقین سخنانشان را زشت شمارند، اما خداوند عقل آنها را سلب کرده و مسخ کرده و آنها را به بدگویی نسبت به بهترین بندگانش گرفتار کرده است که علت این امر شقاوتی است که از پیش برای آنها مقدر شده است.^۱

بعد از اینکه رأی آنها درباره جایز بودن ازدواج همزمان فرد با یک زن و عمه آن زن را ذکر کرده است می‌گوید: «با این مثالها روشن می‌شود که شیعیان رافضی جزو افرادی هستند که بیش از همه مردم امر الهی را ترک کرده‌اند و نیز از همه مردم نسبت به آنچه خداوند نهی کرده است حریصتر هستند و بسیاری از آنها از نطفه خبیث به وجود آمده‌اند که در رحم حرام [متعنه] قرار گرفته‌اند. لذا در میان آنها افرادی را می‌بینی که اعتقاد و اعمال پلیدی دارند. و از قدیم گفته شده است که هر چیزی به اصل خود باز می‌گردد.»^۲

همچنین می‌گوید: «امامیه از سنت و بلکه از امت اسلامی جدا و به زنا گرفتار شده‌اند. چه بسیار که باب زنا را از قُبُل (جلو) و از دُبُر (عقب) بر خود باز کرده‌اند. پس آنها چه بسیار سزاوارند که اولاد زنا نام گیرند.»^۳

سخنان امام محمد شوکانی^۴ (رحمه الله) ۱۲۵۰هـ

او می‌گوید: «بدان که این عمل قبیح و بدعت پلید شیعیان رافضی بدترین عواقب و آثار ویران‌کننده‌ای دارد و آن اینکه زمانی که دریافتند که کتاب و سنت با صدای بلند بر علیه آنها فریاد می‌زنند با سنت دشمنی کردند و بعد از طعن نسبت به صحابه^۵ و تشکیک درباره سنت و حاملان آن و بدگویی درباره آنها، تمسک به سنت را دشمنی با

^۱ - رساله فی الرد علی الرافضه شیخ محمد بن عبدالوهاب ص ۳۲

^۲ - رساله فی الرد علی الرافضه شیخ محمد بن عبدالوهاب ص ۳۹

^۳ - رساله فی الرد علی الرافضه شیخ محمد بن عبدالوهاب ص ۴۲

^۴ - امام شوکانی خود از شیعیان زیدیه بوده و سپس از عقیده آنان دست برداشته و به یکی از مجتهدان بزرگ در روش و منبع اهل سنت تبدیل شده است. (مترجم)

اهل بیت و پیروان آنها شمردند. در نتیجه همه سنت را باطل دانسته و درمقابل آن و به جای آن به دروغهای ساختگی چنگ زدند که شامل افتراها و دروغهای زشتی درباره صحابه و همه حاملان سنت و کسانی است که به وسیله آن هدایت شدند و عاملان به سنت نبوی و ناشران آن در میان مردم از جمله تابعین و پیروان تابعان را متهم ساختند به همین دلیل آنها را ناصبی نامیدند و به آنها اتهام دشمنی با امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و فرزندانش را وارد کردند. خداوند ریشه رافضیان را کنده و از بین ببرد.^۱

نظر امام عبدالعزیز بن ولی الله دهلوی (رحمه الله) ۱۲۳۹هـ

او در پایان کتاب عظیم خود (التحفة الاثنی عشریة)^۲ که آن را در رد بر شیعیان رافضی نوشته و آلوسی آن را خلاصه کرده است و به وسیله آن مشهور شده است درباره شیعیان رافضی می گوید: «هر کس که عقاید خبیث و پیامدهای آنها را بشناسد درمی یابد و میداند که آنها از اسلام بهره ای ندارند، و کفر آنها برایش ثابت می شود و از آنها هر کار عجیب و غریبی خواهد دید و مطمئن می شود که آنها منکر امور اولیه حسی و بدیهی هستند و سرزنش و عتاب به ذهنشان خطور نمی کند و به عذاب و عقاب فکر نمی کنند، اگر باطلی را ببینند آن را پسندیده و قبول می کنند و چنانچه حق را ببینند آن را تکذیب و رد می کنند. خداوند می فرماید: ﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ﴿۱۷﴾ صُمْ بِكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾»

«و مثال آنها مانند کسی است که آتش روشن کرده و هنگامی که اطرافش را روشن کند خداوند نورشان را بگیرد و آنها را در تاریکی ترک کند که چیزی را نبینند. آنها کر، کور و لال هستند و از گناهان خویش بر نمی گردد و توبه نمی کنند».^۳

^۱ - قطر الوالی علی الحدیث الولی، شوکانی ص ۳۰۵ و ۳۰۶

^۲ - اصل این کتاب فارسی است و چاپ و منتشر شده است. (مترجم)

^۳ - آیه ۱۷ و ۱۸ سوره بقره

چرک و پلیدی دل‌هایشان را پوشانده است نه می‌فهمند و نه می‌شنوند. انا لله و انا الیه راجعون. آنان در اصول و فروع دین به فسق و گناه آلوده و در آن غوطه‌ور شده‌اند و گمراهی‌های ابلیس بر آنها مسلط شده و از خدا و پیامبرش دور و پیرو ابلیس شده‌اند، وای بر آنها که چه بسیار به اسلام صدمه رسانده‌اند و در شبهات و اوهام سرگردانند.^۱

اقوال اعضای هیئت کبار علمای عربستان

در یکی از فتوهای کمیته دائمی پژوهش‌های علمی و افتاء در ضمن پاسخ درباره اعتقاد شیعیان رافضی آمده است: «مذهب شیعه امامی چه در اصول یا در فروع، مذهبی ساختگی و بدعتی در اسلام است» در فتوای دیگری آمده است: «شیعیان امامیه اثنی عشریه در کتب خود از ائمه خود نقل کرده‌اند قرآنی که عثمان بن عفان رضی الله عنه از طریق حافظان قرآن از صحابه آن را جمع کرده است دارای تحریف و کم و کاست است و بعضی از کلمات و جملات آن، حذف و بعضی از سوره‌ها تحریف شده است، و اگر کسی کتاب (فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الأرباب) را که مؤلف آن حسین بن محمد تقی نوری طبرسی درباره تحریف قرآن نوشته است بخواند این امر را تصدیق می‌کند، از امثال این کتاب که برای دفاع از مذهب شیعیان رافضی نوشته شده است، منهاج الکرامه ابن المطهر حلی است که در آن از منابع صحیح سنت از قبیل صحیح بخاری و مسلم روی گردانی کرده و در استدلال به احکام عقیده و فقه بدان مراجعه نکرده است و برای آن ارزش قایل نبوده است. همچنین به آنها رجوع نمی‌کنند، بلکه کتابهای حدیثی برای خود تألیف کرده و اصول نادرستی را برای خود قرار داده‌اند که در تشخیص احادیث ضعیف و صحیح از یکدیگر [به ادعای خودشان] بدان مراجعه می‌کنند،

^۱ - مختصر التحفه الاثنی عشریه ص ۳۰۰-۳۰۱

^۲ - فتوای کمیته دائمی، جمع احمد درویش ۲۶۸/۲ فتوای شماره (۹۴۲۰)، و این فتوا به امضای علمای ذیل است: شیخ عبدالعزیز بن باز (رئیس کمیته)، شیخ عبدالرزاق عقیفی (نایب رئیس کمیته)، شیخ عبدالله بن غدیان (عضو کمیته).

و از جمله اصول خود رجوع به اقوال امامان معصوم [بنا به ادعایشان] را قرار داده‌اند.^۱ الخ فتوی

این برخی از اقوال امامان پیشین و علمای پس از آنها، همچنین قبل از آنها امامان اهل بیت علیهم‌السلام بود که همگی به این حقیقت اقرار کرده و از طریق آن نصوص متواتری که از آنها در مذمت رافضیان به دست ما رسیده است و آن را بیان داشته‌اند که آنها را با هر گونه شر و رذالتی توصیف کرده‌اند و موضع واحد خود را درمقابل آنان اعلام کرده‌اند و گفته‌اند که آنها جزو دورترین افراد مردم به خیر و هر فضیلتی هستند. و با عبارتهای گوناگون نسبت به خطر زیان و شدت خطرشان هشدار داده‌اند. تا جایی که شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) که بسیار نسبت به آنها شناخت داشت. پس از اینکه آنها را به شدت نکوهش می‌کند در مذمت آنها می‌گوید: «و مرد شیوا سخن نمی‌تواند شرارت و ضررشان برای مسلمانان و اهل اسلام را بشمارد.»

چنانکه سابقاً گذشت خداوند به همه این ائمه و سایر علما که مردم را نسبت به شیعیان رافضی هشدار می‌دادند پاداش خیر دهد، آنها به طور شایسته امت را نصیحت و در این راه تلاش کردند تا اینکه گفته‌ها و هشدارهایشان به حجتی بر مردم تبدیل شده است و برای هر کسی که کوچکترین بهره‌ای از فهم و شناخت شریعت داشته باشد، روشن است که شیعیان رافضی دورترین مردم از حق و حقیقت و نزدیکترین مردم به ظلم و جور هستند و آنها بیش از همه مردم با شریعت مخالفت و نسبت به شریعت و اهل خیر و فضیلت کینه‌توزی می‌کنند و مسلمانان در تاریخ گذشته و معاصرشان به هیچ فرقه‌ای بدتر و خطرناک‌تر از آنها برای دین مبتلا نشده‌اند.

از خداوند می‌خواهیم که هدایتش شامل حالشان شود و مسلمانان را از شر آنها حفظ کند و نیرنگ و مکر آنها را به خودشان بازگرداند و به دست خودشان آنها را هلاک کن، او شنوا و پاسخگوست.

^۱ - فتوای کمیته دائمی ۲۶۹/۲ شماره (۱۱۴۶۱) و امضاهای این فتوا همان امضاهای سابق است.

بخش ششم:

نقدی کلی بر مؤلف و روش او در تألیف کتابهایش

قبل از پرداختن به رد تفصیلی بر مسائلی که مؤلف آن را در اولین کتابش «ثم اهدیت»: «آنگاه هدایت شدم» ذکر کرده است، باید کمی درباره روش و اسلوبی که در تألیف کتابهایش در پیش گرفته است تأمل کرد و همچنین میزان صداقت و امانت و علم او را روشن نماییم تا خواننده قبل از شروع به خواندن این نقد، خودش نسبت به او آگاه شود.

این امر با بیان نادانی، غرور، دروغ، فریب و تناقض‌گویی در گفتار، پیروی از گمان در احکام، عدم توثیق در نقل، مخالفت با اصول تألیف که مورد اعتماد و اسلوب اهل تألیف بوده است و همچنین مخالفت با اسلوبی که خود متعهد به در پیش گرفتن آن بوده است و نیز تضاد آن با عقیده مشهور شیعیان رافضی، روشن می‌شود.

بیان این امور همگی بر مبنای استدلال به اجزای کلام او و تطبیق با اقوال و مسائلی که در کتب مذکور ذکر می‌کند، انجام می‌پذیرد. این امر به تفصیل به ترتیب زیر است:

اولاً: جهل و نادانی تیجانی

آنچه را که مؤلف درباره خودش ذکر و اعتراف کرده است نشان می‌دهد که او کتابخانه شخصی نداشته است تا اینکه شیعیان رافضی در عراق مجموعه‌ای از کتابهایشان را به او اهدا کرده‌اند. او می‌گوید: «من از کتابهای فراوانی که قبل از رسیدنم به منزل رسیده بود غافلگیر شدم و منبع آنها را دانستم ... بسیار خشنود شدم و کتب را در اتاق مخصوصی قرار داده و آن را کتابخانه نام نهادم»^۱.

سپس می‌گوید: «به پایتخت رفتم و صحیح بخاری و مسلم و مسند امام احمد و صحیح ترمذی و موطأ مالک و بقیه کتب مشهور را از آنجا خریدم و منتظر بازگشت به منزل نشدم و در میان راه بین تونس و قفصه در اتوبوس عمومی کتاب بخاری را ورق می‌زدم، «رزیه

^۱ - ثم اهدیت ص ۸۶/۸۷

الخمیس» را جستجو کرده و آرزو می‌کردم که آن را نیابم. اما علیرغم میل آن را پیدا کردم...»^۱.

^۱ - تم اهدیت ص ۸۸

خواننده گرامی کمی تأمل کنید! او می گوید: «کتابها را در مکانی گذاشته و آنجا را کتابخانه نامیدم» گویا او اولین کسی است که کتابخانه را در خانه اختراع کرد و این اسم را بر آن گذاشته و پنداشته است که کسی قبل از او این کار را نکرده است. و سپس اقدام به خرید صحیحین و کتب مشهور حدیث کرده است. زیرا قبلاً آنها را نداشته و گویا حتی آنها را نمی شناخته است.

این در صورتی است که کتابخانه هیچ طالب علم مبتدی و تازه کاری از این کتابها خالی نیست، چه رسد به کسی که خود را در زمره علما به شمار می آورد و به بحث و تألیف در زمینه دقیق ترین مسائل و خطرناکترین موضوعات اعتقادی پردازد.

در جای دیگری از کتاب «ثم اهدیت»: «آنگاه هدایت شدم» مؤلف اعتراف کرده است که شناختی از علوم شریعت نداشته است و به علت شدت جهل و نادانی اش پنداشته است که بحث درباره احوال صحابه بدان علوم نیازی ندارد.

او در ضمن نقل گفتگویی بین او و یک عالم سنی می گوید: «گفت: نمی توانی اجتهاد نمایی جز با داشتن هفده علم و از آن جمله علوم تفسیر، لغت، نحو، صرف، بلاغت، احادیث، تاریخ و غیرذلک.

سخن او را قطع کرده و گفتم: من برای احکام قرآن و سنت میان مردم اجتهاد نمی کنم، تا اینکه در اسلام دارای مذهبی شوم. هرگز! ولی می خواهم بدانم که چه کسی بر حق و چه کسی بر باطل است و اینکه بدانم که مثلاً امام علی بر حق است یا معاویه؟ و این نیازی به احاطه به هفده علم ندارد، بلکه خواندن زندگی هر کدام و اعمالشان برای یافتن حقیقت کفایت می کند.^۱

به همین سبب مؤلف به اشتباهات و جهالت هایی دچار شده است که حتی بر طلبه مرحله ابتدایی نیز مخفی نمی ماند مانند این گفته او در کتاب «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ»: «از آگاهان بپرسید»: «اگر از آنها [اهل سنت] سؤال کنی که این منافقان که وصف آنها در بیشتر از ۱۵۰ آیه در دو سوره توبه و منافقون نازل شده است چه کسانی هستند: به تو

^۱ - ثم اهدیت ص ۱۵۰

پاسخ می‌دهند که عبدالله بن ابی و عبدالله بن ابی سلول بوده و بعد از آن دو هیچ اسمی نمی‌یابند.^۱

همچنین می‌گوید: «چگونه نفاق فقط به ابن ابی سلول و عبدالله بن ابی که در میان عموم مسلمانان مشهور بوده‌اند، محدود می‌شود».^۲

در اینجا گرفتار اشتباهات فاحشی شده است:

اولاً: این که می‌گوید: در دو سوره توبه و منافقون درباره منافقان بیشتر از (۱۵۰) آیه نازل شده است، اشتباه است، در صورتی که مجموع آیات دو سوره توبه و منافقون ۱۵۰ آیه نیستند، توبه ۱۲۹ آیه و منافقون ۱۱ آیه هستند، علاوه بر اینکه همه آیات دو سوره درباره منافقین نیست، سه آیه اخیر سوره منافقین و بسیاری از آیات سوره توبه درباره منافقین نازل نشده است.

همچنین کلام او این مفهوم را می‌رساند که آیه‌های نازل شده درباره منافقین فقط به این دو سوره محدود می‌شود. حال آنکه این اشتباه دیگری است زیرا آیه‌های دیگری درباره منافقان نازل شده است که در این سوره نیست. چنانکه در سوره‌های آل عمران و نساء و مائده و سوره‌های دیگر، درباره منافقین آیاتی نازل شده است.^۳

ثانیاً: غرور مؤلف

مفهوم سخن او در اینجا این است که آیه‌های نازل شده درباره منافقین فقط به این دو سوره محدود می‌شود. این اشتباه دیگری است. درباره منافقان آیات دیگری نازل شده است که در این سوره نیست، چنانکه در سوره و آل عمران و نساء و مائده و بقیه سوره‌ها درباره منافقین نازل شده است.

^۱ - فسألوا أهل الذکر ص ۱۱۹

^۲ - فسألوا أهل الذکر ص ۱۱۹

^۳ - از جمله این آیات می‌توان به آیات ۸-۲۰، ۲۰۴-۲۰۶ بقره، ۱۵۴ و ۱۲۰ آل عمران ۶۰-۷۲، ۶۶-۱۳۸، ۷۳-۱۴۶ نساء، ۴۱، ۵۲، ۵۳ مائده اشاره کرد.

ثانیاً: گمان می‌کند عبدالله بن ابی فردی غیر از عبدالله بن سلول است و آن دو، شخصیت‌های متفاوتی هستند حال آنکه آن دو یک نفر هستند که نام کامل او عبدالله بن ابی بن سلول، رهبر منافقان مدینه است.^۱

ثالثاً: او ادعا می‌کند که اهل سنت غیر از این دو اسم - که او گمان می‌کند دو تا است و در واقع یکی است - نام دیگری نمی‌یابند. این امر نشان دهنده جهل مفراط و مرکب اوست. همچنین ثابت می‌کند که او بسیار گستاخ و پرروست و بدون تحقیق سخن می‌گوید. اگر این فرد به مشهورترین کتابهایی که درباره سیره پیامبر ﷺ تألیف شده است که همان سیره ابن هشام است، مراجعه می‌کرد، می‌دید که مؤلف در جلد دوم کتاب در بیش از ۱۰ صفحه نام بسیاری از منافقان و پدرانشان را ذکر می‌کند. همچنین به بیان آیاتی می‌پردازد که درباره یکایک آنان نازل شده است.^۲ این غیر از آن چیزی است که مؤرخان دیگر و مفسران در کتابهای تفسیر ذکر کرده‌اند.

از جمله نادانی‌های مفراط مؤلف ادعای زیر است: «و آن عده از صحابه را که مرتد شده بودند مانند معاویه، عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه، ابوهریره، عکرمه، کعب الأحبار و صحابه دیگر را شکرگذار نامیدند.»^۳ این ادعا علیرغم اینکه دارای گمراهی و سخنان و ادعاهای باطل فراوانی است که در صفحات آینده به ردّ بر آن خواهیم پرداخت، اما با این وجود دارای اشتباه فاحشی است و آن اینکه او کعب الأحبار را جزو اصحاب پیامبر قلمداد کرده است حال آنکه او جزو تابعین است که پس از وفات پیامبر ﷺ ایمان آورد و در دوران عمر رضی الله عنه به مدینه آمد.^۴ این امر در میان اهل علم مشهور است اما مؤلف به علت جهل و نادانی مفراط گرفتار چنین اشتباه بزرگی شده است.

عموماً می‌توان گفت: اشتباهات مؤلف نشان دهنده جهل و بی‌سوادی مفراط اوست. در اینجا فقط به ذکر نمونه‌هایی از آنها پرداختیم بدون آنکه به رد مفصل بر آنها بپردازیم و در خلال رد بر آنها به تعداد بیشتری از این نوع اشتباهات می‌پردازیم.

^۱ - برای خواندن زندگی نامه او و شرح حالش به سیره ابن هشام ج ۲ ص ۵۵۵، ۴۶۹، ۶۲۰ مراجعه کند.

^۲ - نگاه: سیره ابن هشام ج ۲ ص ۵۴۸-۵۵۷.

^۳ - ثم اهدیت ص ۱۵۸.

^۴ - سیر اعلام النبلاء، ۳/۴۸۹.

شخصیت مؤلف توأم با غرور و خودپسندی مفرط همراه است، که این امر در سخنان او درباره خودش و تزکیه نفسش در جاهای متعددی از کتب او روشن است و به عنوان مثال هنگامی که جریان سفر حج خودش را تعریف می‌کند، می‌گوید: بدین سبب من گمان کردم که خداوند مرا ندا داده است و با عنایت خود مرا احاطه کرده و مرا به آن مقام آورده است که جان‌ها به حسرت و امید رسیدن به آن هستند و چنانچه بدان نرسند می‌میرند.^۱

همچنین می‌گوید: یک عنایت ربانی دیگر این است که هر کدام از حجاج که مرا می‌دید دوستم می‌داشت و آدرس را برای مکاتبه می‌خواست.^۲ همچنین درباره خودش می‌گوید: آوازه من از مرزهای شهرم گذشت و به شهرهای مجاور رسید چه بسیار که مسافری برای نماز جمعه می‌آمد و به حلقه درس من گوش می‌داد و در شهر خود از آن سخن می‌گفت.^۳

همچنین می‌گوید: و به من بشارت دادند که صاحب الزمان [و قصدشان شیخ اسماعیل بود] مرا از بین همه مردم برگزیده است تا از خواص او باشم، قلب من از شنیدن این خبر خوشحال‌کننده به شدت تپید و از تأثیر عنایت ربانی که همچنان مرا از مقامی به مقامی بالاتر و از عالی به عالی‌تر ارتقا می‌داد، گریه کردم.^۴

این شرح مؤلف درباره خودش است که خودش را تمجید و تزکیه می‌کند و این امر، خود برای نقص یک انسان و کمبود در دین، علم و عقل او کافی است، خداوند

می‌فرماید: ﴿فَلَا تُزَكُّوْا اَنْفُسَكُمْ ط هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ اَتَّقَى﴾

«خود را تزکیه نکنید و بی‌عیب جلوه ندهید که او به متقیان داناترین است.»^۵

^۱ - ثم اهدیت ص ۱۴

^۲ - ثم اهدیت ص ۱۴

^۳ - ثم اهدیت ص ۱۶

^۴ - ثم اهدیت ص ۱۷

^۵ - سوره نجم آیه ۳۲

و می‌فرماید: ﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ^ع بَلِ اللَّهُ يُرْسِكِي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٤٩﴾ أَنْظِرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ^ط وَكَفَى بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا ﴿

«آیا نمی‌بینی آنها که خود را تزکیه می‌کنند، بلکه خداوند است هر کس را که بخواهد بی‌عیب جلوه می‌دهد و به هیچ کس حتی ذره‌ای ظلم نخواهد شد بنگر چگونه بر خداوند دروغ می‌بندند و همین دروغ، گناهی آشکار و بسنده است.»^۱

با غوطه‌ور شدن این بیچاره در این حرام بزرگ، گناه بزرگ دیگری را نیز به کارنامه اعمال خود اضافه کرده است و آن افتخار او به گناهانی چون موسیقی و سفرهای فراوان به سرزمین کفر و شناخت او از آنجا است. او درباره سفر به مصر می‌گوید: و از جرأت و صراحت و معلومات زیاد من تعجب می‌کردند اگر از هنر سخن می‌گفتند برایشان ترانه می‌خواندم، چنانچه از زهد و تصوف سخن می‌گفتند به آنها می‌گفتم که من پیرو طریقت تيجانیه و مدنیه هستم. چنانچه درباره غرب صحبت می‌کردند برایشان از پاریس، لندن، بلژیک، هلند، ایتالیا و اسپانیا که در ضمن تعطیلات تابستانی به آنجاها رفته بودم، سخن می‌گفتم و اگر از حج سخن می‌گفتند غافل‌گیر می‌شدند که من به حج رفته و الآن در راه رفتن به عمره هستم و از جاهایی برایشان سخن می‌گفتم که حتی آنهایی که هفت بار به حج رفته بودند آنجاها را نمی‌شناختند مانند غار حرا و غار ثور و مذبح اسماعیل، و اگر از علوم و اختراعات سخن می‌گفتند با ارقام و اعداد و اصطلاحات کنجکاویشان را سیر می‌کردم و اگر از سیاست سخن می‌گفتند با آرای خودم آنها را ساکت می‌کردم.^۲

تا اینکه می‌گوید: مهم‌تر از همه آنچه در این فصل گفته‌ام این است که احساس غرور من بالا رفته و اندکی متکبر می‌شدم و گمان می‌کردم که حالا عالم شده‌ام. چرا نه؟ در حالی که علمای دانشگاه الازهر بدان گواهی می‌دادند و بعضی‌ها به من می‌گفتند که: باید جای اینجا در الازهر باشد، و آنچه باعث ازدیاد فخر و اعتماد به نفس من شد، این بود

^۱ - سوره نساء آیه ۴۹-۵۰

^۲ - تم اهدیت ۲۳-۲۴

که بر اساس ادعای مسئول مسجد رأس الحسین در قاهره، رسول خدا ﷺ به من اذن دخول برای دیدن آثار او را داده بود.^۱

این افتخارات بر مؤلف مبارک باد که او را برای رافضی شدن در زمره ابن سبأ، ابن علقمی، نصیر (الشرك) طوسی، ابن مطهر، خمینی و دیگران قرار داده است.

ما از خداوند می‌خواهیم کرم و سخاوت الهی به ما، سلامت، عافیت و نیک فرجامی عنایت کند ما و مسلمانان را از گمراهی حفظ کند.

ثالثاً: دروغ و نیرنگ او

مثالهای فراوانی از دروغ و تدلیس و تزویر مؤلف در کتابهایش وجود دارد، از آن جمله است:

در کتاب: «الشیعة هم أهل السنة» «اهل سنت واقعی» می‌گوید: همچنان که گذشت آنهایی که اسم اهل سنت و جماعت بر خود گذاشته‌اند کسانی هستند که قائل به خلافت خلفای راشدین [چهار گانه] ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم هستند این چیزی است که امروزه مردم می‌دانند اما حقیقت دردآور این است که علی بن ابیطالب رضی الله عنه در نزد اهل سنت جزو خلفای راشدین نیست و به خلافت مشروع او اعتراف نمی‌کنند تا اینکه پس از سالیان دراز او را به خلفای ثلاثه (سه گانه) ملحق کردند و آن در سال ۲۳۰ هجری در زمان احمد بن حنبل بوده است، اما صحابه [غیر شیعه] خلفا، پادشاهان و امرایی که از دوران ابوبکر تا زمان معتصم، بر مسلمانان حکم رانده‌اند، هیچ کدام به خلافت علی بن ابیطالب هرگز اعتراف نکرده‌اند. بلکه بعضی از آنها او را لعن کرده و او را جزو مسلمانان به شمار نمی‌آوردند. در غیر این صورت چگونه جایز است او را روی منابر لعن کنند و دشنام دهند.^۲

همچنین می‌گوید: به همین دلیل گفتیم اهل سنت و جماعت سالیان درازی پس از دوران احمد بن حنبل به خلافت علی اعتراف کردند، درست است که احمد بن حنبل

^۱ - ثم اهدیت ۲۴

^۲ - الشیعة هم أهل السنة ص ۴۵

اولین کسی است که آن را اعلام کرد. اما چنانکه گذشت اهل حدیث آن را نپذیرفتند. زیرا پیرو عبدالله بن عمر بودند.^۱

این ادعای او که اهل سنت به خلافت علی اعتراف نکرده و سالیان طولانی بعد از احمد ابن حنبل، آن را شرعی و قانونی دانستند و اینکه صحابه چنین اعتقادی داشتند و برخی از آنها علی را تکفیر می کردند، افترای بسیار بزرگ و دروغ بسیار زشتی بر اهل سنت و جماعت است. محبت و موالات علی علیه السلام او و اعتقاد به صحت خلافت او بعد از خلفای سه گانه، و اینکه او خلیفه چهارم مسلمانان است، مورد اجماع و اتفاق همه اهل سنت در همه زمانهای مختلف و در همه سرزمینها از دوران صحابه تا امروز است و این مسأله چنان بین عوام و خواص مشهور و متواتر است که به یکی از ضروریات و مسلمات آنها تبدیل شده است و فقط کسی که در دریای نادانی غرق شده است و یا به دام دروغ و بهتان گرفتار است، درباره آن تردید و منازعه می کند.

بنابراین ادعای این رافضی در این باره از روشن ترین و قوی ترین شواهد و دلایل بر میزان دروغ گویی و افترای اوست.

همچنین از جمله دروغها و نیرنگهای او در کتابش «ثم اهدیت»: «آنگاه هدایت شدم» این است که می گوید: از جمله احادیثی که بدان چنگ زدم و مرا به پیروی از امام علی علیه السلام در آورد احادیثی بود که کتب صحیح اهل سنت آنها را تخریج و بر صحت آنها تأکید کرده اند و شیعیان چندین برابر آن را دارند اما [بر طبق عادت] من فقط به احادیثی استناد و استدلال می کنم که هر دو مذهب و فرقه بر صحت آن اتفاق و اجماع دارند.^۲

سپس چندین حدیث آورده است که بعضی از آنها عبارتند از:

حدیث: «أنا مدینة العلم و علی بابها»: «من شهر علم هستم و علی در آن است»

حدیث: «إن هذا أخی و وصیی و خلیفتی من بعدی فاسمعوا له و اطیعوا»:

«بی تردید این [علی] برادر و وصی و خلیفه بعد از من است، سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید».

^۱ - الشیعة هم أهل السنة ص ۴۸- ۴۹

^۲ - ثم اهدیت ص ۱۷۲

حدیث: «من سرّه أن یحیا حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنّة عدن غرسها ربی فلیوال علیاً من بعدی و لیوال ولیه»: «هر کس که دوست دارد مثل من زندگی کرده و به مثل مرگ من بمیرد و در بهشت برین [جنت عدن] که خداوند آن را کاشته است ساکن شود، بعد از من دوستدار علی شود و دوستان او را دوست بدارد...»^۱

این دروغ و فریبی بیش نیست. زیرا احادیث مذکور نه در کتب صحیح اهل سنت وجود دارد و نه آنها را صحیح دانسته‌اند و نه تنها آنها را صحیح نمی‌دانند، بلکه همه آنها را ساختگی و باطل دانسته‌اند.^۲ در صفحات آینده در رد بر مؤلف در این باره سخن خواهیم گفت. اما در این جا می‌خواهم دروغهای او را در ادعاهایش روشن کنم.

از جمله دروغهایش این است که ادعا می‌کند در مدینه منوره سربازان به حجاج حمله می‌کنند، می‌گویند: قبرستان بقیع را زیارت کردم و ایستاده بودم و بر ارواح اموات اهل بیت گریه می‌کردم. در کنار من پیرمردی ایستاده بود که می‌گریست و از گریه‌اش فهمیدم که شیعه است. رو به قبله کرد و شروع به خواندن نماز کرد. ناگهان سربازی به سرعت آمد. گویی که حرکاتش را زیر نظر داشت. پیرمرد در سجده بود که او را لگد زد و به پشت انداخت و پیرمرد بیچاره چند دقیقه‌ای بیهوش شد و آن سرباز شروع به زدن و فحش دادن به او کرد، دلم برای آن پیرمرد سوخت. گمان کردم مرده است. کنجکاو و دلسوزی مرا واداشت تا از سرباز بپرسم: شایسته نیست. چرا او را در حالت نماز می‌زنی؟ بر سرم فریاد کشید و گفت: ساکت شو، مداخله نکن و گرنه با خودت نیز چنین رفتار می‌کنم.^۳

^۱ - ثم اهدیت ص ۱۷۲-۱۹۱-۱۷۶ -

^۲ - مراجعه شود به: الموضوعات لابن الجوزی ۳۵۷/۱، التذکره فی الاحادیث المشتهره: الزرکشی ص ۱۶۳ المقاصد الحسنی السخاوی ص ۱۶۹، کشف الخفاء العجلونی ۲۰۳/۱، مجموع الفتاوی، شیخ الاسلام ابن تیمیه ۴/۴۱۰، منهاج السنة: ابن تیمیه ۷/۲۹۹ ۳۵۴ التلخیص، الذهبی المستدرک للحاکم ۳/۱۳۹

^۳ - ثم اهدیت ص ۸۳-۸۲

دروغ و افترای او در این داستان بر همگان آشکار است و هر مسلمانی که برای حج، عمره یا هر کار دیگری این سرزمین را زیارت کرده باشد - و تعدادشان چه بسیار فراوان است - هر ساله به میلیون‌ها نفر می‌رسد، همگی شاهد امنیت و احترام به حجاج و معتمرین بوده و نظاره‌گر آرامش جسمی و روحی آنها از طریق خدماتی هستند که دولت عربستان سعودی به آنها ارائه می‌کند و برای خدمت به حجاج تکنولوژی را در همه زمینه‌ها به کار گرفته است و نیروی انسانی را در کشور برای تقدیم همه نوع تسهیلات به میدان آورده و مؤسسات مختلفی را برای این منظور ایجاد کرده است. این علاوه بر خوشرفتاری و مهربانی کارکنان و مأموران سعودی با حجاج است تا جایی که به علت راحتی و آرامش و امنیت فراوانی که حجاج و عمره‌گذاران دارند و آن اولاً به فضل الهی و ثانیاً تلاش دولت عربستان است، سفر حج و عمره به یک سفر توریستی شباهت پیدا کرده است. اما همگی می‌دانند که شیعیان رافضی به ویژه در ایام حج اهل فتنه و جنجال هستند و با این وجود دولت عربستان به آسانترین راه شر آنها را از بین می‌برد و بدی را با نیکی جواب داده و امنیت این سرزمین را که وظیفه آن در برابر خداوند و مسلمانان است، حفظ می‌کند. این امری است که بر هیچ فرد آگاهی پوشیده نیست، و مخصوصاً میلیون‌ها حاجی و عمره‌گذار که هر ساله به آنجا می‌روند آن را به خوبی می‌دانند. پس این دروغگو و آشوبگر دست‌پرورده شیعیان رافضی و دلقک آنها چه کسی را می‌فریبد؟] در حالی که شیعیان رافضی حتی خود نیز این حقیقت را می‌دانند.

رابعاً: تناقض در گفتار مؤلف

مؤلف در سخنان و نتایجی که از آنها می‌گیرد تناقض‌گویی می‌کند و تقریباً هر مسأله‌ای را که ذکر می‌کند در جای دیگر آن را نقض می‌کند. این امر به مشخصه بارز او در کتاب تبدیل شده است. جای تعجب ندارد. زیرا این خود از نشانه‌های بارز فرقه‌ها باطل و اهل بدعت است. زیرا اقوال و احکام آنها بر مبنای آرا و خواسته‌های افراد است.

خداوند می‌فرماید: «ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً» «اگر قرآن از سوی غیر خداوند می‌بود بی‌تردید در آن اختلاف فراوانی می‌یافتند»^۱.

و از جمله این تناقضها:

۱- در کتاب «الشیعه هم أهل السنه»: «اهل سنت واقعی» می‌گوید: در این مورد یک دلیل برای ما کافی است که حجت بالغه است چنانکه گذشت اهل سنت و جماعت جز تا قرن دوم هجری به عنوان عکس‌العملی در مقابل شیعیان که دوستان اهل بیت بوده و فقط از آنها پیروی کردند، شناخته شده نبودند. ما در فقه آنها چیزی نمی‌یابیم. همه اعتقاداتشان به سنت پیامبر برمی‌گردد که از طریق اهل بیت روایت شده است.^۲

این در تضاد با گفته‌اش در همان کتاب است که می‌گوید: «و اگر بخواهیم به تفصیل سخن بگوییم باید گفت: اهل سنت و جماعت آنهایی هستند که به رهبری حکام اموی و عباسی به جنگ با اهل بیت قیام کردند. به همین دلیل اگر در عقاید و کتب حدیث آنها بنگری چیز قابل ذکری از فقه اهل بیت در آن نمی‌بینی، و درمی‌یابی که همه فقه و روایات آنها به دشمنان اهل بیت منسوب است»^۳.

در عبارت اول مدعی شده است که همه اعتقادات و فقه اهل سنت به اهل بیت بازمی‌گردد. و در عبارت دوم کاملاً در تضاد با مطالب قبل سخن می‌گوید و ادعا می‌کند که اهل سنت همه اعتقادات و فقه خود را از دشمنان و مخالفان اهل بیت گرفته و هیچ اثر قابل ملاحظه‌ای را از فقه اهل بیت در نزد آنها نمی‌یابی.

۲- می‌گوید: شایان ذکر است که شیعیان به منابع شریعت یعنی کتاب و سنت پایبند هستند و چیزی را به آن نیفزودند. علت آن وجود نصوص کافی از سوی امامان آنها درباره هر مسأله‌ای است که مورد نیاز باشد.^۴

^۱ - آیه ۸۲ سوره نساء

^۲ - الشیعه هم أهل السنة ص ۳۰۰

^۳ - الشیعه هم أهل سنة ص ۲۹۵

^۴ - الشیعه هم أهل السنة ص ۱۳۸

این سخن در تضاد با گفته‌اش است که می‌گوید: «از آن زمان تا کنون سلسله فقهای مجتهد به طور متوالی و بدون انقطاع ادامه داشته و در هر عصری یک یا چند مرجع شیعه ظهور کرده است و مردم براساس رساله‌های علمیه‌ای که هر مرجع احکام آن را از قرآن و سنت استنباط کرده است در عمل از آنها تقلید می‌کنند. اما در امور جدید که در این قرن به سبب پیشرفت علم و تکنولوژی به وجود آمده است، اجتهاد می‌کنند.^۱

در عبارت اول می‌گوید که شیعیان به نصوص کتاب و سنت پایبند هستند و بخاطر وجود نصوص کافی در نزد آنها در هر مساله‌ای چیزی به کتاب و سنت نیفزوده‌اند. ولی در عبارت دوم می‌نویسد که سلسله فقهای مجتهد شیعه در هر عصری ادامه داشته و آنها احکامی را که درباره مسائل جدید نیاز دارند از نصوص استنباط می‌کنند.

۳- او می‌گوید: «اما صحابه غیر شیعه و خلفا و پادشاهان و امرایی که از دوران ابوبکر و تا دوران خلیفه عباسی معتصم حکومت کرده‌اند هرگز به خلافت علی بن ابی طالب اعتراف نکرده و بلکه برخی او را لعن می‌کردند و او را جزو مسلمانان نمی‌دانستند».^۲

همچنین می‌گوید: «به همین دلیل گفتیم اهل سنت و جماعت خلافت علی را تا مدتی طولانی پس از احمد بن حنبل نپذیرفته‌اند».^۳ و نصوص بسیاری در این باره می‌آورد.^۴ سپس در تعارض با گفته قبلی‌اش می‌گوید: «اما خلافت علی به وسیله بیعت مهاجران و انصار با او و بدون جبر و اکراه انجام شد و نامه‌ای مبنی بر بیعت با او به همه سرزمینها نوشته شد و همه والیان جز معاویه در شام او را به خلافت پذیرفتند».^۵

همچنین می‌گوید: «آیا کسی از ابن عمر و آن گروه از اهل سنت و جماعت که پیرو او هستند. می‌پرسد که در کجای تاریخ چنین اجماعی برای خلیفه‌ای جز امیرالمومنین علی بن ابیطالب به وجود داشته است».^۶

^۱ - الشیعه هم أهل السنة ص ۱۴۴

^۲ - الشیعه هم أهل السنة «اهل سنت واقعی» ص ۴۵

^۳ - الشیعه هم أهل السنة «اهل سنت واقعی» ص ۴۸

^۴ - الشیعه هم أهل السنة «اهل سنت واقعی» ص ۲۴-۴۹-۱۵۲-۲۲۹-۲۳۰

^۵ - الشیعه هم أهل سنة «اهل سنت واقعی» ص ۲۳۲

^۶ - الشیعه هم أهل السنة «اهل سنت واقعی» ص ۲۳۱

همچنین درباره ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: «می‌بینم که او از بیعت با علی که مسلمانان بر آن اجماع داشتند، خودداری می‌کند».^۱

^۱ - الشیعه هم أهل السنة «اهل سنت واقعی» ص ۲۳۲

ما نمی‌دانیم که کدام گفته‌اش را تصدیق کنیم، این ادعای او که اهل سنت تا زمان احمد بن حنبل به خلافت علی اعتراف نکرده‌اند، یا اینکه گفته دیگر او را که می‌گوید: از روز اول بدون جبر و اکراهی همگی به خلافت علی اذعان و درباره آن اجماع کرده‌اند!!

۴- تیجانی می‌گوید: «در این باره تاریخ برای ما ثبت کرده است که امام علی بطور کلی از همه صحابه داناتر بود و همه آنها در مسایل مهم به او مراجعه می‌کردند، و اینکه او به کسی مراجعه کند ثابت نشده است ابوبکر می‌گوید: خداوند مرا در مشکلی تنها نگذارد که ابوالحسن در آنجا نباشد، عمر می‌گوید: اگر علی نمی‌بود بی‌تردید عمر هلاک می‌شد.^۱ این مطالب با این ادعا در تناقض است که می‌گوید: آنها علی بن ابیطالب را طرد و در خانه‌اش زندانی کردند و در مدت ۲۵ سال او را در امور حکومتشان شرکت ندادند. تا او را ذلیل و تحقیر کنند و مردم را از او دور نگه دارند. علی علیه السلام در مدت خلافت ابوبکر، عمر و عثمان عملاً خانه‌نشین شده بود و همگی در تحقیر او می‌کوشیدند و نورش را خاموش و فضایل و مناقب او را مخفی نگه داشته بودند.^۲

۵- همچنین می‌گوید: «و این امر مورد پسند قریش قرار نگرفت به همین دلیل پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله قیام کردند و برای از بین بردن همه عترت تلاش کردند و گرد خانه فاطمه را با هیزم چیدند و اگر علی علیه السلام تسلیم نمی‌شد و از حقش در خلافت نمی‌گذشت و مسالمت در پیش نمی‌گرفت، همگی نابود می‌شدند و اسلام در همان روز پایان می‌یافت.»^۳

این سخن بی‌ارزش در تعارض کلی و تضاد کامل با جواب سوالی است که ادعا می‌کند برایش پیش آمده و می‌گوید: آیا امام علی به واقعیت تن در داد و با جماعت بیعت نمود؟ پاسخ می‌دهد: «هرگز!» امام علی به واقعیت موجود تن در نداد و ساکت نشد. بلکه علیه آنها به هر چیزی استناد و استدلال کرد و علی رغم تهدید آنها بیعت را

^۱ - ثم اهدیت «آنگاه هدایت شدم» ص ۱۷۳

^۲ - فاسالوا اهل الذکر ص ۲۵۲

^۳ - الشیعه هم اهل السنه «اهل سنت واقعی» ص ۱۱۰-۱۱

نپذیرفت. ... علی ساکت نشد و در طول عمرش هر زمان که فرصتی پیدا می‌کرد ظلمی را که بر او رفته و حقی را که از او غصب شده بود، بیان می‌کرد. وجود خطبه مشهور شقیه در این باره برای اثبات آنچه در این باره گفته است کافی است.^۱

۶- همچنین می‌گوید: مسلمانان بدون هیچ اختلافی درباره مودت اهل بیت اتفاق کرده و در مورد امور دیگر با هم اختلاف دارند.^۲

این گفته با سخنش درباره اهل بیت تضاد دارد که می‌گوید: «به همین سبب است که شما وجودی از آنها [اهل بیت] را در میان اهل سنت و جماعت نمی‌یابی، و در فهرست امامان و خلفایی که به آنها اقتدا می‌کنند یک نفر از ائمه اهل بیت علیهم السلام وجود ندارد».^۳

۷- همچنین می‌گوید: «علاوه بر این، امام علی هنگامی که خلافت را بر عهده گرفت مردم را به سنت نبوی باز می‌گرداند و اولین چیزی که بدان دست زد توزیع بیت المال بود...^۴» و می‌افزاید: «و کافی است که علی بن ابیطالب رضی الله عنه مردم را به سنت نبوی بازگرداند تا اینکه صحابه که به بدعت‌های عمر رضی الله عنه عادت کرده بودند بر او قیام کنند».^۵

همچنین می‌گوید: بی‌تردید امیر المومنین علی رضی الله عنه همانند خلفای پیش مردم را به زور و نیرو به بیعت مجبور نکرد. اما به احکام قرآن و سنت پایبند بود و آنها را هیچ تغییری نداد.^۶

همه اینها در تضاد و تعارض با گفته های دیگر است که مثلاً می‌گوید: اگرچه علی رضی الله عنه تنها مخالفی بود که با کوشش فراوانی در ایام خلافتش برای بازگشت مردم به سوی

^۱ - فاسالوا اهل الذکر «از آگاهان پرسید» ص ۲۵۰-۲۵۱

^۲ - فاسالوا اهل الذکر ص ۱۶۴

^۳ - الشیعه هم اهل السنه ص ۲۳۸

^۴ - الشیعه هم اهل السنه ص ۱۸۹

^۵ - الشیعه هم اهل السنه ص ۱۹۰

^۶ - الشیعه هم اهل السنه ص ۱۹۸

سنت فعلی و قولی و احکام پیامبر ﷺ تلاش کرد اما این کار نتیجه‌ای نداشت زیرا مخالفان، او را به جنگهای طولانی مشغول کردند.^۱

همچنین می‌گوید: «این کتب و صحاح آنهاست که صحت ادعای ما را تأیید می‌کند که او ﷺ با تمام تلاش، سعی در احیای سنت نبوی و بازگرداندن مردم بدان نمود، اما چنانچه خود او گفته است کسی که از او اطاعت نکند، رأیی ندارد.^۲» و نیز می‌گوید: خلافتش را با جنگهای خونین که اهل جمل، شامیان و خوارج بر او تحمیل کردند به پایان رساند و فقط با شهادتش از آنها رهایی پیدا کرد، در حالی که او برای امت پیامبر ﷺ افسوس می‌خورد.^۳

اینها نمونه‌های از تناقضات و تعارضاتی است که در کتب او آمده است، و اگر همه تناقضات مؤلف را ذکر می‌کردم می‌توانستم خیلی بیشتر از اینها مطلب را طولانی کنم. اما من به اینها اکتفا می‌کنم تا مطلب طولانی نشود و به هدف اصلی‌مان که بیان تناقض، پریشانی و شک و تردید تیجانی است برسیم که موجب می‌شود به نقل او اطمینان نکنیم و حکم او را نپذیریم.

خامساً: پیروی از هوای نفس و حدس و گمان در حکم دادن

مؤلف در احکام و مسایلی که بیان می‌کند اساس درست و روش صحیحی، مانند استدلال به نصوص و استفاده از سخنان علما در بحث مسایل و تحقیق، درپیش نمی‌گیرد. اما او دارای روشی منحصر به فرد است در این باره است که عبارت اصل قرارداد و تأیید مسایل تنها به وسیله ظن و گمان محض ثابت نمی‌شود و حتی این روش او شامل احادیث نبوی و روایتهای تاریخی نیز می‌شود که بر اساس غلبه ظن و گمان و رأی محض آنها را نفی و یا اثبات می‌کند که هیچ مبنا و توجیه معقول و یا منقول درستی ندارد، و این روش او در کتابهایش است، و من در اینجا برای مثال نمونه‌هایی را ذکر می‌کنم:....

^۱ - الشیعه هم اهل السنه ص ۲۶۰

^۲ - الشیعه هم اهل السنه ص ۱۸۲

^۳ - لاکون مع الصادقین ص ۸۱

در کتاب «فاسالوا اهل الذکر»: «از آگاهان پرسید» می‌گوید: «امویانی که بر مردم حکومت می‌کردند و در راس آنها معاویه بن ابی‌سفیان رضی الله عنه قرار داشت، هیچگاه معتقد نبوده‌اند به اینکه محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله از طرف خداوند به پیامبری مبعوث شده است و او واقعاً پیامبر خداست و گمان غالب آن است که آنها معتقد بودند که او ساحر است»^۱.

این حکمی خطرناک درباره حکام مسلمانی است که بعد از خلفای راشدین آمده و بخش اعظم قرن پیامبر صلی الله علیه و آله را حکومت آنها تشکیل می‌دهد. قرنی که بهترین قرن‌ها بوده است و همچنین شامل ثلث اول قرن دوم که قرن برتر می‌باشد و در دوران آنها فتوحات، و عزت اسلام و مسلمانان و برپایی سنت و کمک به پیروان آن به وجود آمد که دلیل بر صدق ایمان و دیندار بودن آنهاست و اخبار آنها مبنی بر عدالت، تقوا و صلاح آنها در میان خاص و عام امت در طول زمان و گردش دوران منتشر شده و به حد تواتر رسیده است. به ویژه آنچه درباره صحابی بزرگوار معاویه بن ابی‌سفیان و تابعی بزرگ عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه ثابت شده است. تا اینکه این افتراگوی کذاب و مجرم در این دوران ظاهر شده و آن حکم گستاخ را صادر کرده است که این حکام هرگز بعثت نبوی را تصدیق نکرده و معتقد به صدق رسالت او نبوده‌اند، این حکمی است که عاری از هر دلیل و برهانی بوده و هیچ روایتی آن را تایید نکرده است و بهتان و تزویر آشکاری است. آن کذاب حتی به این امر نیز اکتفا نکرده و دوباره حکم دیگری صادر و تصریح کرده است که سند او غلبه ظن است، وی می‌گوید: و ظن غالب آنست که آنها معتقدند پیامبر صلی الله علیه و آله ساحری بوده است. ... آری این مجرم این‌گونه درباره برگزیدگان این امت چنین احکامی را صادر می‌کند و سند او غلبه ظن است که خداوند او را به سزای اعمالش برساند.

شبییه این مطلب این گفته اوست: «و ظن غالب این است که معتقدان به شورا در خلافت و موسسان آن همان کسانی هستند که نازل شدن آن درباره حقیقت آن در روز غدیر خم را تحریف کردند»^۲.

^۱ فاسالوا اهل الذکر ص ۴۱

^۲ - لاکون مع الصادقین ص ۷۱

همچنین درباره عبدالرحمن بن عوف می‌گوید: «و ظن غالب آن است که او به امیر المومنین علی بن ابیطالب پیشنهاد کرده که در میان آنها براساس کتاب خدا و سنت شیخین حکومت کند و او این پیشنهاد را رد نمود.»^۱

همچنین می‌گوید: «بدین سبب من شخصاً معتقدم بعضی از صحابه نهی از متعه و تحریم آن را به پیامبر ﷺ نسبت داده‌اند تا موضع عمر بن خطاب و رای او را توجیه کنند.»^۲

در مقابل این افتراء، زشت‌گویی و تهمت‌های باطل و بی‌اساس درباره اصحاب پیامبر ﷺ و برگزیدگان پیشین این امت اعم از امامان و علمای مسلمین که مبنای او در همه این افتراها گمان، هوی و هوس خالی از دلیل بوده است در مقابل می‌بینیم که شیعیان رافضی را مدح و ثنا کرده و از مذهبشان تعریف و تمجید می‌کند.

در ضمن سخنش درباره زیارت عراق و نگاهش به شیعیان رافضی در حال طواف قبرها که آنها را مسح و لمس می‌کنند، می‌گوید: «به پیرمردهای سالخورده‌ای نگاه می‌کردم که عمامه‌های سیاه و سفیدی بر سر داشتند و در پیشانی آنها آثار سجده دیده می‌شد و آن ریشه‌های بلند که عطرها خوشبویی از آن به مشام می‌رسید، بر هیبت آنها می‌افزود و آنها نگاههای تندی داشتند. هر گاه یکی از آنها وارد مقبره می‌شد گریه او را فرا می‌گرفت و از خود پرسیدم که آیا ممکن است این اشکها همه دروغ باشد؟ آیا می‌شود این بزرگسالان همه در خطا باشند؟!»^۳

در جای دیگر می‌گوید: «عبادتها، نماز، دعا، اخلاق، احترامشان به علما مرا مجذوب خود ساخت تا حدی که آرزو می‌کردم که ای کاش مانند آنها باشم.»^۴

اما روش او در حکم به صحت و ضعف احادیث، عجیب و استثنائی است که فکر نمی‌کنم قبل از او کسی چنین عمل کرده باشد، حتی آنهایی که در چنین مواردی اسلوب

^۱ - الشیعه هم اهل السنه ص ۱۷۹

^۲ - لاکون مع الصادقین : همراه با راستگویان ص ۱۵۹

^۳ - ثم اهدیت ص ۳۶-۳۷

^۴ - ثم اهدیت « آنگاه هدایت شدم» ص ۴۳

عقلانی در پیش گرفته‌اند و احادیث را با عقل خود می‌سنجند و آنچه را که موافق آن باشد قبول و آنچه مخالف عقلشان باشد تضعیف و ترک می‌کنند. اما این شخص براساس هوی و هوس خود با احادیث برخورد کرده است و هر جا که می‌خواهد آن را تصحیح و یا تضعیف و متن احادیث را کم و زیاد می‌کند. حتی بخشی از یک حدیث را صحیح و یا ضعیف می‌دارند. همه اینها را بر اساس هوس و گمان و بدون استدلال و اطمینان از احکام صادره انجام می‌دهد. از آن جمله حدیث ابن عمر را که مسلم آن را روایت کرده است می‌آورد و می‌گوید: «پیامبر ﷺ از خانه عایشه خارج شد و گفت: راس کفر از اینجا خارج می‌شود جایی که شاخ شیطان از آن بیرون می‌آید، از مشرق».^۱

بعد از نقل این حدیث و حذف عبارت اخیر آن [یعنی از مشرق] می‌گوید: «اضافه‌ای که بدان افزوده‌اند [یعنی از شرق] هیچ اعتباری ندارد و ساختگی بودن آن واضح است تا گناهان ام المؤمنین را سبک کنند و آن را از دوش او بردارند این تهمت را از او دور نگه دارند».^۲

از احادیثی که به آنها طعن وارد کرده است حدیث صحیحی است که بخاری آن را از عایشه روایت کرده است که می‌گوید: «با پیامبر ﷺ حج را به جای آوردیم و روز نحر [قربانی] افاضه کردیم [طواف حج را به جا آوردیم] پس صفیه همسر پیامبر دچار عادت ماهیانه شد و پیامبر ﷺ از او چیزی را خواست که مرد از همسرش می‌خواهد. گفتم: ای پیامبر خدا ﷺ او در عادت ماهیانه به سر می‌برد».^۳

تیجانی در ادامه می‌گوید: «خدا به حسابش برسد! باید درباره پیامبری که می‌خواهد در ملاً عام و با اطلاع همسر دیگرش با همسرش نزدیکی کند تعجب کرد. پس او به پیامبر ﷺ می‌گوید: همسرت در عادت ماهیانه است در حالی که زن مورد نظر در این باره چیزی نمی‌داند».^۴

^۱ - مسلم در کتاب فتن فصل الفتن من المشرق (...). ۴/۲۲۲۸ ح ۲۹۰۵ آن را روایت کرده است

^۲ - فاسالوا اهل الذکر ص ۱۰۵

^۳ - بخاری در کتاب حج (فصل زیاده یوم النحر) ۳/۵۶۷ ح ۱۷۳۲ آن را روایت کرده است

^۴ - فاسالوا اهل الذکر ص ۲۶۶

به همین ترتیب نسبت به اسلوب در حدیث عایشه و عثمان که مسلم در صحیح خود آن را روایت کرده است طعن وارد کرده است: «ابوبکر از رسول خدا ﷺ اجازه ورود خواست در حالی که او در بستر دراز کشیده و پارچه [شویه به عبای] عایشه را به خود پیچیده بود در همین حالت به ابوبکر اجازه دخول داد، کارش را انجام داد و بازگشت. سپس عمر اذن دخول خواست در همان حالت به او نیز اجازه داد، و کارش را انجام داد و عمر نیز بازگشت. عثمان می گوید: من هم اجازه ورود خواستم. [پیامبر] نشست و به عایشه گفت: لباست بر خود جمع کن! کارم را انجام دادم و بازگشتم...». حدیث^۱ بعد از نیش و کنایه و تمسخر نسبت به جعلی بودن حدیث می گوید: «این دیگر چه پیامبری است که به اصحاب خود در حالی که لباس همسرش عایشه را به خود پیچیده است اجازه ورود می دهد و همسرش در کنار او با لباسی مبتذل نشسته است تا اینکه عثمان می آید و می نشیند و در این هنگام پیامبر به همسرش دستور می دهد که لباسش را مرتب کند.»^۲ خداوند این دروغگوی مفتری را به سزای اعمالش برساند.

طعن و تمسخر او درباره این دو حدیث و احادیث دیگری که مرتبط با شخصیت پیامبر ﷺ است و از نقل آن به علت قبح و تکذیبی که درباره احادیث صحیح وارد می کند و یاران پیامبر را به جعل آنها متهم می کند این کار در واقع طعن نسبت به خود پیامبر ﷺ و بی احترامی به مقام شریف و اخلاق رفیع آن بزرگوار و نیش و کنایه زدن به همسران پاک و عقیقه اوست به اجماع امت این گونه افتراها و کاستن از مقام پیامبر ﷺ کفر صریح است و شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) اجماع علما را بر کفر کسانی نقل کرده است که پیامبر ﷺ را دشنام دهند و یا از او عیب جویی کنند و سخنانشان را در این باره ذکر کرده است.

امام احمد می گوید: کسی که پیامبر ﷺ را دشنام دهد یا او را مذمت کند خواه مسلمان باشد یا کافر حکم او قتل است و من معتقدم باید او را بدون درخواست توبه از او به قتل رساند.

^۱ - صحیح مسلم کتاب فضایل الصحابه فصل من فضل عثمان بن عفان ؓ ۱۸۶۶/۴ ح ۲۴۰۲

^۲ - فاسألوا أهل الذکر ص ۲۶۷

ابن قاسم از امام مالک نقل کرده است که می‌گوید: هر کس پیامبر ﷺ را دشنام دهد کشته می‌شود و نیازی به طلب توبه از او نیست. ابن قاسم اضافه کرده است: اگر کسی پیامبر ﷺ را دشنام دهد یا از او عیب‌جویی کند، مانند زندیق کشته می‌شود و خداوند احترام پیامبر ﷺ را واجب کرده است.

ابن وهب از امام مالک نقل کرده است که می‌گوید: هر کس بگوید: لباس پیامبر ﷺ کثیف است و قصد او عیب‌جویی باشد کشته می‌شود و او واجب‌القتل است. همچنین ابوحنیفه و یارانش گفته‌اند که کسی که بر پیامبر ﷺ ایراد وارد کند یا بگوید من از او براءت می‌جویم یا او را تکذیب کند، مرتد است.

همچنین یاران شافعی (رحمه الله) چنین گفته‌اند: هر کس به پیامبر خدا ﷺ تعرض و یا اهانت کند از جمله اینکه او را به صراحت دشنام دهد کافر است چون اهانت به پیامبر ﷺ کفر است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) بعد از ذکر این اقوال می‌گوید: عبارتها و نصوص علمای همه مذاهب بر این امر اتفاق دارد که عیب‌جویی و خرده‌گیری از پیامبر ﷺ کفری است که خون را مباح می‌کند و علما در مورد طلب توبه از مرتکب آن اختلاف دارند. در این باره میان کسی که قصدش عیب‌جویی از او باشد و اما منظور او امر دیگری باشد که دشنام و ناسزا از پیامدهای آن است، یا اینکه بدون قصد و فقط با هدف شوخی و مزاح و یا هر چیز دیگری مرتکب آن شود.^۱

همچنین قاضی عیاض در باره این امر اجماع مسلمانان را نقل کرده است و می‌گوید: هر کس که از پیامبر ﷺ بدگویی و یا عیب‌جویی کند و یا به او در نسب یا دین یا یکی از ویژگی‌ها و صفات او نسبت نقص دهد یا به پیامبر ﷺ تعرض کند یا از طریق دشنام او را به چیزی تشبیه و تحقیر کند یا او را در هر صورتی کوچک بشمارد، یا به تمسخر بگیرد و از او بدگویی کند در واقع به او دشنام داده است و حکم چنین فردی قتل است و هیچ کدام از موارد مذکور از این حکم مستثنی نیست چه آنچه صراحتاً باشد یا با کنایه.

^۱ - الصارم المسلول ص ۵۲۷، راجع به نقل قولها ص ۵۲۶ و ۲۵۲ به همین کتاب مراجعه شود

همچنین کسی که او را لعنت یا علیه او دعا کند یا آرزوی رسیدن ضرری به او کند یا اینکه به او نسبت ناشایستی دهد که در حکم ذم و نکوهش است و سزاوار مقام آن حضرت نیست، او نیز چنین است یا درباره آن حضرت بیهوده‌گویی کند و یا اقوال زشت و منکر بگوید یا او را به خاطر مصیبتها و رنجهایی که کشیده است تحقیر و یا بخاطر بعضی از امور بشری جایز او را مورد عیب‌جویی قرار دهد. همه اینها مورد اجماع علما و امامان و مفتیان مسلمان از زمان صحابه رضی الله عنهم تا دوران معاصر است.^۱

سادساً: پیروی نکردن از اصول تألیف متعارف در نگارش کتابها

مؤلف در کتابهایش به اسلوب علمی معمول در میان پژوهشگران و مؤلفان پایبند نبوده است چه از لحاظ اسلوب پرداختن به مسایل و مرتب کردن آنها و یا از نظر اطمینان از صحت معلومات در منابعش. همچنین به تحقیق صحیح علمی مبتنی بر استدلال برای مسائل و موضوعاتی که در کتابش ذکر می‌کند وفادار نبوده است. بلکه کتابهایش از این امر خالی است.

اما چنانکه در روش تحقیق جدید معمول است او در پرداختن به موضوعات از هیچ اسلوب درست و روشنی پیروی نکرده است، مثلاً اینکه مسایل موضوع مورد بحث را به مباحثی که هر یک فصول یا ابواب متناسبی داشته باشد، تقسیم کند...^۲ یا اینکه از روش پیشینیان در زمینه پرداختن به مسایل تحت عنوان فصول یا ابواب مستقلی همچنین دقت در بررسی و مرتب کردن موضوعات پیروی نکرده است. بلکه روش او بر مبنای وضع عناوینی است که با پیش و پس از خود بی‌ارتباط هستند و در ضمن یک عنوان در یک موضوع در بیش از یکجا در کتاب تکرار شده است، که این امر کتابش را شبیه مقاله‌های روزنامه‌ای کرده است که بدون تنظیم و ترتیب جمع آوری شده است.

^۱ - الشفاء بتعريف حقوق المصطفى صلى الله عليه وسلم ۹۳۲/۲

^۲ - روش او در کتاب: فاسالوا اهل الذکر از این قاعده مستثنی است چون آن را به فصلهای متعدد تقسیم کرده است اگر چه همانند عادت او در بقیه کتبش پیرو اسلوب علمی در ذکر و بررسی مسایل تحت آن نشده است.

از نمونه‌های عدم ارتباط موضوعات و تنظیم مسائل به شکل موضوعی مطالبی است که در کتاب «لأکون مع الصادقین»: «همراه با راستگویان» درباره شورا تحت عنوان «حاشیه‌ای بر شورا» آورده است. این عنوان گویای آن است که او این مسأله را قبلاً مورد بحث قرار داده و اینک زمان تعلیق و حاشیه‌گویی بر آن فرا رسیده است در حالی که چنین نیست، بلکه این عنوان بعد از بحثی به عنوان (شواهد دیگری بر ولایت علی) آمده است و پس از «حاشیه‌ای بر شورا» عنوان: «اختلاف در تقلین» را آورده است. بعد از آن تیتراژ دیگری تحت نام «اختلاف مذاهب سنی در سنت نبوی» آورده است و دوباره به موضوع تازه‌ای منتقل شده است و مبحثی تحت نام «قضا و قدر نزد اهل سنت» و از آن دو موضوع «خمس» و «تقلید» را مطرح می‌کند.^۱

بدین ترتیب مؤلف در موضوعات خود از روش علمی پیروی نکرده است بلکه مباحث مختلفی را ادغام کرده و سپس سه و یا چهار صفحه در آن موضوع سخن گفته است که غالباً عاری از هر گونه تحقیق علمی است. سپس بی‌درنگ دوباره با همان روش به موضوع دیگری می‌پردازد.

علاوه بر نمونه‌های گذشته بعضی از عناوین کتابش «الشیعه هم اهل السنه»: «اهل سنت واقعی» که در زیر نقل می‌کنم موضوعهای آنها با یکدیگر خیلی تفاوت دارد اما آنها را پی در پی ذکر کرده است به ترتیب عبارتند از: «تقلید و مرجعیت نزد اهل سنت» «خلفای راشدین نزد شیعه» «خلفای راشدین نزد اهل سنت» «پیامبر ﷺ تشریح اهل سنت و جماعت را نمی‌پذیرد» «هشدار ناگزیر نیست» «دشمنی اهل سنت با اهل بیت بیانگر حقیقت آنهاست».

دوباره این همه موضوعها فقط در سیزده صفحه و بدون وجود هیچ ارتباطی میان آنها سخن گفته است.

^۱ - این موضوعات را از ص ۱۱۱ تا ۱۵۴ کتاب «لأکون مع الصادقین» «همراه با راستگویان» آورده است.

مثالهای دیگر نیز از این قرار است، این عناوین را به این ترتیب آورده است: «کلام آخر درباره تقسیم اصحاب» و «مخالفت اهل سنت و جماعت با سنت نبوی»، «نظام حکومت در اسلام» و «نظریه عدالت صحابه برخلاف سنت است.»^۱

ای کاش مؤلف با این اضطراب و پریشانی فراوان در پرداختن به مسائل، هر مسأله‌ای را در یک جا ذکر می‌کرد. اما برعکس او همان مسأله را در چند جا و در همه کتابهایش به صورت تکراری و ملال‌آور و پرگویی آورده است که نیازی بدان نیست.

مثلاً مسأله دیدگاه اهل سنت درباره سنت نبوی و ادعای مخالفت آنها با آن را در چند جا در کتاب «الشیعه هم اهل السنه» «اهل سنت واقعی» ذکر کرده است:

اول: در ص ۲۵ تحت عنوان «مخالفت آنها با سنت»

دوم: در ص ۴۵ تحت عنوان «اهل سنت، سنت نبوی را نمی‌شناسند».

سوم: در ص ۵۲ تحت عنوان «اهل سنت و تخریب سنت»

چهارم: در ص ۲۸۷ تحت عنوان «مخالفت اهل سنت و جماعت با سنت نبوی»

پنجم: در ص ۲۹۵ تحت عنوان: «پیامبر ﷺ مسلمانان را به اقتدا به عترت دستور داده و اهل سنت با آن مخالفت کرده‌اند.»

همچنین موضوع تعریف اهل سنت را در دو جا در کتاب «الشیعه هم اهل السنه» «اهل سنت واقعی» مطرح کرده است.

اول: ص ۱۶۴ تحت عنوان: «تعریف اهل سنت و جماعت»

دوم: در صفحه ۱۷۰ تحت عنوان «امامان اهل سنت و شاگردانشان»

همچنین موضوع دیدگاه اهل سنت درباره درود فرستادن بر پیامبر ﷺ را در دو قسمت مختلف از همان کتاب ذکر کرده است.

اولاً: صفحه ۱۶۴ تحت عنوان «تحریف چگونگی درود فرستادن بر پیامبر ﷺ و خاندانش به وسیله اهل سنت»

دوم: ص ۳۰۳ زیر عنوان: «اهل سنت و درود ناقص»

^۱ - الشیعه هم اهل السنه ص ۱۴۶-۱۵۹

این نمونه‌هایی از روش او در یک کتاب است، اما اگر درباره همه کتابهایش سخن بگوییم مطالب به درازا می‌کشد.

اما درباره اطمینان از معلوماتی که از مصادر و منابع نقل کرده است باید گفت، کسی که کتابهایش را خوانده باشد به وضوح درمی‌یابد که این روش غالب او بوده و در اینجا فقط به ذکر مثالهایی اکتفا می‌کنم.

مثلاً بعضی از احادیث مجعول و منکر را ایراد کرده و مدعی شده است که آنها صحیح هستند. بدون اینکه مصادر آنها را از کتب اهل سنت نقل کند. مثلاً:

حدیث: «کم قاریء للقرآن والقرآن یلعنه»: «چه بسیار قاریانی هستند که قرآن آنها را لعنت می‌کند^۱»، «اختلاف امتی رحمه» «اختلاف امت من رحمت است^۲» «علی قائد البررة وقاتل الکفرة»: «علی رهبر نیکوکاران و قاتل کافران است^۳» «اصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم»: «اصحابم چون ستاره‌هایی هستند که از هر کدام از آنها پیروی کنید هدایت می‌شوید^۴»، «علی منی بمنزلتی من ربی»: «منزلت علی نسبت به من چون منزلت من نسبت به پروردگارم است^۵» «حلال محمد حلال الی یوم القیامة»: «حلال محمد ﷺ تا روز قیامت حلال است^۶»، «الغیره للرجل ایمان وللمرأة کفر» «غیرت برای مرد، ایمان و برای زن کفر است^۷».

همچنین نسبت دادن بعضی از سخنان به صحابه که شایسته جایگاه آنها نیست. بدون اینکه منبع آنها را ذکر کرده باشد: مانند نسبت دادن این مطالب به عایشه که او از دفن

^۱ - ثم اهتدیت ص ۱۸۰

^۲ - لاکون مع الصادقین ص ۲۰-۱۲۶

^۳ - لاکون مع الصادقین ص ۴۵

^۴ - لاکون مع الصادقین ص ۱۶

^۵ - لاکون مع الصادقین ص ۱۶۲

^۶ - لاکون مع الصادقین ص ۱۹۳

^۷ - فسألوا اهل الذکر ص ۸۰

فاطمه در کنار پدرش ﷺ جلوگیری کرده است، و بعد از آن نیز حسین را از دفن حسن در جوار جدش ﷺ منع کرده و اینکه سوار شتر شده و ندا داده است کسی را که دوست ندارم در خانه من دفن نکنید.^۱

همچنین این ادعا که حسین ﷺ جسد برادرش حسن ﷺ را بعد از وفاتش دور مرقد قبر جدش رسول خدا ﷺ طواف داده است^۲ و همچنین وارد کردن اتهامات و افتراهای بزرگ به همه صحابه از آن جمله می‌گوید: مورخان از اموری که در آن ایام و از آن اصحابی که بعد از پیامبر ﷺ خلفا و امرای مسلمین شدند رخ داده است مسائل عجیبی را تعریف می‌کنند. مانند بیعت وادار کردن مردم به زور ضرب، تهدید و زور و هجوم به خانه فاطمه و شکستن پهلوی او و فشار دادن دربی که او در پشت آن بود تا اینکه او سقط جنین کرد و اینکه علی را دست بسته بیرون آوردند و او را در صورت امتناع از بیعت به قتل تهدید کردند و نیز غضب حق فاطمه زهرا از هدایا، ارث و سهم ذوی القربی، تا اینکه در حالی از دنیا رفت که از آنها خشمگین بود و در هر نمازی آنها را نفرین می‌کرد. همچنین هتک حرمت محارم، و تجاوز به حدود الهی در کشتن مسلمانان بیگناه، نزدیکی کردن با زنهایشان بدون احترام به عده و تغییر احکام خدا و رسول که در کتاب و سنت بیان شده و تبدیل آنها به احکام اجتهادی که مصلحت‌های شخصی آنها را برآورده می‌کرد.

همچنین تبعید ابوذر و راندن او از مدینه شهر رسول خدا ﷺ و دشنام و لعنت کردن اهل بیتی که خداوند، پلیدی را از آنها دور کرده و آنها را پاک کرده است.^۳ اتهامات ساختگی دیگر که در باره آنها هیچ دلیلی را ذکر نکرده و برای آنها هیچ سند، منبع و مصدري نیاورده است.

اما عدم بررسی علمی و درست مسایل و حکم کردن بر اساس آرای شخصی و بدون داشتن دلیل موضوعی است که به وفور در کتابهایش یافت می‌شود. به عنوان مثال:

^۱ - ثم اهدیت ص ۱۶۵

^۲ - ثم اهدیت ص ۱۶۶

^۳ - فاسالوا اهل الذکر ۱۵۹-۱۶۰

در کتاب «ثم اهتدیت»: «آنگاه هدایت شدم» می‌گوید: «هنگامی که امام علی علیه السلام به شهادت رسید و معاویه بعد از صلحی که با امام حسن کرد بر حکومت مسلط و امیر المؤمنین شد آن سال (عام الجماعه) نام گرفت پس نامگذاری اهل سنت و جماعت دلیل بر پیروی آنها از سنت معاویه و اتفاق بر آن است، نه سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله. همچنین می‌گوید: «تنها با شناخت عقیده شیعه امامیه در این مورد وجدانت آرام می‌شود و عقلت از تاویل آیات قرآنی که در آن تجسیم و یا تشبیه خداوند وجود دارد در امان می‌ماند که آنها را حمل بر مجاز و استعاره می‌کنند نه چنانچه بعضیها پنداشته‌اند بر حقیقت و ظاهر الفاظ^۱». و می‌افزاید: «مهم این است که بدانی چرا عمر درباره بیعت تغییر رأی داد؟ گویی شنیده بود که بعضی از صحابه می‌خواهند پس از مرگ عمر با علی بن ابیطالب بیعت کنند و این چیزی است که عمر هرگز به آن راضی نیست.»^۲

آنگاه با انتقاد از مقدار زکاتی که بر اساس شریعت گرفته و اخذ جزیه از کفار با رد حکم شرع اسلامی می‌گوید: «دولت اسلامی نمی‌تواند به مقدار زکاتی که اهل سنت و جماعت خارج می‌کنند بسنده کند که در بهترین حالت مقدار آن ۲/۵٪ است، و این مقدار ناچیزی است که دولت نمی‌تواند با آن قادر به داشتن نیروهای آماده، بنای مدارس، بیمارستانها و ساختن راهها تا چه رسد به اینکه برای هر فردی حقوقی مشخص کند که کفایت زندگیش را کند. همچنین نمی‌تواند برای بقای خود به جنگهای خونین و کشتن مردم اعتماد کند و سازمانهای خود را بر اساس کشتن انسانهایی بنا نهد که به اسلام رغبتی نداشته‌اند.»^۳

اینها نمونه‌هایی از بعضی از مسایل و احکامی است که مؤلف بدون تحقیق علمی و دلیل شرعی و یا استناد به قول یکی از علما بیان داشته است و مبنای او اعتقادات شخصی و آرای منحرف و گمراهی است که نصوص شرعی را تکذیب کرده و به احکام الهی پشت پا زده و حوادث تاریخی را با ظن، گمان و هوی و هوس ثابت می‌کند که انگیزه

^۱ - لاکون مع الصادقین ص ۲۷

^۲ - لاکون مع الصادقین ص ۸۸

^۳ - لاکون مع الصادقین ص ۱۵۲

آن کینه شدیدی است که نسبت به پیشینیان و برگزیدگان این امت و محبت و دفاع از شیعیان رافضی و عقیده آنها در دل دارد. خداوند او را به سزای اعمالش برساند.

سابعاً: پیروی نکردن از روشی که خود را ملزم به در پیش گرفتن آن کرده است

مؤلف نه تنها برخلاف اصول تالیف و قواعد متعارف آن در نزد اهل علم عمل کرده بلکه حتی روشی را که خود در کتابهایش در پیش گرفته است زیر پا نهاده است، در زیر بعضی از قواعد و اصولی را ذکر خواهم کرد که خود قول داده است در کتابهایش رعایت کند و سپس برخلاف آن عمل کرده است:

۱- او وعده داده است از احساسات، هوی و تعصب دوری کند و انصاف و عدالت را در پیش گیرد. در کتاب «ثم اهدیت»: «آنگاه هدایت شدم» می گوید: «من با خدایم عهد بستم که اگر مرا هدایت کند از احساسات دوری کنم و بی طرفانه به نظرات طرفین گوش داده و بهترین را برگزینم.»^۱

در همان کتاب می گوید: «با خدایم عهد بستم که با انصاف و بی تعصب باشم و به غیر حق اهمیتی ندهم.»^۲

در کتاب «فاسالوا اهل الذکر»: «از آگاهان بپرسید» می گوید: پژوهشگر باید در اینجا از خدا بترسد و دچار احساسات نشود تا از حق عدول نکند که در غیر این صورت پیرو هوی و هوس می شود و از راه خدا گمراه و منحرف می شود. بلکه وظیفه او اینست که تابع حق باشد اگر چه حق با دیگران باشد و خود را از کدورتها، احساسات و خودپرستی آزاد کند.^۳

این چیزی است که مؤلف درباره روش خود در تحقیق ذکر کرده است. اما آیا بدان پایبند و متعهد بوده است؟ خواننده محترم! جواب آن را از خلال سخنان او بشنوید.

^۱ - ثم اهدیت ص ۹۲

^۲ - ثم اهدیت ص ۱۰۱

^۳ - فاسالوا اهل الذکر ص ۳۶

او در مدح و ثنای رافضیان می‌گوید: «بلکه عبادتها، نمازها، دعا و اخلاق و احترامشان به علما مرا مجذوب خود کرد تا اینکه آرزو کردم که جزو آنان باشم.»^۱

سپس می‌گوید: «سپس کتاب مراجعات سید شرف‌الدین موسوی را خواندم، چند صفحه‌ای نگذشت که کتاب مرا شیفته خود کرد و شدیداً مجذوب آن شدم و جز در هنگام ضرورت آن را رها نمی‌کردم و حتی گاهی آن را با خود به مدرسه می‌بردم.»^۲

سپس می‌افزاید: «نمی‌دانم چگونه خود و دیگران را درباره آرای اهل سنت قانع کنم که به گمان من بر مبنای اقوال حکام بنی‌امیه بنا شده است.»^۳

سپس می‌گوید: «به همین دلیل من معتقدم که بعضی از صحابه نهی از متعه و تحریم آن را به پیامبر ﷺ نسبت داده‌اند تا رأی عمر رضی الله عنه و مواضع او را توجیه کنند.»^۴

آنگاه می‌گوید: «این احتمال مرا به این وامی دارد که عمر بن خطاب همان کسی است که بقیه حاضران را برانگیخته و در آنها تردید ایجاد کرده و وادار به نافرمانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده است.»^۵

اینها نمونه‌هایی از سخنان مؤلف در پیروی از هوی و هوس در صادر کردن احکام است. خواننده گرامی باید در عبارتهای مذکور نویسنده تأمل کند که می‌گوید: (مرا جذب کرد) و (مرا شیفته خود کرد) (به گمان من) (شخصاً معتقدم) (احتمال می‌دهم)... تا از میزان التزام به وعده‌هایش که پرهیز از هوی و هوس است، آگاه شود.

اما تعصب شدید او نسبت به شیعیان رافضی و عقاید فاسدشان و ستودن آنها و عقیده‌شان و در مقابل وادار کرن طعن بر اهل سنت و عقیده و ائمه‌شان همه ادعاهای او را مبنی بر بی طرفی و پایبندی به انصاف و میانه روی تکذیب می‌کند.

^۱ - ثم اهدیت ص ۴۳

^۲ - ثم اهدیت ص ۸۷

^۳ - لا کون مع الصادقین ص ۱۵۰

^۴ - لا کون مع الصادقین ص ۱۹۵

^۵ - ثم اهدیت ص ۹۵

پیرامون نظرش درباره خلافت نزد اهل سنت می‌گوید: «اما خلافت نزد اهل سنت و جماعت بر اساس انتخاب شوراست و بدین طریق راهی را باز کرده‌اند که هیچ فردی از امت نمی‌تواند آن را ببندد، و هر کوچک و بزرگی و هر شریف و غیر شریفی به آن چشم طمع دوخته است، تا اینکه از قریش به موالی و بردگان رسیده و در میان ایرانیان، ممالیک، ترکها و مغولها سردرآورده است.»^۱

درباره عقیده شیعه پیرامون خلافت می‌گوید: عقیده شیعه درباره خلافت چه بسیار عظیم است که آن را یکی از اصول دین قرار داده است. چه نظر مهمی است که می‌گویند: خلافت منصبی است که خداوند آن را معین می‌کند، این نظری محکم و رأی درستی است که عقل آن را می‌پذیرد و وجدان به آن راضی می‌شود و نصوص قرآن و سنت علیرغم خواست دیکتاتورها و پادشاهان و سلاطین آن را تایید می‌کند و در جامعه استقرار و امنیت به وجود می‌آورد.^۲

وی در خلال سخنش درباره «تحریف قرآن در نظر امامیه» می‌گوید: آنچه که درباره تحریف قرآن به شیعه نسبت داده می‌شود، تنها با هدف بدگویی و بزرگنمایی است، و در میان اعتقادات شیعه جایگاهی ندارد، و اگر عقیده شیعه درباره قرآن را بخوانیم اجماع آنها درباره مبرا بودن قرآن از تحریف را می‌یابیم ... تا اینکه می‌گویند: ... این تهمت (وجود نقص و زیادت در قرآن) به اهل سنت بیشتر مربوط است تا شیعیان و این امر یکی از علت‌هایی بود که مرا به بازنگری در همه اعتقاداتم وادار کرد. زیرا هرگاه به علتی سعی در انتقاد از شیعه و خرده گرفتن بر آنها کردم آنها برائت خود از آن را ثابت و آنرا بر من ثابت می‌کردند، پس دانستم که آنها راست می‌گویند. و به مرور زمان و از طریق بحث و جستجو قانع شدم و خداوند را سپاس می‌گویم.^۳

او در ستایش عقیده رافضیان و در تصریح به پذیرفتن آن و برائت از صحابه و ولایت آنها و متهم کردن آنها می‌گوید: بسیار مطالعه کردم تا اینکه قانع شدم که شیعه امامیه بر

^۱ - لاکون مع الصادقین ص ۱۱۲

^۲ - لاکون مع الصادقین ص ۱۱۲

^۳ - لاکون مع الصادقین ص ۲۰۰-۲۰۲

حق است، به همین دلیل شیعه شده و به برکت الهی سوار بر سفینه اهل بیت شدم و به ریسمان ولایت آنها چنگ زدم، زیرا بحمدالله جایگزینی برای بعضی از صحابه که برایم ثابت شده بود آنها مرتد شده‌اند یافتم و جز اندکی نجات نیافتند و به جای آنها به ائمه اهل بیت نبوی اقتدا کردم که خداوند، پلیدی را از آنها دور کرده و آنها را پاک و مطهر کرده است.^۱

اینها نمونه‌هایی از اقوال مؤلف است که نشان دهنده دور بودن او از عدالت و انصاف در صادر کردن حکم و ظلم و دروغ در اقوال است، مانند مدح و ستایش شیعیان رافضی و عقایدشان و صحیح دانستن آنها و تخطئه اهل سنت به خاطر حقیقتی که با خود دارند. سخن او درباره خلافت و موضع فریقین درباره آن یا انکار بعضی از عقاید زشت شیعیان رافضی از قبیل ادعای او مبنی بر اینکه رافضیان از اعتقاد به تحریف قرآن که در کتابهای قدیم و جدیدشان مشهور و در میان علمای آنها مورد اتفاق است، مبرا هستند و سپس با ظلم، نیرنگ و بهتان آن را به اهل سنت نسبت می‌دهد.

سپس با صراحت اعلام می‌کند که عقیده رافضیان را پذیرفته و از عقیده اهل سنت و صحابه برائت جسته است و یاران پیامبر را به ارتداد متهم و ادعا می‌کند که بعد از بحث و جستجو به این افکار رسیده است تا اینکه جاهلان و غافلان را فریفته و به عقیده منفور تشیع دعوت کند، اینها برخلاف ادعاهایش و همه دلیل بر بی‌انصافی و بی‌طرفی اوست. بلکه او همانند شیعیان رافضی دیگر مردم را به کفر و ضلالت خود دعوت می‌کند.

۲- ادعای مؤلف مبنی بر اینکه آنچه در کتابهای او آمده است خارج از حق نیست و فقط مسایلی را ذکر می‌کند که مورد اتفاق اهل سنت و شیعه است.

می‌گوید: کتابهای اول و دومم دارای عنوانهایی از قرآن هستند که بهترین و صادق‌ترین کلام است و هر آنچه در آن دو کتاب گرد آورده‌ام حتی اگر حق نباشد

^۱ - تم اهدیت ص ۱۵۶

نزدیکترین سخنان به حقیقت است، زیرا مورد اتفاق مسلمانان اعم از سنی و شیعه و احادیث صحیح فریقین است.^۱

همچنین می‌گوید: اما آنچه را که اهل سنت و شیعه بر آن اجماع دارند صحیح است. زیرا صحت آن نزد طرفین ثابت شده است و آنها را به آنچه که خود ملزم شده‌اند ملزم می‌نماییم، و آنچه را که در آن اختلاف کرده‌اند حتی اگر در نظر یک طرف درست باشد عقیده و عمل به آن برای طرف دیگر الزامی نخواهد بود، همچنانکه برای پژوهشگر بی‌طرف قبول و احتجاج به آن الزامی نیست.^۲

اما ادعای او که آنچه در کتب او آمده اگر حق نباشد نزدیکترین موضوع به حق است، ادعایی باطل و عاری از هر دلیلی است. همه مدعیان و بدعت‌گزاران همین ادعا را دارند. حقیقتی که هیچ شبهه‌ای در آن نیست، اینست که کتابهای عاری‌ترین کتابها از حق هستند و برای اثبات این مدعا کفایت بدانیم آنها را برای دفاع و دعوت مردم به عقیده رافضیان نوشته است که عقیده آنها جزو عقایدی است که بیش از عقاید دیگر در کفر و گمراهی غوطه‌ور و از حقایق ایمانی دور است، این اجمال مطلب بود اما تفصیل آن ان شاء الله در هنگام رد بر او ذکر خواهد شد.

اما اینکه او ادعا می‌کند فقط اموری را که میان اهل سنت و شیعه مورد اتفاق است ذکر کرده است و آنها را بدان ملزم می‌کند، این یک دروغ محض است، و این مثالهایی از اقوال اوست که دلالت بر نقض ادعای او می‌کند، او می‌نویسد: «در نزد علمای قدیم مشهور بوده که علی بن ابیطالب از سوی پیامبر ﷺ نامزد خلافت بوده است.»^۳

در ضمن پاسخ به سؤالی که ادعا می‌کند مردم برای او فرستاده‌اند می‌گوید: چرا پیامبر ﷺ خلیفه‌ای تعیین ننمود؟ می‌گوید: «پیامبر ﷺ بعد از حجه الوداع خلیفه‌ای تعیین

^۱ - لاکون مع الصادقین ص ۷-۸

^۲ - فاسالوا اهل الذکر ص ۳۵

^۳ - فاسالوا اهل الذکر ص ۳۱۸

نمود و او علی بن ابیطالب است، و اصحابی را که با او حج کردند به عنوان شاهد گرفت، و می‌دانست که امت خیانت خواهد کرد و مرتد خواهد شد.^۱

در جواب سوالی که می‌گوید: آیا پیامبر ﷺ زمان وفاتش را می‌دانست؟ پاسخ می‌دهد بی‌تردید قبلاً موعده وفاتش را در مدتی معین می‌دانست و قبل از خروجش برای حجّه الوداع از آن اطلاع داشت. به همین دلیل آن را حجّه الوداع نامید، و بدین سبب بیشتر صحابه نزدیکی اجلس را می‌دانستند.^۲

در جواب سوال: آیا رسول اکرم ﷺ ابوبکر ﷺ را برای امامت نماز بر مردم تعیین کرد. می‌گوید: از خلال روایتهای متناقض درمی‌یابیم که رسول اکرم ﷺ ابوبکر را برای نماز خواندن بر مردم تعیین نکرده است مگر اینکه معتقد به گفته عمر بن خطاب درباره هذیان گفتن پیامبر باشیم که اگر کسی چنین معتقد باشد کافر است.^۳

در جواب سوال: چرا علیرغم اینکه پیامبر ﷺ جنگ با مانعان زکات را تحریم کرد مردم با آنان جنگیدند؟ می‌گوید: چون برخی از اصحاب در حالی که از حجّه الوداع و همراهی با پیامبر ﷺ برمی‌گشتند و در بیعت با امام علی در غدیر خم حضور داشتند از پرداخت زکات به ابوبکر خودداری کردند و بی‌تردید بعضی از اخبار به آنها رسیده بود که فاطمه با آنها دشمنی کرده و از آنها خشمگین شده و علی از بیعت امتناع کرده است، به همین دلیل اینها از دادن زکات به ابوبکر امتناع کردند تا اینکه واقعیت را بدانند.^۴

همچنین مثالهای فراوانی از این نمونه جنجالها و سخنان باطل در کتب او وجود دارد که به خاطر رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری کرده‌ام و آنچه گذشت دلیل صادق و روشنی بر کذب ادعای اوست و آنچه را در کتب خود ثابت می‌کند در حقیقت همان چیزی است که در کتابهای شیعیان رافضی وجود دارد. بلکه تکرار شبهات و اقوال

^۱ - فاسالوا اهل الذکر ص ۲۴۴

^۲ - فاسالوا اهل الذکر ص ۲۴۳

^۳ - فاسالوا اهل الذکر ص ۲۴۵

^۴ - فاسالوا اهل الذکر ص ۲۵۲

آنهاست. در غیر این صورت این جوابها چه تناسبی با پاسخ اهل سنت به این سؤاها دارد؟ و حتی چه کسی از اهل سنت این اقوال را گفته‌اند! نفرین خدا بر دروغگویان باد!

۳- او ادعا می‌کند فقط به حدیثی استناد می‌کند که در نظر اهل سنت صحیح باشد و می‌گوید: «وقتی با خود عهد کردم که من استدلال نمی‌کنم مگر به آنچه شیعه از صحاح اهل سنت و جماعت احتجاج می‌کند. پس آن را عملی کردم.»^۱

سپس می‌گوید: «و من به نوبه خود و طبق عادت، همچنانکه در همه مباحث کتاب متعهد شده‌ام که فقط به احادیث ثابت و صحیح در نزد اهل سنت و جماعت استدلال کنم.»^۲

همچنین می‌افزاید: «هنگام ورود به این میدان طولانی و سخت با خود عهد بستم که جز به احادیث صحیح و مورد اتفاق اهل سنت و شیعه اعتماد نکنم.»^۳

اینها ادعاهای دروغی است که کتابهای مملو از احادیث منکر و ساختگی‌اش بر بطلان آن گواهی می‌دهد، همچنان نمونه‌های آن در صفحات پیشین آورده شده و نیازی به تکرار آنها نیست.

بعد از این بررسی و انتقاد عمومی از مؤلف و روش او در نگارش کتابهایش که از خلال آن جهل، بی‌سوادی و هوی‌پرستی و پیروی از گمان و دوری او از تحقیق علمی مبتنی بر صدق در نقل و عدالت در حکم دادن روشن شد، به تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت و در آغاز اولین کتاب او را که «ثم اهدیت»: «آنگاه هدایت شدم» است بررسی می‌کنم.

اکنون زمان آغاز این مطلب است از خداوند توفیق، یاری رسیدن به حقیقت را مسألت می‌نمایم.

^۱ - لاکون مع الصادقین ص ۱۷

^۲ - لاکون مع الصادقین ص ۲۳۲

^۳ - ثم اهدیت ص ۸۸

رد بر مطالب و سخنان مؤلف در کتاب (آنگاه هدایت شدم) نامگذاری کتاب و بیان مخالفت آن با حق و حقیقت.

مؤلف کتابش را «ثم اهدیت»: «آنگاه هدایت شدم» نام نهاده است و مقصودش انتقال او از عقیده سابقش (طریقت تیجانیه) که او و خانواده‌اش^۱ به آن اعتقاد داشتند و در آغاز کتابش آن را ذکر کرده است به عقیده رافضیان است که گمان می‌کند به سوی آن هدایت شده است. او می‌گوید: «بسیار مطالعه کردم تا اینکه قانع شدم شیعه امامیه بر حق است، پس شیعه شدم و به برکت الهی سوار بر کشتی اهل بیت شدم و به ریسمان ولایت آنها چنگ زدم.»^۲

می‌گوییم: آنچه را که گمان می‌کند هدایت است نیاز به دلیل و برهان دارد. خداوند

می‌فرماید: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾

«اگر راست می‌گویید برهانتان را بیاورید.»^۳

وگر نه چه بسیار کافران سرکش و جباران معاندی وجود دارند که ادعای ایمان و هدایت می‌کنند، در صورتی که آنها رأس کفر و گمراهی‌اند همچنانکه خداوند درباره یهودیان و مسیحیان می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ

مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾

«... می‌گویند یهودی و مسیحی شوید تا هدایت شوید بگو بلکه [ما پیرو] ملت ابراهیم

حنیف [هستیم] که از مشرکان نبوده است.»^۴

از زبان فرعون در این‌باره می‌گوید: ﴿قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا

أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾

^۱ - ثم اهدیت ۱۰-۱۱

^۲ - ثم اهدیت ۱۵۶

^۳ - سوره بقره آیه ۱۱۱

^۴ - آیه ۱۳۵ سوره بقره

«فرعون گفت من به شما نشان نمی‌دهم مگر آنچه که خود بینم و شما را فقط به راه راست هدایت می‌کنم».^۱

خداوند در وصف گمراهان می‌فرماید: ﴿وَأَنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾

«بی‌تردید آنها را از راه بازمی‌دارند و می‌پندارند که آنها اهل هدایت هستند».^۲

همچنین می‌فرماید: ﴿فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾

«گروهی هدایت و گروهی گمراه شدند اینان شیطانها را به جای خداوند به دوستی گرفتند و گمان می‌کنند و می‌پندارند که هدایت شده‌اند».^۳

اجماع محققان بر اینکه شیعیان رافضی گمراه‌ترین فرقه‌ها هستند.

بنابراین باید دانست عقیده رافضیان که به زعم مؤلف بدان هدایت شده است، فاسدترین عقیده و رافضیان گمراه‌ترین فرقه‌ای هستند و آنها دورترین فرقه‌ای هستند که به اسلام منسوب شده‌اند و آنها دورترین فرقه از حق و از جاهلترین آنها بدان و نزدیکترین فرقه به کفر و مبتلاترین فرقه بدان هستند و این امر مورد اتفاق همه علمای مسلمان و محققان در فرق که آنها عالمترین افراد به مذاهب و فرق هستند، می‌باشد که سخنانشان در صفحات پیش به تفصیل ذکر شد. آنها همگی اظهار داشته‌اند که رافضیان دورترین فرقه‌ها از دین و ریشه‌دارترین آنها در گمراهی هستند.

ابن حزم می‌گوید: ما برای از بین بردن و تباه کردن اسلام افترا زنانی کوشا تر و مکارتر از مکر رافضیان در اسلام سراغ نداریم.^۴

^۱ - آیه ۲۹ سوره غافر

^۲ - آیه ۳۷ سوره زخرف

^۳ - آیه ۳۰ سوره اعراف

^۴ - الفصل فی الملل و الاهواء و النحل ابن حزم ۵۷/۴

بغدادی می‌گوید: محققان اهل سنت گفته‌اند، که ابن سوداء (عبدالله بن سبأ) یهودی بود و می‌خواست با تاویلات خود درباره علی و فرزندانش اسلام را از بین ببرد، تا مسلمانان درباره اسلام همان اعتقاد را پیدا کنند که مسیحیان درباره عیسی علیه السلام داشتند. سبائیه زمانی که دیدند رافضیان ریشه‌دارترین فرقه‌ها در کفر هستند خود را بدان منسوب کردند.^۱

اسفرائینی بعد از ذکر رافضیه و پاره‌ای از باورهای آنان می‌گوید: الان آنها هیچ بهره‌ای از اسلام ندارند و قصد آنها از این سخن محقق شدن موضوع امامت نیست، بلکه هدف آنها از بین بردن تکالیف شرعی و اسقاط آنها از خودشان است.^۲

پس چه هدایتی در انتساب به شیعیان رافضی وجود دارد. بلکه این امر کفر، زندقه و الحادی است که قلبها و عقلهایشان را فرا گرفته است، در مذمت او همین بس که علاوه بر رافضی بودن و اعلام پذیرفتن عقیده باطل آنها، من در اینجا مخصوصاً سخنان او را نقل می‌کنم که نشان دهنده بطلان ادعای او مبنی بر هدایت و غوطه‌ور شدن او در کفر و گمراهی است.

بیم آن دارم کسی گمان کند که این فرد فریب خورده و حقیقت اعتقادات این فرقه را نشناخته باشد و گرنه بدانها انتساب پیدا نمی‌کرد. خواننده محترم نمونه‌هایی از سخنان او را ببین که از حقیقت حال او خبر می‌دهد. ملاحظه نمایید:

طعن مؤلف درباره قرآن و اینکه این کتاب برای هدایت مردم کافی نیست. درباره قرآن کریم می‌گوید: «... چون کتاب خدا به تنهایی برای هدایت کفایت نمی‌کند، چه بسا فرقه‌هایی به کتاب خدا احتجاج می‌کنند در حالی که آنها در گمراهی هستند. همچنانکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «**كَمْ مِنْ قَارِيءٍ لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنِ يَلْعَنُهُ**»: «چه بسیار کسانی که قرآن می‌خوانند ولی قرآن آنها را لعنت می‌کند». کتاب خدا ساکت و دارای وجوه مختلف محکم و متشابه است و بر اساس تعبیر

^۱ - الفرق بین الفرق، بغدادی ص ۲۳۵

^۲ - التبصیر فی الدین اسفرائینی ص ۴۱

قرآن و برای فهم آن باید به راسخان در علم و براساس تفسیر نبوی به اهل بیت مراجعه کرد.^۱

آیا کسی که درباره کتاب خدا چنین اعتقادی دارد از اهل هدایت است؟! یا اینکه از گمراهانی است که آنچه را که خداوند در کلام صریح خود درباره کتابش خبر داده است، تکذیب می‌کند، و آن اینکه آن کتاب [مردم را] به بهترین راهها هدایت می‌کند، خداوند

می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾

«آن کتابی است که هیچ تردیدی در آن نیست و هدایتی است برای تقوا پیشگان».^۲

و همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾

«این قرآن [مردم را] به بهترین راهها هدایت می‌کند».^۳

و همچنین می‌فرماید: ﴿وَمَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا

فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾

«ما کتاب را نازل کردیم فقط برای اینکه برایشان چیزی را بیان نمایی که در آن

اختلاف کردند و آن هدایت و رحمتی است برای کسانی که ایمان می‌آورند».^۴

و می‌فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبَيِّنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَدُشْرَى

لِّلْمُسْلِمِينَ﴾

«ما کتابی را برای نازل کردیم که بیانی است برای همگان هدایت و رحمت و

بشارتی است برای مسلمانان».^۵

^۱ - ثم اهدیت ص ۱۸۰

^۲ - آیه ۲ سوره بقره

^۳ - آیه ۹ سوره اسرا

^۴ - آیه ۶۴ سوره نحل

^۵ - آیه ۸۹ سوره نحل

و بسیاری از آیات دیگر.

اگر این آقا فریاد می‌زند که قرآن برای هدایت خلق کافی نیست، باید بداند این بزرگترین دلیل بر گمراهی و کفر و الحاد اوست چون به صراحت قرآن را تکذیب می‌کند و این امری است که عوام نباید نسبت به آن جاهل باشند چه برسد به کسی که مدعی علم و تحقیق است.

مسأله دیگری که نشان‌دهنده گمراهی و ضلالت اوست اینست که: خداوند در این آیات خبر می‌دهد این قرآن برای تقوای پیشگان و مومنان هدایت است و اگر مؤلف گمان می‌کند این کتاب برای هدایت کافی نیست [و به هر حال او از خودش و آنچه را که در خود می‌بیند سخن می‌گوید] باید بداند که خداوند متعال در وصف کتابش چنین می‌فرماید: ﴿قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾.

«بگو که آن برای مومنان هدایت و شفاست و کسانی که ایمان نمی‌آورند در گوشه‌هایشان سنگینی است و برای آنها کوری است، گویی آنها را از جایی دور ندا می‌دهند»^۱.

همچنین می‌فرماید: ﴿وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ

الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾

«ما از قرآن آنچه را نازل می‌کنیم شفا و رحمتی است و برای مؤمنان رحمتی است و برای ظالمان جز خسارت نمی‌افزاید»^۲.

خداوند در وصف منافقان می‌افزاید: ﴿وَإِذَا مَا أَنزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ

أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ

^۱ - آیه ۴۴ فصلت

^۲ - آیه ۸۲ سوره اِسْرَاءِ

﴿ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ ﴾

«هرگاه سوره‌ای نازل شود برخی از آنها می‌گویند، این [سوره] بر ایمان کدام یک از شما افزوده است، و اما کسانی که ایمان آورده‌اند بر ایمانشان افزوده می‌شود و آنها طلب بشارت می‌کنند، و اما آنهایی که در قلبهایشان مرض وجود دارد رجسی بر پلیدیهایشان افزوده می‌شود آنها در حالی که کافرند، می‌میرند»^۱.

از طریق این آیات و تطبیق آنها بر ادعای این شخص که ادعا می‌کند قرآن برای هدایت خلق کافی نیست وضعیت او برای خواننده مشخص می‌شود که جزو چه گروهی است، آیا از اهل ایمانی است که قرآن بر ایمان و هدایت آنها می‌افزاید، یا از منافقانی است که بر پلیدیها افزوده و سبب کور شد آنها می‌شود.

طعن مؤلف درباره سنت و ادعای او مبنی بر اینکه سنت راه حل مشکلات ما نیست اگر این دیدگاه او درباره قرآن باشد، نظر او درباره سنت نیز چیزی جز این نخواهد بود بلکه بدتر نیز خواهد بود. او می‌گوید: «اگر قرآن که کتاب خداوند است نیاز به کسانی دارد که برای تفسیر و توضیح آن بجنگند چون کتاب ساکتی است و سخن نمی‌گوید و دارای وجوه متعددی است و در آن ظاهر و باطن وجود دارد، پس وضعیت احادیث نبوی چگونه باید باشد؟»^۲.

او مدعی است که سنت برای حل مشکلات مسلمانان نیست. بلکه بر مشکلات آنها می‌افزاید و می‌گوید: «اما سخن پیامبر ﷺ مبنی بر اینکه بعد از خود کتاب و سنت را بر جا گذاشته است راه حل معقولی برای مشکل ما نخواهد بود بلکه بر مشکل ما افزوده و بر تاویل و تعقید آن می‌افزاید و منحرفان و فتنه‌بازان را از ریشه بر نمی‌کند»^۳.

^۱ - آیه ۱۲۴ سوره توبه

^۲ - لاکون مع الصادقین ص ۱۲۸

^۳ - لاکون مع الصادقین ص ۱۲۹

این گفته و دیدگاهش درباره سنت نیازی به شرح برائت و خروجش از دین ندارد. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾.

«برای زنان و مردان مومن شایسته نیست که اگر خدا و رسول حکمی کردند دارای اختیاری در کار خود باشند».^۱

و می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾.

«به خدا قسم هرگز ایمان نمی‌آورند مگر اینکه تو را در آنچه که در میانشان رخ می‌دهد به عنوان داور قرار دهند و سپس از حکم تو نرجند و کاملاً تسلیم آن شوند».^۲ مؤلف همه اصحاب پیامبر جز عده اندکی از آنها را تکفیر می‌کند.

اما درباره اصحاب پیامبر ﷺ می‌گوید: «کسی که در این احادیث فراوانی که علمای سنت در صحاح و مسندهای خود آورده‌اند، بنگرد بی‌تردید درمی‌یابد که اکثر صحابه به جز تعداد اندکی از آنها [روش خود را] تغییر داده و بلکه بعد از پیامبر ﷺ مرتد شدند که از آنها به گوسفندان رها شده تعبیر کرده است».^۳

همچنین می‌گوید: «الحمد لله من به جای صحابه افرادی را پیدا کردم و در نزد من ثابت شد که صحابه مرتد شده‌اند و جز اندکی نجات نیافته‌اند و به جای آنها به ائمه اهل بیت نبوی چنگ زدم که خداوند پلیدیها را از آنها دور کرده و آنها را پاک و پاکیزه کرده است».^۴

^۱ - آیه ۳۶ سوره احزاب

^۲ - آیه ۶۵ سوره نسا

^۳ - ثم اهدیت ص ۶۵ و ۶۶

^۴ - ثم اهدیت ص ۱۵۶

مؤلف از سنت و اهل سنت براءت می‌جوید و از خداوند می‌خواهد او را براساس عقیده رافضی‌گری محشور کند.

همچنین می‌گوید: «اینها چه اصحابی هستند که از تغییر سنت نبوی و حتی احکام الهی برای رسیدن به اغراض پست و کینه‌های مخفی و طمعهای حقیرشان خودداری نکرده‌اند.»^۱ و می‌افزاید: «اینها یکی از دلایلی است که مرا از امثال این صحابه و تابع و پیروانشان بیزار کرد که نصوص را تاویل کرده و برای توجیه اعمال ابوبکر، عمر، عثمان، خالد بن ولید، معاویه، عمرو بن عاص و دیگران روایتهای افسانه‌ای جعل می‌کنند، خدایا من طلب استغفار کرده و توبه می‌کنم، بار خدایا من از اعمال اینها که برخلاف احکامت عمل کرده‌اند و حرمت‌های تو را مباح کرده و از حدود تو تجاوز کرده‌اند به تو پناه می‌برم و از اینکه قبلاً آنها را به عنوان دوست و ولی برگزیده‌ام مرا ببخش که من از جاهلان بودم.»^۲

این قبیل از طعن‌هایی است که بر اصحاب پیامبر ﷺ وارد آورده و آنها و بقیه پیشینیان امت را تکفیر کرده است که این دلالت بر کینه و بغض او نسبت به اسلام و پیروان آن و نفاق درونی اوست که او را به بدگویی درباره برگزیدگان امت و بهترین یاران پیامبر ﷺ و تابعین کشانده است.

بلکه نظر او درباره ارتداد صحابه جز اندکی، کفری ظاهر و صریح است، همچنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) در تفصیل حکم کسی که صحابه را دشنام دهد می‌گوید: «اما کسی که از آن تجاوز و گمان کند آنها به جز کمتر از ده نفر بعد از رسول خدا ﷺ مرتد شده‌اند همه آنها فاسق شده، در کفر او هیچ شکی وجود ندارد، زیرا نص صریح قرآن را تکذیب می‌کند. زیرا خداوند در چند مورد از آنها اظهار رضایت و آنها را مدح و ثنا کرده است. بلکه اگر کسی در کفر چنین شخصی شک کند کفر او نیز ظاهر و روشن است. زیرا سخن او بدین معناست که راویان کتاب و سنت کافر و فاسق بوده‌اند و

این آیه که می‌فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾

^۱ - ثم اهدیت ص ۱۲۸

^۲ - ثم اهدیت ص ۱۸۸

«شما بهترین امت هستید که برای مردم خارج شده‌اید»^۱.

و بهترین آن در قرن اول بوده‌اند اگر عموم این امت کافر و فاسق باشند، پس بدین معنی است که این امت بدترین امتهاست و پیشینیان این امت بدترین آنهاست، ضرورتاً کسی که چنین بگوید، کفر او نسبت به دین اسلام مشخص است.^۲

در پایان عباراتی از مؤلف نقل می‌کنم که از اهل سنت براءت جسته و آرزو می‌کند که بر عقیده شیعیان رافضی بمیرد و می‌گوید: «اگر سنت و جماعت ابتکار معاویه بن ابی سفیان است از خداوند آرزو می‌کنم که بر بدعت رافضیان بمیرم که علی بن ابیطالب و اهل بیت آن را ایجاد کرده‌اند»^۳.

با این عبارتهای صریح از سخنان مؤلف دیدگاه و میزان صداقت او در ادعایش مبنی بر هدایت یافتن برای خواننده روشن می‌شود.

اما قبل از پایان سخن در این قسمت می‌خواهم به نکته مهمی اشاره کنم و آن اینکه: اگر چه مؤلف در آغاز ادعا می‌کند که قبلاً شیعه رافضی نبوده و سپس به سوی آن هدایت شده است اما در بخشی از سخنانش تصریح کرده است که نسب او به خانواده‌ای از سادات که از عراق فرار کرده بودند می‌رسد و بدین ترتیب به اصل خود بازگشته است. او می‌گوید:

«بدینوسیله من به اصل خود بازگشتم، پدرم و عموهام بر اساس شجره‌نامه‌ای که می‌شناسند می‌گفتند آنها جزو ساداتی هستند که به علت فشارهای عباسیان از عراق فرار کرده و به شمال آفریقا رفته و در تونس اقامت گزیده‌اند که آثارشان تا امروز باقی است»^۴.

^۱ - آیه ۱۱۰ آل عمران

^۲ - الصارم المسلول علی شاتم الرسول ﷺ ص ۵۸۶-۵۸۷

^۳ - الشیعه هم اهل السنه ص ۸۷

^۴ - ثم اهدیت ص ۱۵۹

این اصل رافضی او و آمیخته بودن نسبش از گذشته به این عقیده اشاره دارد که سپس نحوست و شومی آن بعد از سالهای طولانی به او نیز رسیده است که در آن برای هر پندپذیری، عبرتی است. از خداوند می‌خواهیم با منت خود به ما سلامت و عافیت دهد. سخن مؤلف مبنی بر اینکه تحقیق درباره احوال اصحاب از جمله مهم‌ترین موضوعاتی است که فرد را به حقیقت رهنمون می‌کند.

مؤلف در ص ۸۹ کتاب «ثم اهتدیت»: «آنگاه هدایت شدم» می‌گوید: از مهمترین بحث‌هایی که مبنا و اساس همه تحقیقاتی است که انسان را به حقیقت می‌رساند، تحقیق درباره زندگی، احوال، اعمال، اعتقادات اصحاب پیامبر ﷺ است. زیرا آنها اساس همه امور هستند و ما دین خود را از آنها گرفته‌ایم و برای شناخت احکام الهی در تاریکی ظلمت‌ها از آنها روشنی می‌جوئیم و علمای اسلام با اذعان به این امر درباره آنها و سیره‌شان کتابهای متعددی نوشته‌اند: از جمله «أسد الغابة فی تمییز الصحابة»، و «الاصابة فی معرفه الصحابة»، و کتاب «میزان الاعتدال» و کتابهای دیگری زندگی صحابه را از دیدگاه اهل سنت و جماعت نقد، تحلیل و بررسی کرده است.

می‌گویم: این سخن او که تحقیق درباره زندگی اصحاب از مهمترین تحقیقات است که انسان را به سوی حقیقت رهنمون می‌شود یک کلام مجمل است. اگر هدف از آن بررسی احوال و شناخت اوضاعشان برای آن بدین سبب باشد در علم و عمل اقتدا شود، این کار صحیح است، زیرا آنها علم را به ما انتقال داده‌اند و کتاب و سنت از طریق آنها به ما رسیده است و اهل علم از آنها فقه کتاب و سنت را آموخته‌اند. هر کس که از راه و آثار آنها پیروی کند، در راه رستگاری و نجات گام نهاده است و کسی که از راهشان منحرف شود و پیرو راه آنها نباشد از هلاک‌شدگان و زیان‌دیدگان خواهد بود، همچنانکه خداوند در این باره خبر داده است:

﴿ وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ
الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ۝



«هر کس بعد از اینکه هدایت برای او روشن شد و با پیامبر مخالفت کند و راهی غیر از راه مؤمنان در پیش گیرد ما او را به راه خودش وا می‌گذاریم و او را به جهنم می‌اندازیم که بد سرانجامی است»^۱.

اصحاب پیامبر ﷺ برگزیدگان و بهترین مؤمنان هستند هر کس که با هدایت و راه آنها مخالفت کند دچار و مستحق آن تهدید خواهد بود.

ردّ بر او در این ادعا و بیان این امر که تحقیق درباره عدالت اصحاب بهانه‌ای برای طعن وارد کردن به آنهاست.

اگر هدف او از بحث در احوال آنها از نظر عدالت و اظهار رأی در قبول روایات و اخبار آنهاست تا آن را بهانه‌ای برای طعن و بدگویی درباره جایگاه آنها قرار دهد و مقام و مرتبت عالی آنها را در دین لکه‌دار کند [و در واقع قصدی جز این ندارد] و گمان می‌کند کتابهایی که ذکر کرده است زندگی صحابه را نقد و تحلیل کرده است، به او می‌گوییم: ای بیچاره! از جای بسیار خطرناکی بالا رفته‌ای و خطر را به جان خریده‌ای و خود را به ورطه‌ای گرفتار کرده‌ای که نه قدرتی برای رهایی از آن داری و نه در شأن و جایگاه توست که در آن دخالت نمایی.

كناطح صخرة يوماً ليوهنها فلم يضرها و أوهى قرنة الوعل^۱

تو مانند بز شاخ داری هستی که می‌خواهد با شاخش صخره‌ای را بشکند که در نهایت گذشته از اینکه به تپه ضرری نمی‌رساند بلکه شاخ خود را می‌شکند.

مدح صحابه در قرآن کریم و عادل دانستن آنها توسط خداوند:

از جمله سعادت بندگان این است که انسان قدر و اندازه خودش را بداند. اگر بحث در احوال صحابه و نقد و تعدیل آنها اسلوب مربوط به اهل علم و رجال شناسان باشد، تو سوارکار این میدان نیستی و از کسانی نیستی که بتوانی در میدان مسابقه شرکت کنی. چون واقعیت این است که علما باب این بحث را بسته‌اند، زیرا خداوند صحابه را عادل دانسته و در قرآن آنها را به بهترین مدح و ثنا ایمان، هدایت و نیکی ستوده است.

^۱ - آیه ۱۱۵ سوره نساء

همچنین تزکیه و ستایش رسول خدا ﷺ درباره اصحاب در سنت نیز صریح و روشن است که بسیاری از سنت به ذکر فضائل آنها پرداخته است و امت را از تعرض درباره بدگویی آنها نهی کرده است. از جمله اینکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ

مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.

«و سبقت گیرندگان اولیه از مهاجران و انصار و آنهایی که از آنها به نیکی پیروی کردند خداوند از آنها راضی شده و آنها نیز از او راضی شدند و برایشان باغهایی فراهم کرده است که جویهایی در زیر آنها جاری است و در آن جاودانه و همیشگی اند، و اینست پیروزی بزرگ».^۱

همچنین می‌فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ

الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾.

«خداوند از مؤمنانی که زیر درخت با تو بیعت کرد راضی شد و از آنچه در دل‌هایشان بود آگاه شد و آرامش را برایشان نازل کرد و به عنوان پاداش به آنها فتح نزدیکی را داد...».^۲

همچنین می‌فرماید: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلٍ أُولَئِكَ

أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتْلُوا وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾.

^۱ - آیه ۱۰۰ سوره توبه

^۲ - آیه ۱۸ سوره فتح

«برابر نیست از شما آنان که قبل از فتح [مکه] انفاق کردند و با کفار جنگیدند [با دیگران] آنها درجات والاتری از کسانی که بعد از آن انفاق کرده و با مشرکان جنگیدند و به هر کدام خداوند نیکی داده است، و خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است»^۱.

همچنین می‌فرماید: ﴿ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ

بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا ۖ

«محمد فرستاده خداوند است و کسانی که با او هستند بر کافران خشن و سخت‌گیر و میان خود مهربانند، آنها را در حالت رکوع و سجود می‌بینی در حالی که فضل و رضوان الهی را می‌جویند...»^۲.

و آیات فراوان دیگری درباره فضیلت صحابه نازل شده و تعداد آنها فراوان است .

مدح صحابه به وسیله پیامبر ﷺ:

اما از پیامبر ﷺ درباره فضایل آنها نقل شده است. شیخین [بخاری و مسلم] به نقل از عمران بن حصین رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «خیر امتی قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم» «بهترین امت در قرن من هستند و سپس کسانی که بعد از آنها می‌آیند و سپس آنها که بعد از آنها می‌آیند»^۳ عمران می‌گوید: نمی‌دانم که بعد از خود دو قرن یا سه قرن را ذکر کرد.

همچنین شیخین از ابوسعید خدری رضی الله عنه به نقل از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند که پیامبر فرمود: اصحاب من را دشنام نگوئید اگر کسی از شما به اندازه کوه احد، طلا انفاق کند، ثواب آن به اندازه کف دست آنها و حتی نصف آن [از نان] نمی‌رسد.^۴

^۱ - آیه ۱۰ سوره حدید

^۲ - آیه ۲۹ سوره فتح

^۳ - بخاری در صحیح خود (کتاب فضائل الحصابه باب فضائل اصحاب النبی ﷺ) و من صحب النبی أو رأه من المسلمین) آن را روایت کرده است. فتح الباری ۳/۷، ح ۳۶۵. مسلم کتاب فضائل صحابه . ۱۹۶۴/۴ ح ۳۶۷۳

^۴ - بخاری: کتاب فضائل، فتح الباری ۲۱/۷، ح ۲۶۷۳، مسلم: کتاب فضائل صحابه فصل تحریم سب صحابه:

۱۹۶۷/۴ ح ۲۵۴۰

در صحیح مسلم از ابوموسی اشعری رضی الله عنه به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: ستارگان امین‌های آسمان هستند و اگر ستارگان بروند آسمانها آنچه را که بدان تهدید می‌کردند انجام می‌دهد و من برای اصحابم سبب امنیت هستم و اگر من بروم بر سر آنها چیزی خواهد آمد که بدان وعده داده شده‌اند و اصحاب من برای امتم امین هستند و اگر آنها بروند امت من به چیزی دچار می‌شود که بدان وعده داده شده است.^۱

این ادله روشن و صریح و نصوص دیگری که به همین معناست، شامل بهترین مدح و ثنا از سوی خداوند و پیامبر درباره یاران رسول خداست که این خود بزرگترین دلیل بر عدالت، طهارت و برائت آنهاست و نیازی به بحث درباره عدالت آنها نیست به همین سبب علمای مسلمین بر عدالت آنها اتفاق نظر داشته‌اند.

اجماع امامان و علمای مسلمان بر عدالت صحابه رضی الله عنهم

خطیب بغدادی بعد از بیان دلایل عدالت صحابه می‌گوید: اخبار در این مورد بسیار و همگی مطابق با نص قرآن است که همه آنها بر طهارت، عدالت قطعی و نزاهت اصحاب دلالت دارد و هیچ یک از آنها بعد از اینکه خداوند آنها را عادل دانسته است و او از باطن آنها آگاه بوده است، نیازی به تأیید و تعدیل دیگران ندارد... تا اینکه می‌گوید: این مذهب همه فقها و علمایی است که می‌توان به سخنانشان استناد کرد...^۲

نووی می‌گوید: صحابه همگی عادل هستند، چه آنها که گرفتار فتنه شده باشند و یا دیگران... و این اجماع کسانی است که سخن آنها قابل اعتناست.^۳

ابن کثیر می‌گوید: همه صحابه از دیدگاه اهل سنت و جماعت عادل هستند چون خداوند در کتاب خود آنها را ستوده است، و سنت نبوی در مدح اخلاق، رفتار، بذل جان و مال آنها در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله [به امید رسیدن به پاداش الهی و ثواب اخروی] سخن گفته است.^۴

^۱ صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه ۱۹۶۱/۴

^۲ - الکفاية في علم الرواية ۴۸-۴۹

^۳ - التقريب و التيسير المعرفة سنن البشير النذير، للنووي مع شرحه تدریب الراوی ۱۹۰/۲

^۴ - الباعث الحثيث ص ۱۵۴

ابن ملقن می‌گوید: همه صحابه دارای یک ویژگی هستند و آن اینست که درباره عدالت هیچکدام از آنها سوال نمی‌شود، و آن موضوعی قطعی و پایان یافته است. زیرا به طور مطلق به وسیله نصوص قرآن و اتفاق اهل اجماع، عدالت آنها تأیید شده است. او بعد از نقل نصوص فراوانی در مدح و ستایش آنها می‌گوید: سپس امت بر عادل دانستن صحابه اجماع دارد، حتی آنهایی که گرفتار فتنه شده‌اند به علت داشتن حسن ظن درباره آنها و این نیز به اجماع علمایی است که نظرشان قابل اعتناست و این امر با توجه به همه اعمال نیک و بزرگی که انجام داده‌اند، می‌باشد.

خداوند آن اجماع را بدین سبب برایشان مهیا کرده است که آنها حافظان و انتقال‌دهندگان شریعت هستند.^۱

طعن درباره اصحاب پیامبر نشانه زندیق بودن است و نظر علما در این باره بیان چگونگی زندقه بودن طعن در اصحاب پیامبر.

با این [مقدمه] اتفاق علمای متخصص درباره بررسی و نظر درباره احوال رجال پیرامون عدالت صحابه ثابت شد و دریافتیم که درباره عدالت آنها سوال نمی‌شود و کسی که سخنش مورد اعتنا باشد، در این مورد با آنها مخالفت نکرده است بلکه در این مورد جز افرادی از اهل بدعت و زندیق‌ها که در دین مورد اتهام بوده‌اند هیچ کس مخالفت نکرده است.

بنابراین از قدیم، علمای مسلمان طعن نسبت به یاران رسول خدا ﷺ را علامت و نشانه اهل بدعت و زندیق‌هایی شمرده‌اند که با انتقاد و جرح نسبت به راویان شریعت قصد داشتند آن را از بین ببرند.

ابوزرعه می‌گوید: «هر گاه فردی را دیدی که از اصحاب رسول خدا ﷺ بدگویی می‌کند بدان که او زندیق است، زیرا که رسول خدا ﷺ در نظر ما حق است و قرآن حق است، و این قرآن و سنت را یاران رسول خدا ﷺ به ما رسانیده‌اند. آنها می‌خواهند که

^۱ - المقنع فی علوم الحدیث ۴۹۲/۲-۴۹۳

شاهدان ما را تجریح کنند تا کتاب و سنت را ابطال کنند در حالی که آنان خود شایسته ابطال و زندیق هستند.»^۱

امام احمد می‌گوید: «هر گاه فردی را دیدی که از یکی از یاران رسول خدا ﷺ بدگویی می‌کند در مسلمان بودن او شک کن و او را در دین متهم گردان.»^۲

امام بریهاری می‌گوید: «بدان که هر کس از یاران محمد ﷺ بدگویی کند در واقع قصد او بدگویی نسبت به پیامبر ﷺ است و در قبرش او را آزار داده است.»^۳

بنابراین دریافتیم که گفته مؤلف که مبنای بحث اوست، و آن اینکه بحث در زندگی و امور صحابه و تحقیق درباره عدالت آنها از اموری است که انسان را به حقیقت می‌رساند، از اساس باطل بوده و روش هر زندیق و ملحدی برای طعن در اسلام بوده است. همچنانکه علما نیز در این باره تصریح کرده‌اند، و این امر از دو جهت روشن است:

اولاً: تکذیب ثوابتی است که در موارد متعدد در قرآن کریم و سنت نبوی به مدح، ثنا، فضل، نیکی، ایمان و صداقت آنها و نیز به جهاد فراوان در راه خداوند، پایداری ارزشمند در دین، ترجیح نعمتهای الهی و آخرت بر این دنیای فانی دلالت دارد که صحت آن به تواتر امت نقل شده است و آنها را در زهد، تقوا الگوی علم و عمل و نمونه قرار داده است.

ثانیاً: طعن در عدالت صحابه در واقع ایراد گرفتن بر همه شریعت است. زیرا آنها شریعت را به امت انتقال داده‌اند. بنابراین کسی که در عدالت آنها خرده گرفته ضعیف و تصدیق او به نصوص وارده به اندازه طعن او به صحابه ضعیف است. این موضوعی است که برای هر تامل‌کننده در کسانی که به بدگویی از صحابه مبتلا شده‌اند روشن است.

^۱ - خطیب الکفایه ص ۴۹

^۲ - ابن جوزی فی مناقب الامام احمد ص ۲۰۹، شیخ الاسلام ابن تیمیه الصارم المسلول ص ۵۶۸

^۳ - شرح السنة ص ۵۴

اعتراف تیجانی به حیرت، سرگردانی و تردید

این امری است که خود مؤلف وقتی وارد بحث درباره زندگی صحابه شده است بدان اعتراف کرده و می‌گوید: «سه ماه پریشان ماندم، خوابم ناآرام و مضطرب بود، امواج افکار، اوهام و خیالها مرا به سوی خود می‌کشید، و از خود درباره بعضی از صحابه‌ای می‌ترسیدم که در تاریخ آنها تحقیق کرده و درباره برخی از رفتارهای ... و متفاوت آنها تعجب می‌کردم ... بدین سبب بر خود ترسیدم و بارها استغفار کردم و می‌خواستم که از این تحقیق که مرا نسبت به یاران رسول خدا ﷺ و بالاخره به دین خودم مشکوک کرده است، دست بردارم...»^۱

ادعای تیجانی مبنی بر اینکه علما کتابهای را در نقد اصحاب تألیف کرده‌اند.

ردّ بر او در این امر و بیان نادانی اش از چند جهت

اینکه او ادعا می‌کند: «علما درباره زندگی صحابه و نقد و تحلیل آن کتابهایی نوشته‌اند، مانند اسد الغابه و الاصابه و میزان الاعتدال...».

این سخن نادرست و بلکه افترای بزرگی بر علماست که آنها از آن مبرا هستند، و نمی‌دانم که انگیزه او در این کار چیست؟ جهالت یا دروغ یا تزویر و فریب مردم؟! اما دو کتاب اول (اسد الغابه) و (الاصابه) درباره شرح احوال صحابه و تمییز آنها از دیگران است، نه به قصد جرح و تعدیل و بدون اینکه هیچ تعرضی به آنها کرده باشند. این موضوع بر طلبه‌های مبتدی نیز روشن است و اثبات آن نیاز به دلیل ندارد، و در اینجا بعضی از اکاذیب و فریب‌های او را برای عوامی که شاید کتابهای او را خوانده باشند ذکر می‌کنم و ادعای او مبنی بر اینکه این دو کتاب زندگی صحابه را مورد انتقاد و بررسی قرار داده است از ریشه باطل است و هیچ اساسی ندارد، و بیان دروغ و بطلان آنها از چند جهت است:

اولاً: این دو کتاب تألیف دو امام بزرگوار اهل سنت هستند که عقیده آنها عدالت صحابه و شناخت فضایل و منزلت آنهاست. أسد الغابه تألیف امام ابن اثیر و الاصابه اثر

^۱ - ثم اهدیت ص ۱۴۷-۱۴۸

حافظ ابن حجر (رحمهما الله) است و هر دو در مقدمه کتابشان به عدالت صحابه اشاره کرده و بیان کرده‌اند که همگی صحابه عادل بوده و نیازی به بحث در این مورد نیست و جرح را به هیچ وجه در آنها راهی نیست.

ابن اثیر (رحمه الله) می‌گوید: صحابه در همه این امور با بقیه راویان اشتراک دارند جز جرح و تعدیل، زیرا همه آنها عادل بوده و جرح را در میان آنها راهی نیست. چون خدا و پیامبر، آنها را تزکیه کرده و عادل دانسته‌اند و این امر موضوعی مشهور است و نیازی به ذکر ندارد و بسیاری از آن مورد در این کتاب می‌آید.^۱

ابن حجر (رحمه الله) در ضمن سخن خود درباره عدالت صحابه می‌گوید: «اهل سنت اتفاق دارند که همگی آنها عادل هستند و در این مورد کسی جز اندکی از اهل بدعت مخالفت نکرده است، و خطیب در کتاب (الکفایه) فصل گرانبهایی در این مورد گنجانده و می‌گوید: عدالت صحابه با تعدیل آنها توسط خداوند و خبر دادن او از طهارت آنها و برگزیدگیشان ثابت و معلوم است.^۲ سپس کلام خطیب را به طور کامل ذکر کرده است و پس از آن بعضی از ادله‌ای را که بر فضل و عدالت صحابه دلالت دارد، آورده است.

کدامین عقلی باور می‌کند که این دو امام از عدالت صحابه سخن رانده و می‌گویند درباره عدالت آنها نباید شک کرد و در مقدمه کتاب خود هیچ انتقاد و جرحی بر آنها وارد نمی‌کنند، سپس در همان کتاب آن مطلب را نقض کرده و از طعن و جریح صحابه سخن بگویند!

دوم: همچنانکه آن دو مؤلف بدان تصریح کرده‌اند. این دو اثر برای شناخت صحابه نوشته شده است، تا اینکه صحابه از غیر آنها شناخته شود.

ابن اثیر بعد از ذکر پاره‌ای از کتب که درباره تدوین نامهای صحابه و شناخت آنها نوشته شده است می‌گوید: می‌خواستم که این کتابها را جمع کرده و آنچه را که ننوشته‌اند بدان اضافه کنم.^۳

^۱ - اسد الغابه ۱۰/۱

^۲ - الاصابه ۱۰/۱-۱۱

^۳ - اسد الغابه ۱۰/۱

و ابن حجر در مقدمه کتابش در تعریف آن می‌گوید: «در این باره کتاب بزرگی گردآوری کردم و صحابه را از غیر آنان جدا ساختم.»^۱ علاوه بر این، عنوان دو کتاب از مطالبشان نشان می‌دهد ابن‌اثیر کتابش را (اسدالغابه فی معرفه الصحابه) و ابن حجر کتابش را (الاصابه فی تمییز الصحابه) نام گذاشته است، و اگر قصدشان جرح و تعدیل می‌بود برای نامگذاری آنها از نامهایی مانند (نقد الصحابه) یا عبارتهایی شبیه این استفاده می‌کردند. همچنانکه کتبی که درباره نقد روایان بعد از صحابه نوشته شده است چنین عناوینی دارند.

جالب اینکه تیجانی حتی در ذکر نام این دو کتاب نیز اشتباه کرده و گمان کرده است که کتاب ابن‌اثیر (اسد الغابه فی تمییز الصحابه) و کتاب ابن حجر (الاصابه فی معرفه الصحابه) است و بین این دو اشتباه کرده که این دلیل بر جهل و عدم شناخت او نسبت به این دو کتاب است.

ثالثاً: واقعیت دو کتاب، دروغ بودن ادعای ابن‌اثیر در باره نقد صحابه را ثابت می‌کند. این دو کتاب موجود و در دسترس همگان است و خواننده می‌تواند به آن مراجعه کند تا بهره این آقا از صداقت و وضعیت علمی او را بشناسد!

اما کتاب (میزان الاعتدال) ذهبی به طور مستقیم یا غیر مستقیم ذکری از صحابه به میان نیاورده و حتی ائمه‌ای را نیز که مشهور و عدالت آنها مورد اتفاق است، ذکر نکرده است. زیرا اصل تألیف کتاب درباره روایان ضعیف و مورد حرج است.

ذهبی در مقدمه کتاب می‌گوید: این کتاب من شامل دروغگویان و وضع‌کنندگان [قاتلهم الله] است که عملاً به جعل روایات می‌پرداخته‌اند و نیز شامل دروغگویانی است که می‌گویند شنیده‌اند و اما چیزی را که ادعا می‌کند از کسی نشنیده‌اند و سپس کسانی که متهم به جعل و تزویر بوده‌اند.^۲ سپس بقیه طبقات مجروحین در نزد اهل علم را ذکر کرده

^۱ - الاصابه ۴/۱

^۲ - میزان الاعتدال ۳/۱

و گفته است که در کتابش به کسانی پرداخته است که با وجود ثقه بودن درباره آنان کمترین سخنانی مبنی بر جرح آنها گفته شده است.

سپس می‌گوید: از اصحابی که در کتاب بخاری، ابن عدی و کتابهای دیگر بدانها پرداخته شده است به خاطر بزرگواری و قدر و منزلت آنها در این کتاب از آنها ذکری به میان نمی‌آورم، زیرا در واقع ضعف از طرف راویانی است که از آنها روایت کرده‌اند، و نیز در کتابم امامانی را که دارای پیروانی هستند و در میان آنها عظمت و جلالت دارند مانند ابوحنیفه، شافعی و بخاری نیز ذکر نکرده‌ام و اگر از یکی از آنها ذکری به میان آورده باشم باانصاف درباره او سخن گفته‌ام و این امر در پیشگاه خدا و خلق ضرری نمی‌رساند.^۱

بدین ترتیب برای خواننده ادعای این شیعه رافضی در کتابهایش روشن می‌شود که می‌گوید آنان به انتقاد و جرح و تعدیل اصحاب پرداخته‌اند و ادعایش باطل و دلیل بر جهل عمیق او و عدم معرفت نسبت به منابع اصیل علم رجال است علی‌رغم ادعای او مبنی بر تحقیق علمی بر مبنای تدقیق و توثیق می‌باشد.

گمان مؤلف مبنی بر اینکه اختلاف صحابه امت اسلامی را از عصمت محروم کرده است:

مؤلف در ص ۸۹-۹۰ می‌گوید: «مشکل اساسی در همه این امور صحابه است آنها بودند که در اینکه رسول خدا ﷺ برایشان آن نوشته را بنویسد که تا قیام قیامت آنها را از گمراهی باز دارد، اختلاف پیدا کردند و اختلاف آنها امت اسلامی را از این فضیلت محروم کرد و آنها را در وادی ضلالت انداخت تا اینکه متفرق شده و نزاع کردند و ضعیف شدند و همانها بودند که درباره خلافت اختلاف کردند و به دو دسته حزب حاکم و حزب مخالف تقسیم شدند و نتیجه آن عقب‌افتادگی امت و تقسیم شدن آن بین شیعیان علی و پیروان معاویه بود و همانها بودند که درباره تفسیر کتاب الهی و احادیث رسول خدا ﷺ اختلاف کردند و به همین دلیل مذاهب، مکاتب، فرق و طوایف متعددی پدید آمد و در نتیجه مکاتب کلامی و فکری مختلفی به وجود آمد و فلسفه‌های مختلفی بروز

^۱ - میزان الاعتدال ۲/۱

کرد که انگیزه‌های سیاسی محض آنها را ایجاد نمود تا به قدرت و حکومت دست یابند. اگر صحابه نمی‌بودند مسلمانان هیچ گونه اختلاف و تفرقه‌ای پیدا نمی‌کردند، هر اختلافی که به وجود آمده به اختلاف آنها درباره صحابه بازمی‌شود.»^۱

ادعای تیجانی مبنی بر اینکه اصحاب پیامبر درباره نوشتن وصیت‌نامه پیامبر ﷺ اختلاف پیدا کردند.

می‌گوییم: اما گفته‌اش که آنها درباره نوشته‌ای اختلاف کردند که پیامبر ﷺ می‌خواست آن را برایشان بنویسد تا روز قیامت آنها را از گمراهی حفظ کند...» به حدیث ابن عباس اشاره دارد که بخاری و مسلم از او نقل کرده‌اند که «وقتی که درد بر پیامبر ﷺ شدت گرفت فرمود: برایم ورقی بیاورید که برایتان نوشته‌ای بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید، عمر گفت: درد بر پیامبر ﷺ غلبه کرده است و کتاب خداوند پیش ماست قرآن برای ما کافی است. در نتیجه حاضران اختلاف پیدا کردند و سر و صدا زیاد شد. پیامبر ﷺ فرمود: بلند شوید و نزاع در حضور من شایسته نیست»^۱

تیجانی عبارت حدیث را در جای دیگری ذکر کرده است که در صفحات بعدی می‌آید و از آن طعن به صحابه استفاده کرده است و رد بر آن را به آنجا و در جایی که حدیث را ذکر کرده است، موکول می‌کنم. الآن فقط به شبهه‌ای اشاره می‌کنم و آن این ادعای او است که می‌گوید: اختلاف آنها امت را از عصمت بازداشته و تا قیام قیامت آنها را در ضلالت و تفرقه انداخته است.

بیان اینکه ادعای او بدین معناست که پیامبر ابلاغ آنچه را بدان امر شده بود رها کرده است.

در پاسخ به این ادعای باطل باید گفت: این گفته او باطل است و معنایش اینست که پیامبر ﷺ در تبلیغ و رساندن موضوعی که امت را از گمراهی باز دارد کوتاهی کرده و به مجرد اختلاف صحابه در حضور او شریعت پروردگارش را به پایان نرسانده است تا

^۱ - بخاری در کتاب العلم فصل کتاب العلم آنرا آورده است فتح الباری ۲۰۸/۱ ح ۱۱۴ و مسلم: کتاب الوصیه

فصل ترک وصیه لمن لیس له شیء یوصی فیه ۱۲۵۹/۳

اینکه در چنین حالتی از دنیا رفته است و با این کار بر خلاف دستور خداوند عمل کرده است که می فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾.

«ای پیامبر آنچه را که از طرف پروردگارت نازل می شود تبلیغ کن، و اگر چنین نکنی رسالت او را ابلاغ نکرده ای و [بدان که] خداوند تو را از [گزند] مردم حفظ می کند».^۱
در حالی که پیامبر ﷺ از آن کار مبرا بوده و خداوند او را تایید و تزکیه کرده است و می فرماید: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾.

«برایتان پیامبری از خودتان آمده و هرآنچه شما را رنج دهد بر او گران می آید، سخت به شما دل بسته است و با مومنان رئوف و مهربان است».^۲
خداوند او را حریص بر امت یعنی بر هدایت آنها و نفع رساندن به آنها در دنیا و آخرت آفریده است، چنانکه ابن کثیر می گوید:^۳

اگر این موضوع ضرورتاً درباره دین اسلام در نزد خاص و عام مشخص باشد کسی که ذره ای ایمان در قلب او باشد در این نکته تردید نخواهد داشت که پیامبر بزرگوار هر آنچه را که خداوند به او امر کرده تبلیغ کرده است و شدیداً بر مصلحت امتش حرص ورزیده است که جهاد پیوسته و فداکاریها، اخبار و سیره او هیچ شکی در این موضوع باقی نمی گذارد و اگر موضوع آنگونه باشد که این شیعه رافضی می گوید که اگر آن نوشته را می نوشت امت را تا قیام قیامت از ضلالت و تفرقه و اختلاف حفظ می کرد، اگر چنین می بود هیچ دین و عقلی نمی پذیرد که پیامبر ﷺ نوشتن آن را تا آن زمان و لحظات آخر

^۱ - آیه ۶۷ سوره مائده

^۲ - آیه ۱۲۸ سوره توبه

^۳ - ابن کثیر ۴۰۴/۲

حیات به تاخیر بیندازد، و اگر او آن را به تاخیر انداخته بود سزاوار نبود بخاطر اختلاف صحابه در نزد او از نوشتن آن خودداری کند.^۱

همچنین در سیره پیامبر ﷺ ثابت شده است که گاهی اصحاب در مسایل اجتهادی به او مراجعه و شاید با او بحث می‌کردند. اما او به خاطر گفته آنها دستور پروردگارش را ترک نمی‌کرد، مثلاً به افرادی که در حجه الوداع قربانی همراه نبرده بودند دستور داد حج را به عمره تبدیل کنند و نیز با کسانی که در روز حدیبیه از جنگ بازگشتند و آنان که درباره فرماندهی اسامه بحث و جدل کردند.^۲

آیا قابل تصور است که پیامبر ﷺ دستور پروردگارش را به خاطر اختلاف یارانش در موارد بزرگتر از این ترک کند؟ اگر بگوییم به خاطر جدال آنها در نزد او و برای مصلحتی آن را ترک کرد، چه مانعی او را بعداً از آن بازداشته است در حالی که او و بعد از آن جریان چند روز در قید حیات بوده است؟ و همچنانکه در روایت انس در صحیحین ذکر شده است.^۳ وفات آن حضرت ﷺ روز دوشنبه و حادثه نوشتن روز پنجشنبه به اتفاق افتاده است.

اگر تیجانی جدال کرده و دوباره بگوید که می‌ترسید که سخن او را نپذیرند، و دوباره مخالفت کنند، همچنان که بار اول نزاع کردند. می‌گوییم این اشکالی بر پیامبر ﷺ وارد نمی‌کند. زیرا وظیفه او تبلیغ است، همچنانکه خداوند فرموده است: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ

فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾.

«هر کس که از رسول پیروی کند از خداوند پیروی کرده است و آنان که سرباز زدند، پس ما تو را به نگهبانی آنان نفرستاده‌ایم».^۴

ننوشتن نامه توسط پیامبر نشانگر آن است که نوشتن آن جزو دین و امور واجب نبوده است.

^۱ - این رد از دهلوی است. مختصر تحفة الاثنی عشریه ص ۲۵۱

^۲ - صحیح بخاری مع الفتح ۶۰۶/۳ ح ۱۷۸۵، ۵۸۷/۸ ح ۴۸۴۴، ۱۵۲/۸ ح ۴۴۶۸، ۴۴۶۹

^۳ - صحیح بخاری مع الفتح ۱۴۳/۸ ح ۴۴۴۸، و صحیح مسلم ۳۱۵/۱ ح ۴۱۹

^۴ - آیه ۸۰ سوره نساء.

چنانچه می‌دانیم به اتفاق اهل سنت و شیعیان رافضی، پیامبر ﷺ آن نوشته را تا زمان وفاتش ننوشته است. پس باید بدانیم که نوشتن آن جزو امور دینی نبود که او مامور تبلیغ آن بوده باشد و نه آنگونه که این رافضی توصیف کرده است زیرا برای رسول خدا ﷺ محال است از فرمان خداوند سرپیچی کند.

همچنین بدان سبب که قرآن بر آن دلالت کرده است، زیرا خداوند دین را بر او و امتش تکمیل و قبل از حجه الوداع بر او نازل کرده است خداوند می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ

أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾.

«امروز دینتان را کامل کردم و نعمتم را بر شما اتمام کردم و اسلام را برایتان پسندیدم».^۱

همچنان که پیامبر ﷺ در همین باره می‌فرماید: «إِنِّي تَرَكْتُكُمْ عَلَىٰ مِثْلِ الْبَيْضَاءِ لَيْلَهَا كُنْهَارُهَا لَا يَزِيدُ عَلَيْهَا بَعْدِي إِلَّا هَالِكٌ» «من شما را بر سر راهی روشن گذاشته و ترک کرده‌ام که شب آن مانند روزش روشن است و بعد از من فقط هلاک‌شوندگان از آن منحرف می‌شوند».^۲

حال که باطل و بی‌اساس بودن سخن تیجانی که می‌گوید امت اسلامی به سبب نوشته نشدن نامه ﷺ دچار گمراهی و تفرقه شدند، ثابت شد باید دریافت چنانکه علما گفته‌اند آن نوشته‌ای که پیامبر ﷺ می‌خواست آن را بنویسد این بود که خلافت بعد از او برای کیست.

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) می‌گوید: «نوشتن آن نامه چیزی نبود که خداوند آن را واجب کرده باشد که آن را بنویسد و یا ابلاغ کند، زیرا اگر چنین می‌بود پیامبر ﷺ آنچه

^۱ - آیه ۳ سوره مائده

^۲ - احمد در المسند ۱۲۶/۴، و ابن ماجه در سنن ۱۶/۱، و آلبانی این حدیث را با مجموع طرقتش تصحیح نموده

است، ظلال الجنة کتاب السنه لابن ابی عاصم ص ۲۶

را که خداوند به او امر کرده بود ترک نمی‌کرد. اما آن مصلحتی برای رفع و دفع منازعه بر سر خلافت ابوبکر رضی الله عنه بود و دید چاره‌ای جز به وجود آمدن اختلاف نیست»^۱.
در جای دیگر می‌گوید: «اما جریان نامه‌ای که رسول خدا ﷺ قصد نوشتن آن را داشت توضیح آن در صحیحین از عایشه آمده است، عایشه می‌گوید رسول خدا ﷺ در بیماریش گفت: پدر و برادرت را بخوان تا نوشته‌ای بنویسم. من بیم دارم که فردی آرزوی رسیدن به حکومت کند و یکی بگوید که من شایسته‌تر هستم، در حالی که خداوند و مومنان جز ابوبکر را نمی‌پذیرند...»^۲.

تا اینکه بعد از ذکر روایتهای حدیث می‌گوید: «پیامبر ﷺ تصمیم گرفت نامه‌ای را که برای عایشه ذکر کرد، بنویسد، وقتی دید که شک رخ داده است دانست که رساله شک را برطرف نمی‌کند. لذا فایده‌ای در آن ندید و دانست که خداوند آنها را درباره کسی که خود اراده کرده است متفق خواهد کرد. به همین دلیل فرمود: «خداوند و مومنان جز ابوبکر را نمی‌پذیرند.»

اما گفته رسول خدا ﷺ در حدیث: «تا بعد از من گمراه نشوید» دهلوی در توجیه آن می‌گوید: «اگر گفته شود: اگر آنچه را که پیامبر ﷺ می‌خواست بنویسد موضوعی دینی نبود، چرا فرمود: تا بعد از من گمراه نشوید؟ در پاسخ می‌گوییم: گمراهی دارای معانی متعددی است و مقصود در اینجا اشتباه نکردن در تدبیر امور حکومت است که همان بوده و آن اخراج مشرکان از جزیره العرب و جایزه دادن به مهمانانی که از اطراف می‌آمدند به شیوه‌ای که پیامبر بدانها جایزه می‌داد و آماده کردن لشکر اسامه بود، نه ضلالت و گمراهی در دین.»^۳

ادعای تیجانی درباره اینکه یاران پیامبر درباره خلافت اختلاف پیدا کردند و این امر به انشعاب و تقسیم‌بندی امت منجر شد.

^۱ - منهاج السنة ۳۱۶/۶

^۲ - صحیح مسلم: کتاب فضایل صحابه ۱۸۵۷/۴، ح ۲۳۸۷

^۳ - مختصر التحفة التنی عشریه ص ۲۵۱

اما گفته تیجانی که می‌گوید: «آنها همانهایی هستند که درباره خلافت اختلاف پیدا کردند و به حزب حاکم و حزب مخالف تقسیم شدند...».

در جواب این سخن او باید گفت اختلاف صحابه رضی الله عنهم در دوران علی رضی الله عنه بر سر خلافت نبود و آنهایی که با علی رضی الله عنه اختلاف کردند عبارتند از: طلحه و زبیر و عایشه و معاویه رضی الله عنهم و اینها با او در خلافت اختلافی نداشتند بلکه هیچکدام از اینها و حتی دیگران ادعا نکردند او برای خلافت بعد از کشته شدن عثمان رضی الله عنه شایسته نیست. زیرا او شایسته‌ترین کسی بود که باقی مانده بود و همگی به فضایل او اقرار داشتند، اما اصل اختلاف این صحابه با علی رضی الله عنه در مطالبه نمودن خون عثمان و کشتن قاتلان او بود، آنها نظرشان شتاب در این مورد و قصاص گرفتن از قاتلان عثمان بود و علی رضی الله عنه با آنها در این امر هیچ اختلافی نداشت که عثمان مظلومانه کشته شده است و باید از قاتلان او قصاص گرفت. اما نظر او این بود که باید صبر کرد تا اوضاع آرام شود و کارها در دست او قرار گیرد، چون تعداد قاتلان عثمان فراوان بوده و در سرزمینهای مختلف متفرق شده بودند و تعداد زیادی از آنها در مدینه و در میان صحابه بودند.

با این همه اختلاف آنها رضی الله عنهم به جایی نرسید که نسبت به دین همدیگر مشکوک شوند و یکدیگر را متهم کنند بلکه هر گروه به فضیلت و صحابه بودن همدیگر را احترام می‌گذاشت و فکر می‌کرد که او در رای خود اجتهاد کرده است و خود را در صواب و دیگری را در خطا می‌پنداشت.

رد بر او در این امر و بیان اینکه اختلاف صحابه در دوران علی بر سر خلافت نبود:

در اینجا سه مسأله در نزد اهل علم و تحقیق اهل سنت وجود دارد که در رد شبهه‌های این غرض‌ورزان درباره فتنه‌ای است که در زمان صحابه رضی الله عنهم و خلافت علی رضی الله عنه رخ داد که عبارتند از:

مسأله اول: اختلافی که در میان آنها رخ داد بر سر خلافت نبود، و هیچکدام از مخالفان علی درباره آن با او اختلاف نکردند و هرگز هیچکدام از آنها مدعی نشد که کسی از علی سزاوارتر به خلافت است.

مسأله دوم: اختلاف در میان آنها بر سر تسریع قصاص قاتلان عثمان یا تاخیر آن بود و همگی بر وجوب اجرای قصاص اتفاق داشتند.

مسأله سوم: با وجود اختلاف رای و نظر در میانشان، هیچکدام از آنها درباره دین همدیگر مشکوک نشدند و هر کدام فکر می‌کرد که مخالفش اجتهاد کرده است و فضل و حق صحابه بودن او را رعایت می‌کرد.

اینها مسایل مهمی است که اخبار صحیح بر آن دلالت دارد و در حقیقت اختلاف میان صحابه و تبرئه آنها از هر اتهامی را که رافضیان و زندیق‌ها آنها را بدان متهم می‌کنند، توضیح می‌دهد. این اصل بزرگی است که طالب علم باید آنها را با ادله‌اش قرار گیرد و اینک تفصیل آن مسایل و ادله آنها.

مسأله اول: خلافتی که در میان آنها رخ داد درباره خلافت نبود، و هیچکدام از مخالفان علی علیه السلام در این باره با او نزاعی نداشت و هیچکدام از آنها مدعی نبود که او از علی به خلافت سزاوارتر است.

از قویترین دلایل و بزرگترین شواهد بر این موضوع اجتماع صحابه علیهم السلام در بیعت او برای خلافت بعد از شهادت عثمان علیه السلام بود. از جمله آنها طلحه و زبیر بودند و روایات صحیح که از آنها در این مورد نقل شده است دلالت بر این امر دارد: طبری در تاریخ خود از محمد بن حنفیه روایت می‌کند هنگامی که عثمان کشته شد، با پدرم علی بودم، به پاخاست و به داخل خانه رفت و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به پیش او آمدند و گفتند: این مرد کشته شد و مردم باید امامی داشته باشند و امروز هیچ کس از تو سزاوارتر و با سابقه‌تر و برای این کار نزدیکتر به رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست. پاسخ داد: این کار را نکنید. من اگر وزیر باشم بهتر است از اینکه امیر باشم. گفتند: نه به خدا ما چنین نمی‌کنیم مگر اینکه با تو بیعت نماییم.

گفت: پس در مسجد بیعت می‌گیرم. زیرا بیعت من مخفیانه و بدون رضایت مسلمانان نخواهد بود. سالم بن جعد به نقل از عبدالله بن عباس می‌گوید: دوست نداشتم که علی علیه السلام به مسجد بیاید از ترس اینکه برایش شلوغی و مزاحمتی ایجاد شود. اما او جز مسجد

هیچ مکان دیگری را نپذیرفت و هنگامی که وارد شد، مهاجران و انصار و سپس بقیه مردم با او بیعت کردند.^۱

از بشیر عابدی روایت شده است که می‌گوید: ای ابوالحسن بیا تا با تو بیعت کنیم، علی علیه السلام گفت: مرا نیازی به حکومتان نیست و من با شما هستم هر کس را که انتخاب کنید به حکومت او راضی هستم، پس یکی را انتخاب کنید، گفتند: جز تو کسی را انتخاب نمی‌کنیم.^۲

روایات در این باره فراوان است که ابن جریر طبری در تاریخ^۳ خود پاره‌ای از آنها را ذکر کرده و دلالت بر بیعت صحابه علیهم السلام با علی علیه السلام و اتفاق آنها بر بیعت اوست همچنان که در روایتهای سابق تصریح شده است طلحه و زبیر نیز در میان آنان بودند.

اما بعضی از روایاتی که گفته است طلحه و زبیر با اکراه بیعت کرده‌اند سند درستی ندارد و روایتهای صحیح خلاف آن را روایت کرده است. طبری از عوف بن ابی جمیله روایت کرده که می‌گوید: اما من شهادت می‌دهم که شنیدم محمد بن سیرین می‌گفت: علی پیش طلحه آمد و به طلحه گفت دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم. طلحه گفت: تو شایسته‌تری و تو امیرمومنان هستی دستت را دراز کن تا بیعت کنم. پس علی دستش را دراز کرد و بیعت نمود.^۴

و از عبد خیر الخیوانی روایت شده است که به سوی ابوموسی اشعری رفت و پرسید: ای ابوموسی آیا این دو مرد [طلحه و زبیر] از کسانی بودند که با علی بیعت کردند؟ گفت: آری!^۵

^۱ - تاریخ طبری ۴۲۷/۴

^۲ - تاریخ طبری ۴۲۷/۴ - ۴۲۸

^۳ - تاریخ طبری ۴۲۷/۴ - ۴۲۹ دکتر محمد امزون در کتاب گران قدر خود - تحقیق مواقف الصحابه فی الفتنه - ۵۹/۲۰ - ۷۵ آنها را جمع و بررسی نموده است.

^۴ - تاریخ طبری ۴۳۴/۴

^۵ - تاریخ طبری ۴۸۶/۴

همچنین امام محقق ابن العربی بیعت اجباری [مورد ادعای مؤلف] را باطل دانسته و گفته است که این نه سزاوار آنها و نه سزاوار علی است. وی می‌گوید: «اگر گفته شود که طلحه و زبیر با اجبار بیعت کرده‌اند می‌گوییم: بسیار بعید است از آن دو و از علی که آنها به اجبار بیعت کنند اگر چنین بود اثر آن چیست؟ زیرا اگر یک یا دو نفر بیعت کنند بیعت صحیح است و منعقد می‌شود و هر کس که بعدا بیعت کند برایش لازم است، و شرعا بر آن مجبور است، و اگر آن دو بیعت نمی‌کردند چه اثری برایشان و بیعت امام دارد؟ اما کسی که گفته است دستی چلاق و کاری ناتمام،^۱ این ادعای کسی است که می‌گوید طلحه اولین کسی بوده که بیعت کرده است در حالی که چنین نیست.

همچنین اگر گفته شود طلحه گفته است: بیعت کردم در حالی که شمشیر بالای سرم بود، این دروغ کسی است که ندانسته چطور دروغ بگوید.

اما گفته او که می‌گوید (دستی چلاق) اگر صحیح باشد برای آنها دلیلی نیست، دستی که در دفاع از رسول خدا چنین شده باشد هر کاری با او به اتمام می‌رسد و از هر مکروهی حفظ می‌کند، و کار علی به اتمام رسید و تقدیر الهی بر طبق حکم الهی بعد از آن اجرا شد.^۲

مسأله دوم: همچنین در روایات صحیح آمده است که اختلاف معاویه رضی الله عنه با علی رضی الله عنه درباره کشتن قاتلان عثمان رضی الله عنه بود و درباره خلافت با او منازعه‌ای نداشته و بلکه در آن مورد موافق او بود.

از ابومسلم خولانی روایت است که گروهی نزد معاویه آمده و گفتند: آیا با علی نزاع می‌کنید یا تو مانند او هستی؟ پاسخ داد: نه به خدا! من می‌دانم که او از من بهتر و به حکومت سزاوارتر است. اما آیا نمی‌دانید که عثمان مظلوم کشته شده است و من پسر عموی او هستم و قصاص خون او را می‌خواهم. پیش او بروید و به او بگویید قاتلان

^۱ - اشاره به بعضی روایات هاست که می‌گویند: طلحه اولین کسی است که با علی بیعت نمود. و دست راست طلحه مقداری شل بود، و از آثار دفاع او از رسول خدا رضی الله عنه در روز احد بود. یکی از میان آنها گفت: اولین دستی که با علی بیعت نموده شل است و کارش تمام خواهد شد. طبری ۴/۴۳۵ البدایة و النهایة ، ابن کثیر ۷/۲۳۷

^۲ - العواصم من القواصم صفحه ۱۴۸-۱۴۹

عثمان را به من دهد، من مطیع او خواهم شد. نزد علی آمدند و با او صحبت کردند و آنها را به او نداد.^۱

ابن کثیر از ابن دیزیل به اسناد از ابودرداء و ابو امامه (رضی الله عنهما) روایت می‌کند: آن دو پیش معاویه رفتند و به او گفتند: ای معاویه چرا با این فرد [علی] می‌جنگی؟ به خدا قسم که او در اسلام از تو و از پدرت با سابقه‌تر و به رسول خدا ﷺ نزدیکتر و به این کار شایسته‌تر است. گفت: من به خاطر قاتلان عثمان جنگ می‌کنم و اینکه قاتلان او را پناه داده است. پیش او بروید و به او بگویید: قاتلان عثمان را به ما بدهد و من اولین نفر از اهل شام هستم که با او بیعت می‌کنم.^۲

روایات در این باره فراوان و در میان علما مشهور است و دلالت بر این دارد که معاویه با علی درباره خلافت اختلافی نداشته است و به همین دلیل محققان^۳ این مسأله را روشن کرده‌اند.

امام الحرمین جوینی می‌گوید: اگر چه معاویه با علی قتال نمود، اما منکر امامت او نبود و آن را برای خود نمی‌خواست. بلکه خواهان قصاص قاتلان عثمان بود، به این گمان که او بر حق است، در صورتی که در خطا بود.^۴

ابن حجر هیثمی می‌گوید: از اعتقادات اهل سنت و جماعت این است که جنگهایی که بین علی رضی الله عنه و معاویه رضی الله عنه رخ داده است به سبب نزاع معاویه با علی درباره خلافت نبوده است. زیرا که اجماع بر این است که علی برای خلافت سزاوارتر بوده است و فتنه به سبب خلافت نبوده است. اما فتنه بدان سبب به پاخواست که معاویه و کسانی که با او

^۱ - سبب آن این بود که علی رضی الله عنه از معاویه خواست که با او بیعت کند و حکم آنها را به او وا گذارد. معاویه رضی الله عنه پذیرفت - البدایة و النهایة ۲۶۵/۷ و (تحقیق مواقف الصحابه فی الفتنه) محمد محزون ۱۴۷/۲

^۲ - ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق ۳۵۶/۱۶ ب ذهبی سیر اعلام النبلا ۱۴۰/۳ محققان کتاب می‌گویند رجال آن ثقات است.

^۳ - البدایة و النهایة ۲۷۰/۷

^۴ - البدایة و النهایة: ابن کثیر ۲۶۸/۷ - ۲۷۰ این روایت ها را محمد امحزون جمع نموده است تحقیق مواقف الصحابه ۱۴۶/۲ - ۱۵۰

بودند از علی خواستند قاتلان عثمان را بدانها تسلیم کند چون معاویه پسر عموی عثمان بود. ولی علی امتناع ورزید.^۱

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) می گوید: معاویه ادعای خلافت نمود و هنگامی که با علی جنگید او به عنوان خلیفه بیعت شده بود و برای مقام خلافت با او نجنگید و نه اینکه او مستحق خلافت است و دیگران نیز با او موافق بودند. معاویه در پاسخ کسانی که از او در این باره می پرسیدند به خلافت علی اقرار می کرد و هر گروهی از متشیعان^۲ معترف بودند که معاویه هم شأن علی برای خلافت نیست و با وجود استخلاف علی جایز نیست که او خلیفه شود، زیرا فضیلت، سابقه، علم، دین، شجاعت و بقیه فضائل علی ﷺ در میان آنها معروف بود.^۳

بدین وسیله ثابت شد هیچ کس با علی درباره خلافت نزاعی نداشت چه کسانی که با او مخالفت کردند و یا دیگران.

به این ترتیب ادعای این رافضی که مدعی است صحابه درباره خلافت نزاع کردند و بر اثر آن متفرق شدند باطل می شود. مسأله دوم اینکه اختلاف میان علی و مخالفانش ﷺ در تسریع در قصاص نمودن از قاتلان عثمان یا در تأخیر آن بود ولی همه در اجرای این حکم اتفاق داشتند این مسأله ای است که در نزد علمای اهل سنت مشهور است و اخبار ثابت و آثار وارده دال بر این امر است که علی با مخالفانش درباره قصاص قاتلان عثمان اختلافی نداشت، اما نظر او، به تأخیر انداختن آن بود تا اینکه به طور کامل بر امور مسلط شود. زیرا قاتلان عثمان ﷺ بر مدینه مسلط شده بودند و سپس بادیه نشینان و بعضی از غرض ورزان خبیث به آنها ملحق شده بودند. این امر کشتن آنها را در ابتدای حکومت علی ﷺ بسیار مشکل می کرد.

^۱ - الصواعق المحرقة صفحه ۲۶

^۲ - یعنی متشیعان به عثمان یا علی و خون خواهان عثمان بر گرد معاویه جمع شدند و اما با این حال او را از علی بهتر نمی دانستند.

^۳ - مجموع الفتاوی ۷۲/۳۵ - ۷۳

طبری در تأیید این مطلب می‌نویسد: طلحه و زبیر بعد از بیعت به همراه گروهی از صحابه نزد علی رفتند و گفتند: ای علی! ما عهد بستیم که حدود را اجرا کنیم اینها در خون آن مرد [عثمان] شریک بودند و آن را حلال دانستند. علی به آنها گفت: ای برادرانم من از آنچه می‌دانید بی‌خبر نیستم. اما ایشان با گروهی هم دست شده اند که نمی‌توانیم بر ایشان چیره شویم در چنین وضعیتی چه کاری می‌توان انجام داد؟ ببینید بردگان شما به آنها پیوسته و شوریده‌اند و بادیه نشینان شما با آنها همراهی کرده‌اند و آنها در میان شما هستند و می‌توانند با شما هر کاری بکنند. آیا برای رسیدن به آنچه می‌خواهید قدرتی هست؟ گفتند: خیر! گفت: نه به خدا! ان شاء الله رأی شما رأی من است.^۱

ابن کثیر می‌گوید: هنگامی که کار بیعت علی تمام شد طلحه و زبیر و سران صحابه به پیش او رفتند و از او اقامه حدود و قصاص خون عثمان را طلب کردند. علی از آنها عذر خواست که اینها داری پشتیبان و کمک هستند و او اکنون قادر به انجام دادن آن نیست.^۲ این عذر علی در آغاز کار بود. اما بعدها کار بسی پیچیده‌تر شد. به ویژه پس از آن که صحابه بدون اختیار خود را در معرکه جمل دیدند که سبب آن جنگ توطئه‌ای بود که قاتلان عثمان به خاطر ایجاد تفرقه و جنگ میان آنها چیده بودند، همچنانکه شرح آن گذشت بعد از این حوادث موضوع قصاص نه برای علی ممکن بود و نه برای مخالفانش، چون امت متفرق شده بود و به کارهایی مشغول شد که از آرام نمودن فتنه مهم‌تر بود.

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) می‌گوید: با وجود پراکنده شدن مردم از پیرامون علی رضی الله عنه او نمی‌توانست بر قاتلان عثمان چیره شود مگر اینکه به فتنه‌ای بزرگتر و مصیبتی بدتر دچار شود. دفع امر زیانبارتر به وسیله پرداختن به کم زیان‌ترین آنها بهتر از عکس آن است.

زیرا آنها دارای لشکر و قبایلی بودند که از آنها پشتیبانی می‌کردند و اگر چه کسانی که مستقیماً اقدام به قتل عثمان رضی الله عنه کردند اندک بودند اما اصحاب قدرت پشت سر آنها بودند

^۱ - تاریخ طبری ۴ / ۴۳۷

^۲ - البدایة و النهایة ابن کثیر ۷ / ۲۳۹

وگرنه آنها قدرتی نداشتند. هنگامی که طلحه و زبیر به بصره رفتند تا قاتلان عثمان را بکشند، آن جنگ به پاخاست که افراد فراوانی کشته شدند. مسأله‌ای که این امر را روشن می‌سازد این است که بعد از وفات علی، مردم به دور معاویه جمع شدند و او امیر همه مسلمانان شد و با این وجود قاتلان عثمان را که باقی مانده بودند نکشت.^۱

به هر حال عذر علی ﷺ هر چه باشد قصد در این اینجا بیان این مطلب است که او با بقیه صحابه که طالب خون عثمان بودند درباره و جوب گرفتن خون عثمان ﷺ از قاتلان او اختلافی نداشت همچنان که او در جواب طلحه و زبیر که خواهان قصاص قاتلان عثمان بودند اظهار داشت و گفت: ای برادرانم من از آنچه می‌دانید بی‌خبر نیستم اما با قومی که بر ما مسلط هستند و ما بر آنها قدرتی نداریم چکار می‌توانیم بکنیم؟ سپس بعد از آن قسم یاد نمود [و او همواره در قسم راستگوست] که رأی دیگری ندارد و اجماع صحابه بر این مسأله دلالت دارد. والله اعلم.

مسأله سوم: صحابه‌ای که در وقت فتنه با یکدیگر اختلاف پیدا کردند، همدیگر را درباره دین متهم نمی‌کردند اگر چه هر گروهی گمان می‌کرد که مخالفش در خطاست و مجتهد متأول است و به فضیلت و یاوری او با رسول خدا ﷺ اعتراف می‌کرد. این مسأله نیز در نزد اهل علم روشن است که بعضی از آنها، بعضی دیگر را مدح و ثنا کرده‌اند. از آن جمله اینکه علی ﷺ بعد از معرکه جمل بعد از دلجویی از کشته شدگان وقتی که طلحه بن عبیدالله را دید که کشته شده است، خاک را از چهره او پاک کرد و گفت:

رحمت خدا بر تو ای ابومحمد! سخت است بر من که تو را کشته و بر روی خاک و زیر ستارگان آسمان بینم. سپس گفت: از غمها و حزنهای خود به خدا پناه می‌برم.^۲

^۱ - منهاج السنة ۴ / ۴۰۷ - ۴۰۸

^۲ - البدایه و النهایه ابن کثیر ۲۵۸/۷

هنگامی که (ابن جرموز) قاتل زبیر نزد علی آمد و شمشیر زبیر را با خود داشت تا شاید جایزه‌ای بگیرد. طلب اجازه نمود. علی گفت: به او اجازه ندهید و به او مژده دخول در آتش بدهید. و در روایتی دیگر علی رضی الله عنه گفت: از رسول خدا شنیده‌ام که گفت: به قاتل ابن صفیه مژده آتش بدهید و هنگامی که شمشیر زبیر را دید گفت: چه بسیار که مصیبت‌ها و خطر‌ها را از رسول خدا دور می‌کرد.^۱

طبری آورده است که علی شنید دو نفر به عایشه ظلم کرده‌اند. قعقاع بن عمرو را فرستاد و آن دو را آورد. و گفت: گردنشان را بزن، سپس گفت: آنها را به سختی شکنجه کنید. لباس آنها را بیرون آورد. و به هر کدام صد تازیانه زد.^۲

طبری به نقل از محمد بن عبدالله بن سواد و طلحه بن الأعمش درباره تجهیز عایشه می‌گوید: هنگامی که عایشه خواست از بصره بیرون برود، می‌گویند: علی مرکب عائشه را با همه لوازم سفر اعم از توشه و متاع و مرکب را در اختیارش گذاشت و او را همراه کسانی که در کنار او در جنگ شرکت جسته بودند جز آنهایی که می‌خواستند در آنجا بمانند و چهل زن معروف از زنان بصره راهی مدینه نمود و به محمد، پسرش چنین گفت: ای محمد آماده باش و او را [به سلامت به مدینه] برسان.

[نقل شده است که] روز سفر، علی همراه مردمانی چند پیش عایشه آمد و منتظر او شد. چون عایشه نزد علی آمد مردم با او وداع کردند. آنگاه عایشه به ایشان گفت: ای فرزندانم ما همدیگر را به خاطر افراط و یا تفریط سرزنش می‌کنیم. به همدیگر تعدی و تجاوز ننمایید. بخدا قسم بین من و علی از قدیم خصومتی نبوده است مگر آنچه بین زن و خویشاوندان شوهرش می‌باشد. و او پیش من با وجود اختلافی که با او دارم از بهترین می‌باشد. علی نیز گفت: ای مردم بخدا که راست می‌گوید و قسمش درست است، بین من و او چیزی جز آن نبوده است و او همسر پیامبر صلی الله علیه و آله، در دنیا و آخرت است.^۳

^۱ - البدایه و النهایه ابن کثیر ۲۶۰/۷

^۲ - تاریخ طبری ۵۴۰/۴

^۳ - تاریخ الطبری ۵۴۴/۴

در این باره طبری از عمار که در جنگ جمل با لشکر علی بود، از قول مالک بن دینار روایت می‌کند: عمار در روز جمل به زبیر حمله نمود و او را به آرامی با سر نیزه زد. زبیر گفت: آیا می‌خواهی مرا بکشی. عمار گفت: نه! اما برگرد.^۱

و طبری از عامر بن حفص نقل می‌کند: عمار در روز جمل با سر نیزه به استقبال زبیر آمد. زبیر پرسید ای ابویقظان آیا می‌خواهی مرا بکشی؟ عمار گفت: خیر ای اباعبدالله!^۲ این مسایل همه در جنگ جمل بین صحابه رد و بدل شد. اما در نبرد صفین که بین علی و معاویه رخ داد. شیخ الاسلام ابن تیمیه از اسحاق بن راهویه و او از جعفر بن محمد از پدرش نقل می‌کند که چون علی در روز جمل یا روز صفین شنید مردی در سخن گفتن در مورد سپاهیان شام شدت بخرج می‌دهد. به یاران خود گفت: جز خیر نگویید، زیرا آنها طائفه‌ای هستند که گمان می‌کنند ما بر آنها تعدی کرده‌ایم و ما هم بر این گمانیم که آنها بر ما ظلم کرده‌اند و از همین رو با هم می‌جنگیم.^۳

از محمد بن نصر از مکحول روایت شده است که پس از جنگ علی همراه مالک اشتر بر کشته‌شدگان صفین می‌گذشت و چون حابس یمانی را در میان کشتگان دیدند، اشتر گفت: انا لله و انا الیه راجعون. این حابس یمانی است ای امیرالمومنین که پرچم سپاه معاویه، همراه اوست دارد، به خدا قسم من او را مؤمن می‌دانستم و یقیناً اکنون نیز مؤمن است.^۴

همان طور که از پاسخ معاویه به ابومسلم خولانی برمی‌آید او خود، به مقام و منزلت علی آگاه است! در پاسخ گفت: به خدا می‌دانم که او از من افضل و سزاوارتر به حکومت می‌باشد.

ابونعیم در حيلة الأولیا روایت می‌کند که چون ضَراره بن ضَمْره صدائی نزد معاویه رفت، معاویه به او گفت: برایم از علی صحبت کن. او گفت: مرا معاف گردان ای امیر

^۱ - تاریخ الطبری (۵۱۲/۴)

^۲ - تاریخ الطبری (۵۱۲/۴)

^۳ - منهاج السنة (۲۴۴/۵ - ۲۴۵)

^۴ - منهاج السنة (۲۴۵/۵)

المومنین. اما معاویه باز اصرار کرد. آنگاه ضاراه گفت: الان که چاره ای نیست. می گویم او مردی دوراندیش و قدرتمند بود. به نیکی سخن می گفت و به عدل حکم می کرد. او سخنانی بسیار در وصف علم و شجاعت و زهد علی ذکر نمود تا آنجا که سبب شد اشکهای معاویه بر محاسنش سرازیر شد و بدان حد تحت تأثیر قرار گرفته بود که نمی توانست جلوی خود را بگیرد و با آستینش اشکهایش را خشک می کرد. مردم نیز شدیداً متأثر شده به گریه افتاده بودند. سپس معاویه گفت: به راستی که ابوالحسن (رحمه الله) چنین بود.

اینها بعضی از گفته‌های صحابه‌ای است که در میانشان اختلاف رخ داده بود و در تعریف و تمجید همدیگر گفته‌اند. همه اینها علی رغم اختلافات و جنگهایی است که بخاطر اجتهاد هر کدام از دو طرف رخ داد و فکر می کردند مصلحت امت دین و شریعت الهی در آن است. اما با این حال هر کدام با یکدیگر به انصاف برخورد می کردند و اختلاف اجتهادیش با یکدیگر سبب طعن و تکفیر همدیگر و ظلم و تجاوز نمی شد. بلکه هر کدام از آنها به فضیلت و سابقه برادران مسلمان خود در اسلام شهادت می دادند. بخدا قسم که فضل و بزرگواری هم همین است، زیرا انصاف در هنگام خصومت و جنگ، کاری سخت و در میان مردم بسیار اندک است و تنها کسانی که در ایمان به درجات والایی دست یافته و خداوند قلبهای آنها را تزکیه و از شهوت حب دنیا پاک داشته است می توانند اهل انصاف و فضیلت باشند. همانطور که یاران رسول خدا ﷺ که خداوند بر مبنای علم و حکمت خود، آنها را برای همنشینی و مصاحبت با رسول خدا ﷺ برگزید اینچنین بودند. از خداوند می خواهیم که محبت همه آنها را نصیب ما کند و جزو کسانی

کند که درباره آنان چنین فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ

رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا

لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾

«آنان که بعد از آنها [مهاجرین و انصار] آمدند می گویند: پروردگارا ما را و برادران ما را که در ایمان بر ما پیشی گرفته اند ببخشای و در قلب های ما کینه آنانی را که ایمان آورده اند. قرار مده. پروردگارا تو رؤوف و مهربان هستی»^۱.

اما در پاسخ به مؤلف که درباره صحابه گفته است «آنها در تفسیر کتاب خدا، سنت رسول خدا ﷺ اختلاف کردند و لذا مذاهب و فرق مختلف پدید آمد و از آن، نحله های کلامی و فکری گوناگون برخاست و فلسفه های گوناگونی ظهور کرد...» تا آنجا که می گوید «اگر صحابه نمی بودند، مسلمانان در هیچ چیز اختلاف نمی کردند و در واقع هر اختلافی که برخاسته منشأ آن، اختلافات میان صحابه می باشد.»

باید چنین گفت: این از بزرگترین نیرنگ ها و دروغها و تهمت های گزافی است که آنها بر یاران پیامبر ﷺ روا داشته اند. در حقیقت، تمام اختلاف هایی که در تفسیر و فهم بعضی از احادیث از صحابه نقل شده است، منشأ اختلافات فرقه ای و پیدایش مدارس کلامی و فلسفی نیست.

ردّ بر او و بیان اینکه اگر اختلاف میان اصحاب پیامبر از نوع اختلاف تنوع بوده است. در اینجا لازم است این مسأله را بدانیم که اختلاف بر دو نوع است. یکی اختلاف تنوع دیگری اختلاف تضاد اغلب تفاوت هایی که در تفسیر بعضی از آیات نقل شده است از قسم اختلاف تنوع است نه اختلاف تضاد^۲. در همین راستا چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه در کتاب خود چنین می گوید: اختلاف در میان سلف در تفسیر بسیار اندک است، و اختلاف آنها در احکام بیشتر است، اکثر اختلافاتی که از آنها نقل شده است به اختلاف تنوع بازمی گردد نه اختلاف تضاد^۳. سپس در ادامه می گوید که اختلاف تنوع به دو مسأله بازمی گردد:

^۱ - آیه ۱۰ سوره حشر

^۲ - مجموع الفتاوی (۵۸/۶)

^۳ - مقدمة فی أصول التفسیر ، ص ۱۰

اول: هر کدام از سلف، تفسیر خود را با عبارتی غیر از عبارت دیگری بیان کرده‌اند که با وجود اختلاف در معنای مسمی با معنای دیگر تفاسیر، در وحدت مسمی با هم مشترک هستند. به عنوان مثال، بعضی‌ها در تفسیر صراط مستقیم می‌گویند: منظور از آن، قرآن است، و دیگری اعتقاد دارد: صراط همان سنت و جماعت مد نظر است. دیگری نیز بر این باور است که منظور، عبودیت و یا خوف و رجاء و محبت خداوند و انبیا و صلحا و مؤمنان است و دسته‌ای هم غرض از آنرا یا امثال اوامر و اجتناب از محرّمات یا تبعیت از کتاب و سنت و یا عمل به دستورات الهی و یا عبارتهایی از این دست می‌دانند.

دوم: هر کدام از سلف ذکر یک نوع از انواع اسم عام تنها با هدف تمثیل و آگاه نمودن مستمع را به نوعی بیان کرده‌اند نه به عنوان تعیین دقیق آن اسم و عموم و خصوص آن. مثلاً چون فردی غیر عرب مسمای لفظ نان پرسید، نانی به او نشان داده شد و به او گفته شد اینست. در اینجا اشاره به نوع است، نه به این نان فقط.^۱

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: عموم اختلاف تفاسیر صحابه و تابعین^۲ از این نوع است.^۳ از اینجا روشن می‌شود این نوع اختلاف که شامل اغلب اختلافاتی است که از صحابه نقل می‌شود از این نمونه است، هیچ اثری در استنباط احکام از آیات و اختلافات امت در این نوع برداشتها ندارد، تا چه رسد به اینکه سبب و منشأ فرق و مذاهب و مدارس فلسفی و کلامی است چنانکه این مؤلف رافضی ادعا می‌کند.

اما اختلاف صحابه درباره قسم دوم که اختلاف تضاد است و در تفسیر آیات و یا احکام که از آنها نقل شده است بسیار اندک است. از طرف دیگر، این اختلاف در اصول دین نیست، بلکه در مورد بعضی مسائل دقیق و ریز است که قابل اجتهاد شد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رَحِمَهُ اللهُ) بعد از تأکید مطلب بر سابق در ادامه چنین می‌گوید: و با این حال وجود چنین اختلافات جزئی در میان آنها طبیعی است همچنانکه مانند این اختلافات، در احکام نیز وجود دارد. ما می‌دانیم چنین اختلافاتی که در میان مردم وجود

^۱ - مقدمه فی أصول التفسیر، شیخ الاسلام ابن تیمیه، ص ۱۰-۱۲؛ و مجموع الفتاوی (۳۸۱/۱۳ - ۳۸۲)

^۲ - تابعی به کسی گفته می‌شود که پیامبر (ص) را درک نکرده اما صحابه را دیده باشد - م -

^۳ - مجموع الفتاوی (۳۸۱/۱۳)

دارند نزد عوام و خواص معلوم و شاید هم متواتر است، مانند نماز، مقدار رکوع و اوقات نماز، زکات و مقدار آن، تعیین ماه رمضان، طواف، وقوف، رجم، رمی جمرات، مواقیت، از این نوع اختلافات هستند.

همچنین اختلاف صحابه [بعد از آن] در مورد میزان ارث جد و برادران و نظر آنان در مورد زن مشرک و امثال این اختلافات، باعث شک در همه مسائل ارث نمی‌شود.^۱ چنانکه تیجانی پنداشته است این نوع اختلاف‌نظرها در میان صحابه رضی الله عنهم سبب تفرقه امت و پیدایش بدعتها نشده است، زیرا آن اختلاف‌نظرها که در میان اهل سنت و اهل بدعت رخ داده است در اصول دین نبوده است، بلکه پاره‌ای از مسائل ریز و دقیقی بوده‌اند که اجتهاد در آن روا و اشتباه در آن قابل بخشایش است. زیرا منشأ آن اجتهادی است که قصد مخالفت در آن نیست. و همچنین نقل شده است که در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله افرادی در بعضی از مسائل اجتهادی اشتباه کردند. به عنوان مثال نقل می‌کنند عدی بن حاتم رضی الله عنه دو عقال [پابند شتر] سیاه و سفید گرفته و به آنها نگاه می‌کرد^۲ و می‌پنداشت مقصود از آیه زیر است: ﴿حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ﴾

﴿الْفَجْرِ﴾

«تا اینکه در فجر، نخ سفید از سیاه برایتان مشخص شود.»^۳

همچنین صحابه در فهم قصه پیامبر صلی الله علیه و آله که می‌فرمود: «هیچکس نماز عصرش را جز در سرزمین بنی قریظه نخواند»^۴ به دو گروه تقسیم شدند، گروهی در راه نماز خواندند و گروه دیگر در بنی قریظه نماز خواندند. همچنانکه تنی چند از صحابه بر مبنای تأویل

^۱ - مقدمة التحفة، ص ۱۷

^۲ - صحیح بخاری، کتاب الصوم - فتح الباری (۱۳۳/۴ ح ۱۹۱۶)؛ صحیح مسلم - (کتاب الصوم)، ۷۶۶/۲

^۳ - آیه ۱۷۸ سوره بقره

^۴ - بخاری از حدیث ابن عمر: کتاب المغازی، فتح الباری (۷/۴۰۸، ح ۴۱۱۹)

داستان حاطب بن ابی بلتعنه^۱ و ماجرای خالد^۲ با بنی جذیمه^۳ اجتهاداتی رخ داد که ذکر آن به درازا می کشد.

اما با همه اینها پیامبر^ﷺ که از همه امت بر دین حریص تر و غیورتر است، آنها را گناهکار ندانست، زیرا خطاهای آنها از اجتهاد و تاویل نشأت گرفته و حرج را در این زمینه از امت برداشته است.

بنابراین اختلاف صحابه^{رضی الله عنهم} در مسایل اجتهادی سبب تفرقه و نزاع نبوده است. امام قوام السنه می گوید: «ما می بینیم که اصحاب رسول^ﷺ در احکام دین اختلاف کردند اما دچار تفرقه و گروه گروه نشدند، زیرا آنان از دین منحرف نشدند و تنها در مواردی که مجاز بودند اجتهاد کردند.»^۳

بنابراین نه تنها نزاع در حق آنها وارد نیست، بلکه باید یقین دشت که میان ایشان الفت و محبت و وفاق بوده است. همچنانکه پروردگار متعال در توصیف ایشان چنین می فرید:

﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^ط

«[یاران رسول خدا] بر کفار سخت گیر و در میان خود مهربانند.»^۴

پس چگونه این مؤلف رافضی ادعا می کند که اختلاف نظر آنها در اجتهاد سبب تفرقه و تنازع میان امت شده است.

بلکه امت به دور از هر نوع تفرقه، با بهره گیری از اختلاف نظر صحابه و اجتهادهای ایشان درس ها و پندهایی گرفته اند که سبب وحدت میان آحاد مسلمانان شده است. اما این وحدت تنها برای آنهایی رخ داده است که پیرو راه آنان شده و از هدایت آنان تبعیت کرده اند و به خاطر اختلاف نظر در اجتهادها دچار تفرقه نشده اند و آنها اهل سنت می باشند که اهل اجماع و ائتلاف هستند. اما اهل بدعت و اهل تفرقه و اختلاف از آنها

^۱ - صحیح بخاری، کتاب استنباه المرتدین، فتح الباری ۳۰۴/۱۲ ح ۹۳۹، صحیح مسلم: کتاب فضائل الصحابه (۱۹۴۱/۴ ح ۲۴۹۴).

^۲ - صحیح بخاری، کتاب المغازی فتح الباری ۵۶/۸ ح ۴۳۳۹

^۳ - الحجة فی بیان المحجة (۲ / ۲۲۷-۲۲۸)

^۴ - آیه ۲۹ سوره فتح

جدا شده و با جمهور امت مخالفت کرده‌اند. بدین سبب است بزرگان امت بعد از صحابه، این نتایج نیکو و مبارک اجتهادهای صحابه و اثرات آن را در امت به عنوان رحمتی برای امت و راهی رای توسعه دامنه اجتهاد می‌دیده‌اند و نه تنها از این نوع اختلاف نظرهای صحابه ناراحت نشده بلکه اظهار سرور و خرسندی کرده‌اند.

عمر بن عبدالعزیز (رَحِمَهُ اللهُ) می‌گوید: من خرسند نمی‌شدم اگر یاران پیامبر ﷺ اختلاف نظر نمی‌داشتند.^۱

در روایت دیگری می‌گوید: اما اگر در مقابل اختلاف نظر آنها شترهای طلایی می‌داشتم بدان راضی نمی‌شدم.^۲

قاسم بن محمد (رَحِمَهُ اللهُ) می‌گوید: خداوند با اختلاف نظر صحابه ﷺ سود رسانید، هر کسی که به عمل فردی از آنها اقتدا کند، می‌داند که او در تنگنا قرار نگرفته و کاری بهتر از آنرا صحابی دیگری انجام داده است.^۳

قاسم در ادامه می‌گوید: «از گفته عمر بن عبدالعزیز بسیار خوشم آمد که گفت: دوست نمی‌داشتم که اصحاب رسول خدا ﷺ اختلاف نظر نمی‌داشتند، زیرا اگر یک نظر می‌بود، مردم در تنگنا قرار می‌گرفتند. اما آنان ائمه‌ای هستند که به آنها اقتدا می‌شود و اگر به نظر یکی از آنها عمل شود فرد خود را در تبعیت از دیگر صحابه آزاد می‌بیند.^۴

شاطبی (رَحِمَهُ اللهُ) می‌گوید: و گروهی از علما مانند این سخنان را گفته‌اند.^۵

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) می‌گوید: بدین سبب است که بعضی از علما گفته‌اند که اجماع صحابه حجت قاطع است و اختلاف آنها رحمت وسیعی و عمر بن عبدالعزیز می‌گفت: من خشنود نمی‌بودم اگر اصحاب رسول خدا ﷺ اختلاف نظر پیدا نمی‌کردند زیرا اگر بر قولی اتفاق می‌کردند و کسی با آنها مخالفت می‌کرد، گمراه می‌شد،

^۱ - مجموع الفتاوی ۸۰/۳ شاطبی: الموافقات (۱۲۵/۴)

^۲ - شاطبی: الموافقات (۱۲۵/۴)

^۳ - شاطبی: الموافقات ۱۲۵/۴

^۴ - همان

^۵ - همان

اما هنگامی که اختلاف نظر پیدا کردند، یک نفر به رأی این و دیگری به آن رفته و وسعت عملی در آن موضوع بوجود آمد.^۱

گفته‌های این ائمه بر این مسأله دلالت دارد که اختلاف نظر صحابه رضی الله عنهم در اجتهادشان به مفسده‌ای در دین و عاملی برای تفرقه مسلمانان و پیدایش فرق و مذاهب مبتدعه در اسلام نشده است، زیرا اگر اختلاف نظر آنها به این امر و یا به خیلی کمتر از این می انجامید، چگونه اختلاف نظر آنها مورد خرسندی این ائمه واقع شده و از آن ناخرسند نشده‌اند. در صورتیکه آنان نسبت به دین غیرتمند و نسبت به مسلمانان دلسوز بوده‌اند.

حال خواننده محترم باید بداند که انبوه فرقه‌های بدعت گذار به فضل الهی در اصل خود به هیچکدام از صحابه رجوع نمی‌کنند و در بدعت‌ها به اقوال آنها استناد نمی‌کنند. هر چند بعضی از این فرقه‌ها مانند رافضیان که خود را منتسب به علی رضی الله عنه و فرزندانش می‌دانند و اما باید دانست که این ادعا درست نیست و با رجوع به سخنان خود آنان در می‌یابیم که علی و فرزندان او از این فرقه‌ها و عقایدشان مبرا باشند.

در حقیقت اولین کسانی که این فرقه‌های بدعت گذار را تأسیس کرده‌اند یا در اصل کافر بودند و یا منافقانی بوده‌اند که نفاق آنها در میان امت آشکار بود.

مثلاً خوارج در اصل عقاید و نسبت خود به ذوالخویصره بازمی‌گردانند که نقل است او در تقسیم غنائم روز حنین به پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراض کرد و گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عدالت را رعایت کن، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت، وای بر تو، اگر من عدالت را در نظر نگیرم چه کسی عدالت را رعایت می‌کند؟ بی‌تردید [با این سخت] زیانکار شدی. عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اجازه بده تا گردنش را بزنم. اما پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او را رها کن که [اگر چنین کنی] او دارای طرفدارانی می‌شود به طوری که یکی از شما نمازش را در مقابل نماز آنها کوچک و روزه‌اش را در برابر روزه آنها کوچک می‌شمارد، قرآن را

^۱ - مجموع الفتاوی (۸۰/۳۰)

تلاوت می‌کنند، اما از حلقوم‌هایشان پایین‌تر نمی‌رود [و به قلبشان نمی‌رسد] آنان مانند تیری که از کمان به بیرون پرتاب می‌شود، از اسلام خارج می‌شوند.^۱

رافضیان در اصل پیدایش خود به عبدالله بن سبأ یهودی حِمیری می‌رسند و او اولین کسی بود که رفض (لعن و تکفیر صحابه) را بدعت نهاد.

شیخ الاسلام می‌گوید: «کسی که رفض را بدعت نهاد یک یهودی بود که از سر نفاق، تظاهر به اسلام می‌کرد و برای جاهلان دسیسه‌ها چید و با آن به اصل ایمان لطمه می‌زد و به همین دلیل رفض از بزرگترین ابواب نفاق و زندقه می‌باشد.»^۲

این موضوع نزد علمای اسلام، مشهور و به صورت متواتر در آثارشان موجود است. از طرف دیگر مورخان بزرگ رافضیان نیز بدان اعتراف کرده‌اند به عنوان مثال، (کشی) درباره عبدالله بن سبأ می‌گوید: او اولین کسی بود که به واجب بودن امامت علی و اظهار برائت از دشمنان و مخالفانش اظهار نظر نمود و آنها را تکفیر کرد و از اینجاست که مخالفان شیعه گفته‌اند که اصل تشیع و رفض از یهودیت گرفته شده است.^۳

این مطلب را دیگر علمای مشهور آنها چون اشعری قمی^۴ و نوبختی^۵ و مامقانی بیان^۶ کرده‌اند.

درباره قدریه: نیز لازم به گفتن است اولین کسی که کلام آنها را اظهار نمود و از تقدیر سخن گفته است، شخصی مسیحی به نام «سوسن» بود. آجُرّی از لالکائی و او از اوزاعی روایت می‌کند که می‌گوید: اولین کسی که درباره تقدیر سخن گفت شخصی

^۱ - بخاری از حدیث ابوسعید خدری کتاب استنابة المرتدین، فصل ترک قتل الخوارج للتألف، فتح الباری ۳۹۰/۱۲،

مسلم کتاب الزکاة ۲/۷۴۴

^۲ - مجموع الفتاوی ۴/۴۲۸

^۳ - رجال الکشی ص ۷۱

^۴ - المقالات و الفرق ص ۲۱-۲۲

^۵ - فرق الشیعه ص ۲۲

^۶ - تنقیح الماقل ۲/۱۸۴

عراقی بود که سوسن نامیده می‌شد. او نصرانی بود و بعدها مسلمان شد اما بار دیگر به دین خود بازگشت این تفکر را مَعْبَد جُهَنی از سوسن و غیلان نیز از مَعْبَد اخذ کردند.^۱ جَهْمیه نیز منسوب به جَهْم صفوان هستند و او اولین کسی بود که صفات خداوند را مطرح نمود. جَهْم ادعایش را از جَهْد بن دِرهم گرفت و خود او آن را طالوت خواهر زاده لبید بن اعصم دریافت کرده بود و لبید همان کسی است که [طبق روایات] پیامبر را سحر نمود. ابن تیمیه و ابن کثیر نیز این مطلب را ذکر کرده‌اند.^۲ اما فلاسفه، فلسفه را از فلاسفه یونان گرفتند.

ابن قیم می‌گوید: فلاسفه مخصوص به یک ملت نیستند بلکه در میان ملت‌ها وجود دارند، اگر چه در میان مردمانی که به گفته‌های آنها توجه کرده‌اند، فلاسفه یونان از شهرت بسیار بیشتر، برخوردار است.^۳

همچنین او در تعریف این فرقه و شرح این مصطلح می‌گوید: این اصطلاح در عرف بسیاری از مردم به کسانی اطلاق می‌شود که از دین انبیا خارج شده و به گمان خویش به مقتضای عقل خود رفتار می‌کنند. اما در عرف متأخرین این نام به اتباع ارسطو که اصطلاحاً مشائیان نام دارند اطلاق می‌شود. این همان مکتبی است که ابن سینا در تهذیب و توسعه روش و مسلک آن کوشید.^۴

باطنیان نیز که اصلشان به مردی بنام عبدالله بن میمون قَدَاح یهودی برمی‌گردد باز هم رابطه محکمی با یهودیان دارند. محمد بن مالک بن ابی الفضائل درباره باطنیه می‌گوید: اصل این دعوت که شیطان اهل کفر و شقاوت را بدان گمراه نمود، به ظهور عبدالله بن میمون قَدَاح در کوفه بر می‌شود. ظهور او در سال ۲۷۶ هجری بود و دامها برای مسلمانان گذاشت و حق و باطل را در هم آمیخت اما قطعاً این مکرها نیز از میان خواهند رفت:

^۱ - مجموع الفتاوی، ابن تیمیه (۲۰/۵)، البدایة و النهایة، ابن کثیر (۳۴۶/۹).

^۲ - مجموع الفتاوی، ابن تیمیه (۲۰/۵)؛ البدایة و النهایة، ابن کثیر (۳۴۶/۹)

^۳ - إغاثة اللفهان (۲۶۰/۲)

^۴ - إغاثة اللفهان (۵۲۴/۲)

﴿وَمَكْرُؤُكُم بِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾. «و مکر آنها از بین می‌رود»^۱

او برای هر آیه‌ای تفسیری وضع کرد و برای هر حدیثی تأویلی نمود. این ملعون به یهودیت معتقد بود. تظاهر به اسلام نمود [تا اهدافش را پیش ببرد، در تواریخ است که او] فرزند شلعلع و او از یهودیان شهر سلمه واقع در شام بود.^۲

اینها اصول فرقه‌های بدعت‌گذار در اسلام هستند. اولین کسانی که آنها را دعوت کردند کافران و زندیق‌های کینه توز و دشمنان قسم خورده اسلام بودند. پس ای مسلمانان! دقت کنید که امثال این مؤلف رافضی چطور آن کافران ملحد را از بدعت‌های بزرگی که ایجاد کرده‌اند و از پیامدهای مخرب آنها در بروز تفرقه میان مسلمانان تبرئه می‌کند و این را به یاران رسول خدا منتسب می‌کند و ادعا می‌کند که این فرقه‌ها به سبب اختلافات صحابه ایجاد شده‌اند. خداوند بر این مؤلف [ناجوانمرد] همان کند که سزاوار او است.

ادعای تیجانی مبنی بر اینکه اصحاب در صلح حدیبیه از پیامبر ﷺ فرمانبرداری و اطاعت نکردند.

مؤلف در ص ۹۳ تحت عنوان: «صحابه در صلح حدیبیه» بعد از بیانی گذرا در رابطه با صلح پیامبر ﷺ با قریش می‌گوید: اما صحابه از این اقدام پیامبر ﷺ خشنود نشدند و شدیداً با آن مخالفت کردند. عمر بن خطاب نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: مگر تو پیامبر خدا نیستی؟ حضرت محمد ﷺ فرمود: چرا. آنگاه عمر گفت: آیا مگر ما بر حق و دشمن ما بر باطل نیست؟ پیامبر باز هم فرمود: چرا. عمر گفت: پس چرا در دین خود ذلت را قبول می‌کنیم؟ پیامبر خدا ﷺ فرمود: من پیامبر خدا هستم و با او مخالفت نمی‌کنم و او کمکم می‌کند. عمر گفت: آیا مگر به ما نگفتید که به خانه خدا بیاییم و طواف آن می‌کنیم؟ پیامبر ﷺ فرمود: چرا. اما آیا من به شما گفتم که امسال می‌آییم؟ عمر گفت: خیر. آنگاه رسول خدا فرمود: پس تو می‌آیی و طواف آن می‌کنی... .

^۱ - آیه ۱۰ سوره فاطر

^۲ - کشف أسرار الباطنة، محمد بن مالک بن أبی الفضائل (۳۱-۳۳)

مؤلف در جای دیگر می‌گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ از نوشتن صلح‌نامه فارغ شد به اصحابش گفت: به پا خیزید و ذبح کنید و سر بتراشید، اما هیچ مردی بدان قیام ننمود، تا اینکه سه بار آنرا تکرار کرد، و هنگامی که کسی اطاعت نکرد، به خیمه خود بازگشت، سپس خارج شد و با کسی سخن نگفت تا اینکه خود قربانی‌اش را ذبح کرد و فردی را صدا زد تا سرش را بتراشد و هنگامی که اصحاب او را دیدند، به‌پاخاسته و قربانی خود ذبح کردند و سر همدیگر را می‌تراشیدند.»

آنگاه در شرح این مطلب می‌گوید: آیا می‌توان این ادعا را پذیرفت که اصحاب اوامر رسول خدا ﷺ را امتثال و اجرا می‌کردند. اما این حادثه قطعاً این ادعا را رد می‌کند. آیا عمر بن خطاب در اینجا تسلیم خواست رسول خدا ﷺ شد و در آنچه که پیامبر ﷺ حکم نمود در نفس خود حرجی ندید؟! یا اینکه در مورد دستور پیامبر ﷺ متردد بود؟! آیا بعد از جواب دادن پیامبر ﷺ قانع شد؟! هرگز چنین نبود و به جواب او قانع نشد بلکه [طبق روایات] پیش ابوبکر رفته و همان سؤالها را تکرار کرد.

جواب این ادعا: تمامی این ماجرا از مراجعه عمر رضی الله عنه به پیامبر ﷺ و سؤالات او درباره صلح و نیز تأخیر صحابه در انجام ذبح و حلق و دیگر موارد ... درست و در صحیحین و بقیه کتب حدیث که اخبار صلح حدیبیه را آورده‌اند آمده است.^۱

در واقع، مدار او و دیگر رافضیان در طعن اصحاب پیامبر ﷺ این دو موضوع می‌باشد اما باید دانست در این دو مسأله هیچ طعنی متوجه صحابه نیست.

توضیح این مطلب در روایات است که: پیامبر ﷺ در خواب دیدند که داخل مکه شدند و به طواف کعبه پرداختند. پیامبر سپس اصحابش را از این ماجرا آگاه کردند.

هنگامی که صحابه در سال حدیبیه با او رفتند هیچ کس شک نداشت که این واقعه، تفسیر آن خواب است. اما هنگامی که قضیه صلح روی داد، و از شروط آن این بود که مسلمانان آن سال برگشته و سال بعد بیایند، این شرط بر یاران پیامبر ﷺ سخت آمد^۲ و

^۱ - صحیح البخاری و الفتح الباری: کتاب الشروط باب الشروط فی الجهاد ۳۲۹/۵ ح ۲-۲۷۳۱؛ کتاب الجزیه

۲۸۱/۶ ح ۳۱۸۲؛ صحیح مسلم، کتاب جهاد (۱۴۱۳/۳ ح ۱۷۸۵)؛ مسند احمد (۴۸۶/۳)

^۲ - تاریخ الطبری (۶۳۵/۲)؛ البدایة و النهایه، ابن کثیر (۱۷۰/۴)

این موضوع عمر را واداشت تا در رابطه با این موضوع نزد رسول خدا برود اما قطعاً پرسشهای او از سر تردید و شک درباره صداقت پیامبر ﷺ و یا اعتراض به او نبود، بلکه او می خواست جزئیات بیشتری را درباره موضوعی که بدان اعتقاد داشت، بداند. در واقع عمر با این عمل، قصد داشت پیامبر ﷺ را به انجام حج و ورود به مکه و عدم بازگشت به مدینه تشویق کند که آن را عزت برای دین خدا و خوار شدن مشرکان می دانست.

امام نووی می گوید: علما گفته اند که پرسش عمر و سخن مذکور به خاطر داشتن شک نبود، بلکه به این دلیل بود تا مسأله ای را که برایش روشن نبود درک نماید. او همچنین می خواست که برای خوار کردن کفار و تقویت اسلام این حج انجام شود و این علاقه از سیرت او و قدرتش در کمک به دین و خوار کردن اهل باطل مشهور و مشهود است.^۱ همین مطلب را نیز ابن حجر (رحمه الله) از بعضی از شارحان این حدیث نقل کرده است.^۲

عمر رضی الله عنه در این مورد اجتهاد نمود و شدت تمسک او به حق و دفاع او از دین و غیرت بر آن باعث بروز این مسأله بود. از طرف دیگر، پیامبر ﷺ آنها را عادت به اظهار رأی و نظر خود داده بود که این خود، امثال به امر خداوند است: ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ

وَأَسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾.

«آنها را ببخشای و برایشان طلب مغفرت کن و در کارها با آنان مشورت نما».^۳ این روش رسول خدا بود که با آنها مشورت می نمود و به رأی آنها عمل می کرد، چنانکه در روز احد با آنها مشورت نمود که در مدینه بماند و یا خارج شود که اکثر آنها معتقد بودند که باید خارج شد و حضرت نیز چنین کرد. یا در روز خندق چون درباره صلح با احزاب بر اساس پرداخت یک سوم محصولات آن سال مدینه به احزاب، با آنها مشورت نمود سعد بن معاذ و سعد بن عباده مخالفت کردند و حضرت نیز از آن منصرف

^۱ - شرح صحیح مسلم (۱۴۱/۱۲)

^۲ - فتح الباری (۳۴۶/۵)

^۳ - آیه ۱۵۹ سوره آل عمران

شدند. همچنین چون در روز حدیبیه درباره حمله به خانواده‌های مشرکان مشورت نمود، ابوبکر گفت: ما برای کشتن نیامده‌ایم، بلکه برای ادای حج عمره آمده‌ایم که حضرت با او موافقت نمود. حوادث زیادی از این نوع وجود دارند که ذکر آنها به درازا می‌کشد.^۱

در واقع، عمر امیدوار بود که رسول خدا ﷺ درباره جنگ با قریش به رأی او عمل کنند. به همین خاطر نزد حضرت رفت و با او به صحبت پرداخت. آنگاه نزد ابوبکر رفت تا او را با خود همراهی سازد اما از آنجا که دریافت رسول خدا و ابوبکر با هم همراهی و همفکر هستند او نیز از رأی خود بر شد. چون رسول خدا ﷺ حسن نیت و صدق او را می‌دانست از او درگذشت.

همچنین قطعاً تعلق و درنگ صحابه در ذبح قربانیهایشان و تراشیدن سر به خاطر مخالفت و عصیان از دستور پیامبر ﷺ نبود. علمای دلیل این کار صحابه را چنین ذکر کرده‌اند.

ابن حجر می‌گوید: نقل شده است آنها بدین علت درنگ کردند شاید یقین نداشتند که این امر واجب است پس صبر کردند تا ببینند خود رسول خدا چکار می‌کند، امید داشتند صلح ابطال شود و یا حداقل مشروط به این باشد که مسلمانان وارد مکه شوند و حج عمره آن سال را انجام دهند. این امر در آن دوران کاملاً امکان پذیر بود چون آن زمان زمانی بود که امکان داشت هر آن امری جدید رخ دهد و دیگری را نسخ نماید. از دیگر سوی، صحابه در نگاه اول از وقوع این صلح پریشان شده و بخاطر ذلتی که برایشان پیش آمده بودند غرق در تفکر شده و نمی‌دانستند که آیا باید با قدرت و اقتداری که تا آن زمان برای رسیدن به مقصود از خود نشان داده‌اند برای انجام حج عمره اقدام نمایند یا نه. شاید هم پیروی از دستور رسول را به تأخیر انداختند چون معتقد بودند که امر مطلق، اقتضای فوریت نمی‌کند. و نیز ممکن است آنان همه این احتمالات را در نظر داشته باشند.^۲

^۱ - در این مورد به تفسیر ابن کثیر (۱۲۰/۱) در تفسیر «شاوهرم فی الامر» مراجعه شود.

^۲ - فتح الباری ۳۴۷/۵

در بعضی از روایتها آمده است که پیامبر ﷺ وقتی نافرمانی آنها را دید پیش ام سلمه رفته و قصه را شرح داد. او گفت: ای رسول خدا! با آنها سخن مگو، مشقتی را که در موضوع صلح و بازگشت بدون فتح متحمل شده‌اند بر ایشان بسیار سخت است.^۱ در روایت بخاری نیز آمده که ام سلمه گفت: «بیرون برو، و با کسی سخن مگو، تا اینکه قربانیت را ذبح کنی و سرت را بتراشی. پس رسول الله خارج شد و با هیچکس سخن نگفت سپس قربانیش را ذبح نمود و سرش را تراشید. صحابه نیز چون او را دیدند. همه کاری کردند که حضرت انجام داد.»^۲

ابن حجر می‌گوید: احتمال دارد که ام سلمه از صحابه فهمیده بود که احتمالاً پیامبر ﷺ دستور خروج از لباس احرام عمره را به این خاطر به صحابه دادند تا بر آنان آسان گیرد و آنان را مجبور به چنین کاری نکرده باشد.

اما او در حق خودش این کار را روا نمی‌دانست و بر عزم خود برای حج اصرار داشته است. به همین دلیل او به پیامبر ﷺ پیشنهاد نمود تا این تصور را از میان صحابه برطرف نماید و خود آن حضرت پیش از دیگران از احرام خارج شود. پیامبر ﷺ نیز چون پیشنهاد او را صحیح و درست دید چنین کرد. مانند این قضیه در فتح مکه نیز رخ داد. نقل شده است هنگامی که رسول خدا به صحابه دستور داد تا در آن روز از ماه رمضان و پیش از غروب آفتاب افطار کنند، صحابه درنگ کردند تا عاقبت خود حضرت کاسه‌ای برداشته و آب را نوشید و صحابه نیز چون او را دیدند همگی آب خوردند و افطار کردند.^۳

این واکنش شایسته مقام یاران پیامبر ﷺ است، زیرا آنها امر احرام را بزرگ می‌دانستند و خواهان ادای مناسک خود به شکل کامل بودند و چون پیامبر ﷺ به آنها دستور خروج از احرام داد، اما خود چنین کاری نکرد، گمان بردند که این سخن را از روی شفقت به آنان گفته است همچنانکه سیرت او با آنها چنین بوده است، گویا آنها ﷺ ترجیح دادند

^۱ - فتح الباری ۳۴۷/۵

^۲ - صحیح البخاری مع الفتح ۳۳۲/۵

^۳ - فتح الباری (۵) ۳۴۷/۵

که از او تأسی جویند، و همچنان مانند رهبر خویش در احرام بمانند. اما هنگامی که دیدند خود او از احرام خارج شد یقین کردند که این کار برایشان افضل و بهتر است پس بدان مبادرت ورزیدند. این رویداد نظیر همان قضیه‌ای بود که در ایام حج رخ داد. نقل شده است که چون صحابه همراه پیامبر ﷺ به مکه رسیدند و سعی و طواف کردند، رسول خدا به آنها دستور داد که از احرام خارج شوند و با زنها نزدیکی کنند و آن حج را به عمره تبدیل نمایند. اما انجام این کار بر صحابه گران آمد با خود گفتند که آیا رواست ما در حالت جنب به عرفه برویم؟! هنگامی که رسول خدا ﷺ آنها را شنید به آنها گفت: ای مردم از احرام خارج شوید. اگر قربانیم همراه نمی‌بود آنچه را که به شما گفتم تا انجام دهید خود نیز انجام می‌دادم.

جابر بن عبدالله رضی الله عنه، راوی این حدیث، می‌گوید: آنگاه ما نیز از احرام خارج شدیم و از فرمان رسول خدا اطاعت نمودیم.^۱

بدون شک، همه این عکس‌العملها از حرص و رغبت یاران رسول خدا به پیروی کامل از پیامبر خدا ﷺ نشأت می‌گرفت پس حقا که خداوند از همه ایشان خشنود گشت. با این توضیحات، دلیل درست آن مواضع صحابه در این غزوه مبارکه ظاهر می‌شود که باعث کسب پاداش بیش از پیش ایشان، نزد خداوند و محبت روز افزون آن بزرگواران در قلوب مؤمنان خواهد بود.

اگر این رافضیها از سر عناد و تکبر و ظلم و طغیان از آن ابا می‌ورزند و بر دروغ و تدلیس خود اصرار دارند، من در اینجا چند مورد ذکر می‌کنم که رسوایی و بطلان ادعاهای ایشان را آشکارا می‌توان دید.

مورد اول: آنچه در روز حدیبیه از صحابه رضی الله عنهم سر زد، در حضور رسول خدا ﷺ بود و آن هنگام نیز نزول وحی همچنان ادامه داشت. آیا خداوند به خاطر این کار، آنها را سرزنش نمود؟ قطعاً خداوند در مورد امری باطل سکوت نمی‌کند و آیا رسول ﷺ در این

^۱ - مختصر حدیث جابر بن عبدالله که بخاری آن را در کتاب الاعتصام، باب « نهی النبی ﷺ علی التحريم الاما تعرف الاباخة » آورده است. (فتح الباری ۳۳۷/۱۳، ح ۷۳۶۷): مسلم (کتاب الحج، باب بیان وجوه الإحرام، ۸۸۳-۸۸۴ - ح ۱۲۱۶).

کار آنها را ملامت نمود؟ او که در راه خدا از سرزنش هیچکس نمی ترسید. حال چنین چیزی رخ نداد و از هیچیک از صحابه‌ای که شاهد این واقعه بودند، نقل نشده است که پیامبر و دیگر صحابه افرادی را که به تعبیر این مؤلف رافضی مسلک، از دستور رسول خدا سرپیچی کردند ملامت کرده باشند و علاوه بر این، مسلمین در طول قرن‌ها هرگز به نکوهش این اقدامات صحابه نپرداخته و بالعکس همیشه برایشان درود فرستاده‌اند، هر فرد متدینی به یک حقیقت می رسد و آن عبارت است از براءت صحابه و پاک بودن آنها از تمام افتراهای بزرگی که رافضیان و زندیق‌ها ایشان را به آن متهم می کنند. بنابراین و با این تفصیل می داند که طعن بر آنها در واقع، در حکم انکار کلام پروردگار و مخالفت با پیامبر اکرم ﷺ و پیروی از راه غیر مؤمنان است.

مورد دوم: خداوند در سوره فتح که آن را بعد از بازگشت پیامبر ﷺ از حدیبیه و در راه مدینه بر پیامبرش نازل نمود می گوید: ^۱ ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾

«خداوند از مومنان آن هنگام که در زیر درخت با تو بیعت کردند خشنود شد. دانست که در دلشان چه می گذرد، پس آرامش بر آنها نازل کرد و به فتحی نزدیک و غنیمتهای بسیار که به دست می آورند، پاداششان داد و خدا شکست‌ناپذیر و سنجیده کار است.»^۲

روایات، تعداد حاضرین در حدیبیه را که با پیامبر و زیر آن درخت بیعت کردند ۱۴۰۰ نفر گفته‌اند همچنان که جابر رضی الله عنه می گوید: ما در روز حدیبیه ۱۴۰۰ نفر بودیم.^۳

در صحیح مسلم از ام‌بشر نیز روایت است که: از پیامبر ﷺ شنیدم می گفت: ان شاء الله هیچیک از افرادی که زیر درخت با من بیعت کردند داخل آتش نمی شوند.^۴

^۱ - مراجعه شود به تفسیر ابن کثیر (۱۸۲/۴)

^۲ - سوره فتح آیه ۱۸ و ۱۹.

^۳ - مسلم، کتاب الاماره ۳/۱۴۸۳، ح ۱۸۵۶

^۴ - مسلم، کتاب فضائل الصحابه ۴/۱۹۴۲، ح ۲۴۹۶

با نص صریح کتاب و سنت بر ما ثابت شد که خداوند از صحابه خشنود بود و به همین خاطر آرامش را بر دل‌هایشان نازل کرد و پیامبر، خود گواهی داد که آنها اهل بهشت بوده و از آتش نجات می‌یابند. بنابراین طعن و بدگویی درباره آنها، تکذیب صریح شهادت قرآن و رسول خداست. به همین سبب، علما کسی را که به تکفیر صحابه معتقد است و یا ایشان را فاسق می‌پندارد، کافر می‌دانند. زیرا این گمان باطل نسبت به صحابه در تناقض آشکار با کتاب و سنت است. شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) در بیان حکم و دشنام صحابه می‌گوید: اگر کسی گمان کند که بعد از پیامبر همه صحابه جز چند نفر از ایشان، مرتد و یا فاسق شدند در کفر او شکی نیست. زیرا نص قرآن در چند مورد بیانگر رضایت خداوند از آنهاست و این، خود دلالت بر ایمان ایشان می‌کند. حال اگر کسی نیز در کفر چنین افرادی تردید نماید، یقیناً خود او نیز کافر است.^۱

مورد سوم: مربوط به مطالبی است که در لابه‌لای این نوع از روایت‌های صحیح است. نقل است که پیامبر به اصحابش فرمود: به پاخیزید و قربانی‌هایتان را ذبح نمایید و سرهایتان را بتراشید. در روایت آمده است که: با وجودی که پیامبر این حرف را سه بار تکرار نمود اما هیچیک از صحابه به این کار مبادرت نکردند.^۲ تیجانی نیز در شرح آن می‌گوید: آیا هیچ عاقلی می‌پذیرد که صحابه از اوامر رسول خدا کاملاً اطاعت می‌کردند اما می‌بینیم این حادثه سخن مدعیان این دروغ را باطل می‌کند.

همانطور که در جواب آن گفتم در آن هیچ خرده و طعنی به یاران رسول خدا نیست. اما در اینجا به تیجانی و دیگر همفکران او می‌گوییم: آیا علی و چند نفر صحابه‌ای که به عدالت آنها اعتقاد دارید در میان آنها نبودند؟ و این جواب گفته شماست. حال بگویید که جواب شما چیست.

مورد چهارم: در صحیحین از حدیث براء بن عازب رضی الله عنه آمده است که: علی ایطالب صلحنامه بین پیامبر و مشرکان را در روز حدیبیه نوشت. او در آن صلحنامه نوشت: این

^۱ - الصارم المسلول علی شاتم الرسول ، ص ۵۸۶

^۲ - این عبارت در ضمن حدیثی طولانی در بخاری آمده است . (کتاب الشروط، فتح الباری ۳۲۹/۵ ح ۲۷۳۱، ۲۷۳۳).

پیمانی است بین محمد، رسول خدا و قریش. مشرکان گفتند: نویس (رسول خدا)، اگر میدانستیم که تو رسول خدا هستی با تو نمی جنگیدیم. آنگاه پیامبر ﷺ به علی گفت: آنرا پاک کن. اما علی گفت: من آن را پاک نمی کنم. در این هنگام، پیامبر ﷺ خود آن را پاک نمود.^۱ در بعضی از روایتها نیز آمده است که علی در آن هنگام گفت: به خدا قسم من هرگز آنرا پاک نمی کنم.^۲

آنچه در اینجا در مورد علی روایت کرده اند نظیر همان چیزی است که در رابطه با عمر، آن هنگام که نزد رسول خدا رفت و درباره صلح از او سؤال نمود روایت کرده اند. اگر در این قضیه بر علی خرده ای نیست و حق نیز همین است. پس آنچه که درباره عمر نیز نقل شده است بر او ایرادی وارد نمی کند.

تیجانی می گوید: محبت و ارادت علی به رسول خدا باعث امتناع او از پاک کردن کلمه (پیامبر خدا) شد. ما هم می گوئیم: عاملی که عمر به چنین کاری واداشت نیت یاری رساندن به رسول خدا و عزت بخشیدن به دین بود.

مورد پنجم: علت آن موضع صحابه در روز حدیبیه شدت حرص و رغبت آنها به اجر و ثواب بود. شاهد این مطلب اینست که چیزی که آنها می خواستند انجام دهند به مراتب سخت تر از آن چیزی بود که پیامبر از ایشان خواسته بود. عمر خواستار جنگ با کفار بود و رسول خدا خواستار صلح. همچنین صحابه وقتی که در آغاز کار در ذبح قربانیهایشان و سر تراشیدن سرهایشان تعلل کردند، خواستار اتمام مناسک بودند و دستور رسول خدا به آنها مبنی بر خارج شدن از احرام برایشان سهل تر و آسانتر بود.

اگر چه تردید نداریم که خواست رسول خدا و دستور او برایشان هم در دنیا و هم در آخرت بهتر بود، اما منظور در اینجا حسن نیت و صدق گفتار و کردار آنها و میل ایشان به پاداش بود که نزد خداوند و در روز قیامت است و این کاملاً نقطه مقابل کسی است که خواستار دنیا باشد، مانند منافقین که از جهاد و اعمال خیر کوتاهی می کنند و در توجیه این عملکرد خود عذرهای تراشند، همچنان که داستان آنها در قرآن روشن است.

^۱ صحیح بخاری (کتاب الصلح)؛ فتح الباری (۳۰۳/۵)؛ صحیح مسلم (کتاب الجهاد ۳/۱۴۰۹، ح ۱۷۸۳).

^۲ صحیح بخاری (کتاب الجزیه)؛ فتح الباری (۲۸۲/۶ ن ح ۳۱۸۴)؛ صحیح مسلم (۳/۱۴۱۰).

به همین خاطر خداوند اهل حدیبیه را ستایش نمود و به دلیل صدق و رغبت ایشان به رضوان الهی به آنها خیر و فضل عطا نمود و در توصیف ایشان فرمود: ﴿لَقَدْ رَضِيَ

اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ﴾.

«خداوند از مومنانی که زیر درخت با تو بیعت کردند خشنود شد و نسبت به دل‌هایشان [ایمان و صدق در نیت] دانا بود».^۱

ابن‌کنیر در تفسیر آن می‌گوید: منظور، صدق و وفا و گوش کردن به اوامر و اطاعت نمودن از آنهاست.^۲

ادعای تیجانی مبنی بر اینکه یاران پیامبر ﷺ در بیماری وفاتش درباره نوشتن وصیت‌نامه از او فرمانبرداری و اطاعت نکردند.

مؤلف در ص ۹۵ زیر عنوان: «صحابه و مصیبت پنجشنبه» می‌گوید: «خلاصه قصه این است که صحابه از سه روز قبل از وفات پیامبر ﷺ در خانه او گرد آمده بودند. در این مدت، پیامبر ﷺ به آنها دستور داد که دوات و کاغذ بیاورند تا برایشان نامه‌ای بنویسد تا شاید آنها را از گمراه شدن باز دارد، اما صحابه در این مسأله نیز دچار اختلاف شدند. بعضی‌ها نیز می‌گفتند که او هذیان می‌گوید. آنگاه پیامبر ﷺ خشمگین شد و آنها را از منزل بیرون نمود.»

سپس مؤلف، بعد از سخنانی بسیار مطلبی می‌آورد که خلاصه آن چنین است:
- اختلاف صحابه باعث شد که پیامبر ﷺ نتواند آن نامه را بنویسد تا امت را از گمراه شدن برهاند. آنگاه به گفته ابن‌عباس رضی الله عنه استدلال می‌نماید که: «مصیبت بزرگ آن بود که نگذاشتند پیامبر ﷺ آن نامه را بنویسد.»

- شیعیان معتقدند که پیامبر ﷺ می‌خواست خلافت علی را صراحتاً اعلام نماید. سپس مؤلف می‌گوید او این رأی را پذیرفته و فکر نمی‌کند تفسیر معقول دیگری غیر از این داشته باشد.

^۱ - سوره فتح آیه ۱۸

^۲ - تفسیر ابن‌کنیر (۱۹۱/۴)

- عمر بود که با پیامبر ﷺ مخالفت نمود و گفت: «او هذیان می گوید». سپس گفت: «قرآن پیش شماست»، «کتاب خدا برای ما کافیست». آنگاه می گوید هیچ توجیهی برای گفته عمر نیست که به پیامبر ﷺ می گوید: نمی فهمد که چه می گوید. مؤلف سپس توجیه اهل سنت را ذکر می کند که می گویند: عمر به خاطر شفقت و محبت به پیامبر ﷺ آن را گفته است. آنگاه می گوید: حتی ساده اندیشان نیز این توجیه را نمی پذیرند.

- علما و اکثریت قاطع صحابه همفکر عمر بودند، و به همین خاطر پیامبر فایده ای از نوشتن نامه نمی دید، زیرا می دانست بعد از وفات او از دستورش اطاعت نخواهند کرد.

- صحابه در این واقعه پا را فراتر گذاشته و با بلند کردن صدا و داد و بیداد نمودن پیامبر ﷺ را به هذیان گویی متهم می کردند.

در پاسخ باید بگویم: تیجانی اولین کسی نیست که این طعن و بدگویی ها را ذکر کرده است، بلکه همه راضیان آنها را از راضیان پیش از خود گرفته اند. در صحیحین و غیر آن دو از ابن عباس رضی الله عنه روایتی آمده است که: چون وفات رسول خدا ﷺ فرا رسید در منزل او تنی چند از صحابه بودند. پیامبر ﷺ گفت: بیاید برایتان نوشته ای بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید. بعضی ها گفتند: درد بر پیامبر ﷺ غلبه کرده است، حال که قرآن پیش ماست کتاب خدا ما را بس است. اهل خانه اختلاف و مخاصمه کردند. در این میان بعضی ها گفتند: نزد رسول خدا روید تا نامه ای را برایتان بنویسد که با آن دیگر گمراه نخواهید شد و بعضی ها چیز دیگری می گفتند. هنگامی که این اختلاف نظر بالا گرفت پیامبر ﷺ گفت: بلند شوید و از اینجا بروید.

عبیدالله می گوید: ابن عباس گفته است: مصیبت بزرگ این است که به خاطر اختلاف و سر و صدای آنها میان پیامبر ﷺ و نوشتن آن نامه مانع ایجاد اشد.^۱

در روایتی دیگر ابن عباس رضی الله عنه می گوید: شگفتا که چه پنجشنبه ای بود! درد رسول خدا ﷺ شدت گرفت و گفت: بیاید تا برایتان نوشته ای بنویسیم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید. اما صحابه اختلاف کردند و شایسته نبود که در پیش پیامبر اختلافات مطرح شود. گفتند: پیامبر در چه حال است؟ آیا هذیان می گوید؟ ببینید چه می خواهد بگوید. صحابه

^۱ - صحیح بخاری (کتاب المغازی)؛ فتح الباری (۱۳۲/۸ ح ۴۴۳۲)؛ صحیح مسلم (کتاب الوصیه... ۱۲۵۸/۳)

نیز رفتند و از حضرت سؤال کردند. حضرت گفت مرا ترک نمایید، آنچه من در آن هستم بهتر است از آنچه که مرا به آن فرا می‌خوانید. آنگاه صحابه را وصیت نمود که مشرکان را از جزیره العرب اخراج کنند و لشکرها را به همان جانب که می‌خواستید بفرستید. اما حضرت هنگام گفتن مورد سومی ساکت ماند (یا گفت که آن را فراموش کردم).^۱

در این حدیث صحیح و روایات درست دیگر هیچ نوع سرزنشی متوجه اصحاب پیامبر ﷺ نیست و سرزنش‌هایی که این مؤلف رافضی ذکر می‌کند بی‌اعتبار و بطلان آنها کاملاً واضح است و علما نیز از قدیم به بعضی از آنها پاسخ گفته‌اند.

حال به ذکر دلایل بطلان این اباطیل می‌پردازیم:

اولاً: تیجانی می‌گوید: صحابه اختلاف کردند و بعضی از ایشان از انجام دستور پیامبر خدا ﷺ سرباز زدند و به همین خاطر رسول خدا خشمگین شد و آنها را از منزل بیرون نمود.

در جواب باید گفت: اختلاف نظر آنها ثابت است و علت آن، اختلاف برداشت فهم آنها از گفته پیامبر ﷺ و مراد او بود نه مخالفت با خود او. قرطبی درباره اختلاف نظر آنها می‌گوید: سبب آن اختلاف نظر، اجتهاد و نیت پاک و خیرخواهانه بود، و هر مجتهدی یا مأجور است به حق یا مأجور است برای خطا. همچنانکه در [علم] اصول بیان کرده‌اند.^۲ سپس اضافه می‌کند که پیامبر ﷺ با آنها تندخویی نکرد و ایشان را مذمت ننمود، بلکه به همه گفت: «مرا رها نمایید که وضعیتی که من در آن هستم از آنچه مرا بدان می‌خوانید بهتر است...» و این مانند آن جریانی است که در روز احزاب بر آنها گذشت. در آن روز پیامبر ﷺ به آنها گفت: «تنها در سرزمین بنی قریظه نماز عصر بخوانید.» بعضی از آنها بیم آن داشتند وقت نماز را از دست دهند و قبل از رسیدن به سرزمین بنی قریظه نماز

^۱ - صحیح بخاری. (کتاب المغازی)؛ فتح الباری (۱۳۲/۸ ح ۴۴۳۱)؛ صحیح مسلم (کتاب الوصیه ۱۲۵۷/۳ ح

(۱۶۳۷

^۲ - المفهم لما أشکل من تلخیص کتاب مسلم، قرطبی (۵۵۹/۴).

خواندند و بعضی دیگر گفتند که ما نماز نمی‌خوانیم مگر آنجایی که پیامبر ﷺ ما را به آن دستور داده است و رسول خدا هیچ کدام از آنها را سرزنش نکرد.^۱

مازری (رَحِمَهُ اللهُ) به علت اختلاف نظر آنها می‌پردازد و می‌گوید: اختلاف نظر صحابه درباره این نوشته با وجود دستور صریح پیامبر جایز بود، زیرا او امر دارای قرآینی است که آنها را از «وجوب» خارج می‌کند، و گویا که قرینه‌ای از او ﷺ بروز کرد که «امر» بر حتم و وجوب نیست، بلکه بر اختیار دلالت می‌کند و لذا اجتهاد آنها متفاوت شد و عمر تصمیم بر امتناع گرفت، چون او از قرآنی فهمید که پیامبر ﷺ آن را به قصد جزم و حتم نگفته است. از طرف دیگر، تصمیم رسول خدا ﷺ یا بر مبنای وحی است و یا بر مبنای اجتهاد، و نیز انصراف او از کاری یا بر مبنای وحی است و یا اجتهاد و این حجت برای کسانی است که می‌گویند اجتهاد در شریعات ممکن است.

پس روشن شد که اختلاف نظر آنها، ریشه در اجتهاد ایشان از فهم سخن پیامبر ﷺ و قصد او دارد. علمای امت نیز بعد از آنها در فهم نصوص و در مسائل متعدد اختلاف نظرهای بزرگی پیدا کردند و به قولهای گوناگونی رفته‌اند، اما هرگز به خاطر این کار مورد مذمت قرار نگرفتند، بلکه بالعکس، نصوص متعددی دلالت بر رفع حرج از آنها دارد. در هر حال، این علما به خاطر اجتهاد خود دارای اجر و ثواب هستند، حال چگونه است که اصحاب پیامبر ﷺ به خاطر اختلاف نظر و اجتهاد در یک مسأله که به هیچ عنوان جزو اصول دین نبود و پیامبر ﷺ آنها را معذور دانسته و از هیچکدامشان انتقاد نکرد، سرزنش می‌شوند، مخصوصاً اینکه او ﷺ به گفته مخالفان از نوشتن آن نامه عمل کرد؟!؟! در رابطه با ادعای تیجانی مبنی بر اینکه اختلاف صحابه و نتیجه آن که عدم نوشتن نامه باشد امت را از عصمت محروم نمود باید بگویم که قبلاً به طور مفصل درباره آن سخن گفته شد و نیازی به اعاده آن نیست.

درباره استناد او به سخن ابن عباس رضی الله عنه که گفت مصیبت بزرگ، همان ممانعت از نوشتن نامه پیامبر ﷺ بود، باید گفت که هیچ حجتی در آن نیست.

^۱ - همان (۵۵۹/۴).

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رَحْمَهُ اللهُ) در معنای این سخن می‌گوید: «مقتضای آن اینست که آن مانع، مصیبت بود، و بدون شک، آن مصیبتی است در حق کسی که به خلافت صدیق شک نمود و موضوع بر او مشتبه شد، زیرا اگر نوشته‌ای می‌بود شک بر طرف می‌شد، و اما کسی که می‌داند خلافت او حق است در مورد او مصیبتی در کار نیست، والله الحمد».^۱

توضیح این مطلب این است که ابن عباس این مطلب را زمانی اظهار نمود که خوارج و رافضیان بدعت گذار بروز کردند. شیخ الاسلام ابن تیمیه^۲ و حافظ ابن حجر^۳ بر این قول رفته‌اند، و گفته ابن عباس نیز از سر اجتهاد دانسته‌اند و مخالفت با گفته و اجتهاد عمر است، و همانطور که ابن حجر نیز گفته است قطعاً عمر فقیه‌تر از ابن عباس است^۴ من هم معتقدم که آن سخن مخالف با قول عمر و گروهی از صحابه ای که با او هم قول بودند است، همانطور که در حدیث نیز چنین آمده است: «اهل منزل، اختلاف نظر و جر و بحث کردند، بعضی‌ها گفتند که نزدیک شوید که برایتان نوشته‌ای بنویسد که بعد از آن گمراه نشوید و بعضی‌ها هم غیر از آن گفتند».

اما موافقت پیامبر ﷺ با آن نظر و نوشتن نامه، این قول عمر را تقویت می‌کند، زیرا اگر پیامبر ﷺ می‌خواست آن را بنویسد. قطعاً کسی قدرت آن را نداشت که او را از آن کار منع کند و اهل سنت و شیعه اجماع دارند که پیامبر ﷺ بعد از آن واقعه چند روزی در قید حیات بود اما چیزی ننوشت.

ادعای تیجانی مبنی بر اینکه پیامبر می‌خواست خلافت علی را در آن نوشته بنویسد. جواب این ادعا این است که این گفته رافضیان دروغی است روشن و برخلاف باور مشهور خود آنهاست. رافضیان بر این باور هستند که پیامبر ﷺ صراحتاً بر خلافت علی تأکید نمود و او را بعد از خودش، وصی قرار داد و این ماجرا قبل از واقعه (نوشتن نامه) و به دستور خداوند روی داد. آنان در این مورد، مبالغات بزرگی دارند، تا آنجا که می

^۱ - منهاج السنة (۲۵/۶)

^۲ - منهاج السنة (۳۱۶/۶)

^۳ - فتح الباری (۲۰۹/۱)

^۴ - فتح الباری (۱۳۴/۸)

پندارند که پیامبر ﷺ صد و بیست بار به آسمان دنیا عروج کرد و در هر بار به ولایت علی توصیه می‌شده است .

در کتاب «بصائر الدرجات» صفار آمده است که امام صادق می‌گوید: «پیامبر ﷺ ۱۲۰ بار به آسمان عروج نمود و در هر بار خداوند او را بیشتر از فرائض و واجبات، به ولایت علی و ائمه بعد از او توصیه می‌کرد».^۱

شیخ مفید نیز در مقالاتش، اجماع آنها را بر این عقیده نقل کرده است و می‌گوید: امامیه اتفاق نظر دارند که پیامبر ﷺ، امیرالمؤمنین را در زمان حیات خویش به عنوان جانشین و وصی بعد از خود تعیین نمود و صراحتاً بر امامت او بعد از وفات خود تأکید داشته است و هر کسی که این اصل را رد کند فرضی از فرائض دین را انکار کرده است.^۲ به این ترتیب، دروغ و تزویر مؤلف رافضی مسلک نیز در این ادعای باطلش روشن می‌شود. همچنین او این گفته را به رافضیان نسبت می‌دهد، حال اگر رافضیان معتقدند که نص ولایت علی و امامت او بیشتر از ۱۲۰ بار از جانب خداوند به پیامبرش رسیده است و در هر بار که به آسمان رفته به او توصیه شده است، و نیز بر اساس ادعای رافضیان پیامبر ﷺ در نصوص متواتر، قبل از این حادثه [نوشتن نامه] آن را به امت ابلاغ کرد، پس دیگر این نامه چه معنا و مفهومی دارد.

به همین دلیل شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: هر کس بپندارد که این نوشته، درباره خلافت علی بوده است، به اجماع اهل سنت و شیعه، ضال و گمراه است. اهل سنت بر افضل بودن ابوبکر و تقدیم او اتفاق دارند، و شیعیانی که می‌گویند علی سزاوارترین امت بوده است می‌گویند که قبل از آن واقعه، پیامبر صراحتاً بر امامت علی تأکید نمود پس دیگر نیازی به نوشتن نداشت.^۳

به هر حال فرقی نمی‌کند که بعضی از رافضیان این گفته را قبول داشته باشند یا اینکه مؤلف در این ادعایش تنها باشد، این ادعا صحت نداشته و هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد

^۱ - بصائر الدرجات، ص ۹۹

^۲ - أوائل المقالات، ص ۴۴

^۳ - منهاج السنة (۲۵/۶)

و تنها مبنای آن، ظن و گمان های دروغ و بی پایه‌ای است که مستند به دلیلی عقلی و یا شرعی نیست، بلکه مثل بقیه عقاید رافضیان ادله بسیاری برخلاف آن وجود دارند. بر فرض محال، اگر این ادعا درست باشد که در آن صورت حجتی برای رافضیان نیست، بلکه حجتی است علیه خود آنها، زیرا اگر پیامبر ﷺ در آن وقت واپسین از عمرش خواسته باشد علی را جانشین خود نماید، دلیل بر این است که قبل از آن در این مورد چنین کاری نکرده است. چون بیان و ابلاغ مجدد آن کاملاً بی‌معناست و اگر پیامبر ﷺ وفات نمود و نامه‌ای نوشت که این امر مورد اجماع اهل سنت و شیعیان است پس اصل این ادعای رافضیان باطل است.

چنانچه این امر معلوم و واضح شد بنابراین باید دانست که دانشمندان در فهم قصد پیامبر ﷺ از آن نوشته اختلاف نظر پیدا کرده‌اند.

بعضی‌ها چون نووی و ابن حجر و دیگران بر این رفته‌اند که پیامبر ﷺ می‌خواست نامه‌ای درباره احکام نوشته تا اختلافی در آن مورد به میان نیاید.^۱

علمایی چون قرطبی در لابه‌لای احتمالات مذکور بر این باورند که مقصود او از نامه، بیان چیزهایی بوده است که در وقت فتنه و آشوب باید بدان مراجعه کنند.^۲

دهلوی نیز با استدلال و استناد به حدیث ابن عباس بیان می‌دارد که قصد او بیان کیفیت اداره مملکت، اخراج مشرکان از جزیره العرب و فرستادن لشکرها به همان جانبی که او می‌خواست و اعزام نمودن لشکر اسامه بوده است.^۳

اما اکثر علما و محققان بر این عقیده‌اند که پیامبر ﷺ می‌خواست خلافت ابوبکر را تثبیت کند، سپس به خاطر اعتماد به تقدیر الهی از انجام آن منصرف شد.

این نظر را سفیان بن عیینه از علمای قبل از خود نقل کرده است^۴، قرطبی^۱، شیخ الاسلام ابن تیمیه^۲ و سَوَیْدی^۳ نیز بر این نظر بوده‌اند.

^۱ - شرح صحیح مسلم، النووی (۹۰/۱۱)؛ فتح الباری، ابن حجر (۲۰۹/۱)

^۲ - المفهم (۵۵۸/۴)

^۳ - مختصر التحفة الاثنی عشریة، (ص ۲۵۱)

^۴ - شرح صحیح مسلم، النووی (۹۰/۱۱)

قاضی عیاض بدون اینکه به نام ابوبکر اشاره‌ای کند گفته است که این نامه درباره خلافت بوده است.^۴

کسانی که بر این نظر بوده‌اند استنادشان به روایتی است که در صحیحین از عایشه نقل می‌کنند که رسول خدا ﷺ فرمود: ابوبکر و برادرت را صدا کن تا نوشته‌ای بنویسیم، چون بیم آن دارم که کسی آرزو کند و دیگری بگوید، من سزاوارترم. اما خداوند و مؤمنان جز ابوبکر را نمی‌پذیرند.^۵

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: جزئیات داستان نوشته‌ای که رسول خدا ﷺ قصد نوشتن آن را داشت در صحیحین و ضمن حدیث عایشه آمده است. سپس عین حدیث را ذکر می‌نماید.^۶

این آرای علمایی است که آرایشان معتبر و قابل قبول است و می‌بینیم که حتی یک رأی نیز در میان آنها وجود ندارد که مؤید گفته این مؤلف رافضی باشد، بلکه همه آنها این ادعای او را باطل می‌کنند. از طرف دیگر اکثر علما بر این قول هستند که مراد از آن نوشته، تعیین خلافت ابوبکر بود، همچنانکه حدیث عایشه در صحیحین بر آن دلالت می‌کند. والله أعلم.

طعن تیجانی درباره عمر و اینکه او پیامبر ﷺ را متهم به هذیان گفتن کرد.

در رابطه با طعن و ایراد مؤلف بر عمر و اظهار این مطلب که او به صحابه می‌گفت پیامبر «هذیان» می‌گوید. همچنین او با سرباز زدن از دستور پیامبر ﷺ گفت «کتاب خدا پیش شماست» و «کتاب خدا ما را کفایت است. چنین باید گفت: اولاً ادعای او مبنی بر

^۱ - المفهم، ۴ / ۵۵۸

^۲ - منهاج السنة ۲۳/۶-۲۴-۳۱۶.

^۳ - الصارم الحدید فی عنق صاحب سلام الحدید (ج ۲ ص ۸)

^۴ - الشفا بتعریف حقوق المصطفی ﷺ (۲ / ۸۹۰)

^۵ - صحیح مسلم، کتاب الفضائل (۴ / ۱۸۵۷ ح ۲۳۸۷)، صحیح البخاری، الاحکام؛ فتح الباری (۱۳ / ۲۰۵ ح ۷۲۱۷) .

^۶ - منهاج السنة (۶ / ۲۳)

اینکه عمر می‌گفت رسول خدا ﷺ هذیان می‌گوید و نمی‌فهمد که چه می‌گوید به هیچ عنوان درست نیست و این ادعا از اساس باطل است، زیرا این لفظ (هجر) هذیان گفتن اصلاً از عمر نقل نشده است، بلکه هیچکدام از روایتهای صحیحین نیز که مؤلف بدانها استناد کرده است او را تعیین نکرده‌اند و نگفته‌اند که او چنین چیزی گفته است. از طرف دیگر، فعل روایت شده صیغه جمع است نه مفرد: «گفتند آیا می‌داند که چه می‌گوید» بر همین اساس، بعضی از علما قبول ندارند که این سخن را عمر گفته باشد.

ابن حجر می‌گوید: احتمال سوم را که قرطبی مطرح کرده است، آنست که به احتمال بسیار زیاد، چنین گفته‌ای از کسی سرزده باشد که چندان سابقه‌ای در اسلام نداشته است و بر حسب عادت می‌دانست کسی که درد بر او غلبه کرده باشد توان نوشتن چیزی را ندارد.^۱

دهلوی می‌گوید: از کجا معلوم می‌شود که عمر این سخن را گفته باشد حال آنکه در اکثر روایات ها صیغه جمع (گفتند) آمده است.^۲ سویدی نیز بر این رأی رفته و گفته است گروهی از محدثین متأخر از جمله ابن حجر بر این قول بوده‌اند.^۳

این آرای را که علما ذکر کرده‌اند، طبق گفته نووی است که در شرح این حدیث می‌گوید: «... و آن مقصود از [هجر] است که گفتند، و نیز منظور از گفته عمر که گفت: درد بر او غلبه کرده است که نشان می‌دهد بین دو گفته فرق است. با این شرح، افترا و دروغ مؤلف رافضی واضح می‌شود.

همچنین دیدیم ادله نیز برخلاف ادعای او است. از طرف دیگر حتی اگر هم ثابت شود که این سخن را عمر گفته است باز هم طعنی بر عمر نیست، همچنانکه بر کسانی که آن را گفته‌اند نیز هیچ طعنی نیست.

^۱ - فتح الباری (۸ / ۱۳۳)

^۲ - مختصر التحفة الاثنی عشریة، ص ۲۵۰

^۳ - الصارم الحدید (جلد دوم - ص ۱۶)

نیز ادعای مؤلف در اینکه منظور گوینده این سخن آن بوده است که پیامبر ﷺ نمی‌دانسته چه می‌گوید باطل است و هرگز این لفظ بر آن معنا و مفهوم دلالت ندارد. در اثبات این سخن دلایل زیر را ذکر می‌کنم:

اولاً: همانطور که می‌بینیم این سخن با استفهام ذکر شده است: (أَهَجَرَ؟)، و این برخلاف آن چیزی است که در بعضی روایتهای ضعیف به لفظ (هَجَرَ - يَهْجُرُ) آمده و مؤلف نیز، آن را دست‌آویز خویش قرار داده است. این شکل دوم بنا به تحقیق محدثین و شارحانی چون قاضی عیاض، قرطبی، نووی و ابن حجر^۱، این محدثان اظهار داشته‌اند که استفهام در اینجا برای بیان انکار و در پاسخ به کسانی بود که گفتند: (ننویسید).

قرطبی بعد از ذکر ادله اثبات عصمت پیامبر ﷺ از خطا در ابلاغ و رساندن وحی در همه احوال، و اینکه این موضوع، نزد صحابه واضح بوده است، می‌گوید: بنابراین محال است که گفته آنها «آیا هذیان می‌گوید؟» به خاطر شک و تردیدی باشد که به علت بیماری‌اش نسبت به او پیدا کرده باشند. بلکه بیانگر تعجب آن صحابه‌ای بوده است که در مقابل تعلق دیگر صحابه در آوردن دوات و کاغذ از خود بروز داده‌اند. گویا خطاب به کسانی که تعلق کرده‌اند گفته‌اند: چگونه درنگ می‌کنید؟ آیا گمان می‌کنید که هذیان گفته است؟ درنگ نکنید و کاغذ و دوات بیاورید! زیرا او هذیان نمی‌گوید و حق می‌گوید. به نظر می‌رسد این بهترین تأویل می‌تواند باشد.^۲

من نیز بر این باورم که: این دلیل، خود دلالت می‌کند بر اینکه صحابه متفق القول بودند که محال است پیامبر هذیان بگوید. چه اینکه گوینده این لفظ آن را به عنوان انکار و ردّ تعلق در انجام دستور آورد تا صحابه آن را انجام دهند. به همین ترتیب، بطلان ادعای مؤلف رافضی ثابت می‌شود.

^۱ - شفا، قاضی عیاض (۸۸۶/۶)؛ المفهم، القرطبی (۵۵۹/۴)؛ شرح صحیح مسلم، النووی (۹۳/۱۱)؛ فتح الباری،

ابن حجر (۱۱۳/۸).

^۲ - المفهم (۵۵۹/۴)

ثانیاً: بر فرض غیر استفهام آمیز بودن (أَهْجَرَ)، باز هم بر گوینده آن ایرادی وارد نیست، زیرا هجر (هذیان) در لغت به دو قسم است: قسمی که برای پیامبران نیز ممکن است پیش بیاید، و آن عبارت است از عدم وضوح کلمات بخاطر دلایلی چون گرفتگی صدا یا خشکی زبان که غالباً هنگام تب و حرارت شدید بدن بروز می‌کنند. قسم دیگر عبارت است از کلامی که کلمات آن از بی‌نظمی برخوردار نیستند و یا آن سخن نمی‌تواند مقصود متکلم را به مخاطب منتقل کند که غالباً سبب آن تبهای بسیار شدید می‌باشد. علما در مورد اینکه آیا این قسم برای پیامبران نیز پیش می‌آید یا خیر اختلاف نظر دارند.

شاید مقصود گوینده در اینجا قسم اول معنای این کلمه بوده باشد و منظورش این بوده که سخن او را خوب نمی‌فهمیم (دقت کنید که چه می‌گوید).^۱

ثالثاً: همان طور که قرطبی می‌گوید احتمال دارد این کلمه به خاطر بروز حیرت باشد که در آن موقعیت هولناک و مصیبت بزرگ صحابه بدان دچار شده بودند.^۲

می‌گوییم: با این توضیحات، معنی هر چه باشد گوینده این سخن معذور است و بر او طعنی نمی‌باشد، زیرا انسانی که عقل و فکرش بخاطر شدت شادمانی یا اندوه زائل شود، معذور خواهد بود، همچنانکه نقل می‌کنند مردی که مرکبش را گم کرده بود، بعد از مدت‌ها آن را پیدا کرد. چون مرکبش را یافت از شدت خوشحالی گفت: «خداوندا تو بنده من هستی و من پروردگار تو».^۳

رابعاً: این لفظ در حضور پیامبر خدا ﷺ و بزرگان اصحاب صادر شد و بر گوینده‌اش ایراد نگرفتند و کار او را هم ناصواب نشمردند. بنابراین تنها کسی که در دین دچار فتنه و ضلالت شده و از راه حق و هدایت گمراه شده است، بر آن ایراد می‌گیرد.

اما درباره ادعای او مبنی بر مخالفت نمودن عمر با پیامبر خدا ﷺ که در جواب درخواست رسول خدا ﷺ که کاغذ و دوات می‌خواست اعلام نمود: «کتاب خدا در میان شماست، کتاب

۱- مختصر التحفة الاثنی عشریة، ص ۲۵۰

۲- المفهم (۴/۵۶۰)

۳- صحیح مسلم (حدیث انس - کتاب التوبة ۲۱۰۴/۴، ح ۲۷۴۷)

خدا ما را کفایت است» باید چنین پاسخ داد که: برخلاف گمان مؤلف، به دلایلی چند این گفته به هیچ عنوان بر اعتراض به پیامبر ﷺ و یا عدم اطاعت از او دلالت نمی‌کند:

۱- همان طور که قرطبی، نووی، ابن حجر و قاضی عیاض گفته اند عمر و کسانی که با او بودند چنین می‌اندیشیدند که این دستور رسول ﷺ بر وجوب دلالت ندارد، بلکه از باب ارشاد و نصیحت می‌باشد.^۱

از طرف دیگر، بعداً نیز مشخص شد که سخن عمر رضی الله عنه درست بود، زیرا پیامبر ﷺ از نوشتن نامه منصرف شد. حال اگر نوشتن آن نامه واجب می‌بود پیامبر به سبب اختلاف نظر آنها نوشتن آن را ترک نمی‌کرد، زیرا او ابلاغ و رساندن وحی الهی را به خاطر مخالفت مردم هرگز ترک نمی‌کرد.^۲

۲- گفته عمر رضی الله عنه «کتاب خدا پیش شماست» در رد کسانی بود که با او مخالفت کردند نه در مخالفت با دستور پیامبر ﷺ^۳ و این از صیغه جمع فعل این عبارت کاملاً پیداست: «کتاب خدا پیش شماست» که نشان می‌دهد مخاطب آن، جمع مخالفان رأی عمر است.

۳- عمر رضی الله عنه مردی دوراندیش و دارای بینشی عمیق و اندیشه ای درست بود. او چون فهمید که گفته پیامبر بر وجوب دلالت ندارد ترک نوشتن نامه را از نوشتن آن بهتر دانست. این بر اساس مصلحتی راجح و درست بود که علما در بیان و توضیح آن آرای مختلفی بیان داشته‌اند که در زیر می‌آید:

یک قول این است که عمر بخاطر شفقت بر رسول خدا ﷺ این سخن را گفت تا حضرت در آن شدت بیماری و ضعف مشغول نوشتن نشود. گواه این مطلب، این گفته اوست: «درد بر رسول خدا غلبه پیدا کرده است». به همین دلیل مصلحت نمی‌دید رسول خدا ﷺ به چیزی مشغول شود که بر او سنگین و سخت باشد،^۴ حال آنکه کاملاً یقین داشت خداوند در قرآن، همه مسائل مهم را برای مسلمانان به پیامبرش وحی کرده است.

۱- الشفا ۲۸۸۷؛ المفهم (۵۵۹/۲)؛ شرح صحیح مسلم (۹۱/۱۱)؛ فتح الباری (۲۰۹/۱)

۲- فتح الباری، ابن حجر (۲۰۹/۱)

۳- شرح صحیح مسلم، النووی (۹۳/۱۱)

۴- الشفا، القاضی عیاض (۸۸۸/۲)؛ شرح صحیح مسلم النووی (۹۰/۱۱)؛ فتح الباری، ابن حجر (۲۰۹/۱)

﴿ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ﴾

«در این کتاب هیچ چیز را فرو نگذاشته‌ایم».^۱

و ﴿ تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ ﴾. «بیان هر چیزی است».^۲

همانطور که قاضی عیاض گفته است احتمال دارد عمر از منافقان و کسانی که ایمانشان سست بود بیم داشته است که بگویند آن نامه را در خلوت و دور از چشم مردم نوشته‌اند و به همین دلیل، شایعات بسیاری را در آن رابطه از خود بسازند.^۳ قولی دیگر بر آن است که عمر بیم آن داشته در آن نامه اموری نوشته شود که انجام آنها از توان ایشان خارج باشد بخاطر همین مستحق عقاب و عذاب شوند و به همین علت بود که بهتر می دید امت در آن مورد، مجاز به اجتهاد خویش باشند.^۴ می‌گویم شاید عمر رضی الله عنه همه این امور را در نظر داشته باشد و شاید هم اجتهاد او دلایل دیگری داشته باشد که علما به آن آگاه نشده‌اند، همچنانکه در همان موقع نیز بعضی از صحابه با او مخالفت کردند. اما پیامبر صلی الله علیه و آله با نوشتن نامه نظر او را تأیید کرد. بر همین اساس، علما این حادثه را از دلایل آشنا بودن عمر به دین و دقت نظر او دانسته‌اند.^۵

خامساً: عمر رضی الله عنه در موضع‌گیری خود درباره «نوشتن نامه» مجتهد بود، و مجتهد در دین، در هر حال، معذور و بلکه مأجور است و این براساس گفته پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «اگر حاکم بر اساس اجتهاد، حکم کند، و اجتهادش درست باشد دو اجر و اگر اجتهادش نادرست باشد یک اجر دارد».^۶

۱- آیه ۲۸ سوره انعام

۲- آیه ۸۹ سوره نحل

۳- الشفا (۸۸۹/۲)؛ شرح صحیح مسلم، النووی (۹۲/۲)

۴- الشفا ۸۸۹/۲ شرح صحیح مسلم، النووی (۹۲/۲)

۵- شرح صحیح مسلم (۹۰/۱)

۶- به روایت بخاری از حدیث عمرو بن عاص (کتاب الاعتصام، باب أجر الحاکم إذ اجتهد) فتح الباری (۳۱۸/۱۳)؛ ح ۷۳۵۲، صحیح مسلم (کتاب الاقضية، باب بیان أجر الحاکم إذ اجتهد. ۳/ ۱۳۴۲، ح ۱۱۷۱۶).

قطعاً اجتهاد عمر نیز در حضور خود رسول خدا ﷺ انجام گرفت و پیامبر هم نه تنها او را مذمت و سرزنش نمود، بلکه با او در نوشتن نامه موافقت کرد از این حدیث مستثنی نیست. در جواب به این ادعای مؤلف که چون اکثریت صحابه با عمر همفکر بودند، رسول خدا ﷺ در نوشتن نامه هیچ سودی نمی‌دید، زیرا می‌دانست بعد از وفاتش از دستور او پیروی نخواهند نمود. باید گفت که این ادعا، دروغ بستن بر رسول خدا ﷺ است که تنها براساس گمان مؤلف است که خود دلیل بر جهل و نادانی او می‌باشد. چون پیامبر ﷺ مأمور رساندن پیام و ابلاغ آن به مردم می‌باشد، و به این اهمیت نمی‌دهد که مردم آن را می‌پذیرند یا خیر. خداوند می‌فرماید: ﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾.

«اگر از تو روی برگردانند ما تو را نفرستاده‌ایم که نگهبانشان باشی، بر تو جز ابلاغ [رسالت] هیچ وظیفه دیگری نیست».^۱

نیز می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾.

«اگر [به تو] پشت کردند وظیفه تو فقط ابلاغ آشکار [رسالت] روشن است».^۲

بنابراین اگر رسول خدا ﷺ مأمور ابلاغ مفاد آن نامه می‌بود، بدون شک، نوشتن نامه بخاطر عدم استجابت اصحابش هرگز، ابلاغ و نوشتن آن را ترک نمی‌کرد، همچنانکه در آغاز رسالتش دعوت به حق را بخاطر مخالفت قوم خود و اذیت‌های فراوانی که به او می‌رسانند، ترک ننمود و آنچه را که مأمور بود ابلاغ می‌کرد و هیچ چیز مانع این کار او نمی‌شد تا مؤمنان به نور ایمان بینا شوند و کافران همچنان در تاریکی گمراهی بمانند. با این تفصیل و همانطور که علمایی چون ابن تیمیه و ابن حجر گفته‌اند نوشتن نامه بر او واجب نبود در غیر این صورت ابلاغ آن را هرگز ترک نمی‌کرد.^۳

۱- آیه ۴۸ سوره شوری.

۲- آیه ۸۲ سوره نحل

۳- منهاج السنة (۳۱۵/۶-۳۱۶)؛ فتح الباری (۲۰۹/۱)

از طرف دیگر، نووی می‌گوید: بر فرض اینکه پیامبر ﷺ بنا به مصلحت و یا نزول وحی و دستور خداوند می‌خواست تا نامه‌ای بنویسد اما چون مصلحت را در نوشتن آن دید، و یا در لغو این دستور وحی نازل شد و آن خواست منسوخ شد.^۱ بنا بر این بطلان طعن تیجانی و بدگویی‌های او از صحابه در این حادثه کذب بودن ادعاهای او روشن می‌شود. فلله الحمد و المنه.

طعن تیجانی درباره صحابه و ادعای او مبنی بر اینکه آنها از لشکر اسامه تخلف کردند و رد بر او

تیجانی در صفحه ۱۰۰ کتاب خود تحت عنوان: (صحابه در لشکر اسامه) می‌گوید: خلاصه قصه اینکه پیامبر ﷺ دو روز قبل از وفاتش لشکری را برای جنگ با روم آماده نمود و اسامه بن زید بن حارثه را که جوانی هیجده ساله بود فرمانده آن لشکر کرد. این تصمیم در شرایطی بود که در این لشکر، بزرگان مهاجرین و انصار، چون ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح و دیگر صحابه مشهور حضور داشتند. گروهی از آنها به این تصمیم پیامبر ﷺ اعتراض کردند و گفتند چگونه ممکن است جوانی را که هنوز ریشش در نیامده است فرمانده آنها باشد. ایشان در گذشته نیز به انتصاب پدر او به عنوان فرمانده لشکر نیز اعتراض کرده بودند. چون حرف و حدیثها درباره این قضیه زیاد شد پیامبر از گفته‌هایشان خشمگین شدند و با وجودیکه تب داشتند و در بستر بیماری افتاده بودند دونفر که بازوان او را گرفته بودند و از شدت درد و ضعف، پاهایشان بر زمین می‌کشیدند، بالای منبر رفتند و پس از حمد و ثنای خداوند خطاب به مردم گفت: ای مردم، این حرف و حدیثهایی که شما درباره فرمانده من، اسامه بن زید می‌گویید چیست؟ شما که به فرماندهی اسامه اعتراضی دارید، از قبل نیز به انتخاب پدرش به عنوان فرمانده

۱- شرح صحیح مسلم (۹۰/۱۱)